

زندگی خواجہ انصاری پر

سرور بولنگی
ایب دوپٹی

زندگی خواجه عبداللہ انصاری ہروی

۳۹۶ - ۴۸۱ ق

۴۸۱ - ۳۹۶ ق
Hafiz Nadeem

دالہ ادا

اثر
سرژ بورکومی
راہب دوینیکی

ترجمہ
عبدالغفور روان فسرادی



3 ACKU 00032638 8

زندگی خواجه عبدالله انصاری هروی

۳۹۶ - ۴۸۱ ق

۴۵
فان
علاء

اثر
سرژ بوركوی
راهب دویسکی



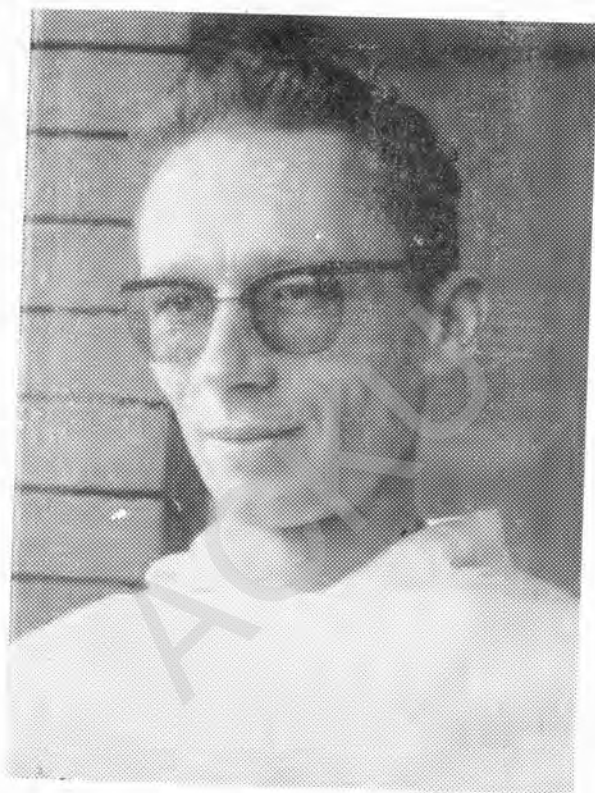
ترجمه
عبد الغفور روان فرمادی

کابل - میزان ۱۳۴۱ ه ، ش - سپتامبر ۱۹۶۳

اهداء

بپاس آن لمحۀ شور انگیز در زمستان
۱۳۳۴ | هجری شمسی هسکا میکه مؤلف
این کتاب در گازر گاه هرات بر مرقد
حضرت خواجۀ انصاری باکمال خضوع
برایستادومن شاهد حال او بودم .

«هترجم»



مؤلف کتاب (سرژ بورکوی) راهب دومینیکی

بخش نخست

کودکی، نوجوانی و شاگردی

تذکر

نهمصد سال قبل طفلی در هرات بوجود آمد، ده صد ساله
پیمود و طریق منا زل سیر وسلوک تصوف را بی ریزی کرد .
هنوز شور و جذبات او در پیرا من هر یواپخش است. این فرزند
هر یو بزودی پیر هرات شد ، او اگر از آسمان هر ی چشم
پوشید، پندار های روحانی و پدید یده های عرفانی او از کران تا
کران نقش جا وید ماند. آنها ئیکه چشم انداز و سیر دادا شدند
و پرواز تفکری شان آنسو تراج میگرفت و دور نمای تصوف او را
می نگریستند ، در هر عصر و زمان از گفتار او بیانات خرد را
رننگ بدیع عرفان میدادند. او سخن را اسجاع بخشید و راه
عرفان را وادی بودی بچشم ذوقمندان باز کرد ، همه حیات
خود را وقف تنور و بصارت عرفانی کسا ئیکه از روش او اقتباس
میگردند ، نمود .

او در سینه خود آتشدانی از شور و جذبات عاشقانه و صوفیانه
داشت که آنهمه مفاهیم لطیف و مرغوب از دل او انشعاب میکرد
و بر زبانش می نشست و در دلها لنگر مینداخت .
از روزگار خود که عصر تخنیک است باید ممنون بود که فرزندان
روحانی چون ستاره گان از پهنای این فلک مینا می میدرخشند
و پندار های روحانی و اندیشه های عاشقانه و جذباتی
پیر هرات را معرفی میکنند .

مادرگرو روزگار خودیم و می بینیم در این تازگیها بسیار از مردان دانشجو و دانشمندانیا خصوصاً کشور ما، در پی شرح احوال و آثار پیرمیراث فقیله و چراغ در کف گرفته زوایای تاریک زندگی او را روشن میکنند. از همه اولتر باید از سرژ بور کوی مستشرق دانشمند نام برد که چارده سال در اندیشه های جاودانی حیات پیرمیراث پیچیده و در ژرف افکار او، والشنا نموده تحقیقات کاملی بیرون و بوجود آورده است، خدا او را خیر دهد.

پنا غلی دکتور روان فرهای را باید تبریک گفت که بفرصت کم در ترجمه این اثر همت گماشت و از پنا غلی محترم صدقی با پند صمیمانه تشکر نمود که صمیمانه در پروف خوانی، تصحیح و مقابله این اثر همکاری و معاونت نمودند ما خود را اختیار میدانیم که بدین اثر توفیق یافتیم، امید است این اثر برای کسانیکه میخواهند به زندگی بزرگان کشور خود شناسائی پیدا کنند مفید باشد و یکی از خالیکا های تاریخ کلتوری ما را رفع کند.

اداره



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تذکر مقرر جم

کار ترجمه این کتاب از دیری برعهده من باقی بود. ادای این وظیفه هنگام نزدیک شدن احتفالات نهمین سالگره وفات حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره لازمی افتاد. اما در آن هنگام مراسم فری بسوی امریکادرپیش بود و اجرای کار مستیجمل گردید. همان بود که روحانیت خواجه کاری کرد تا سفر من به تأخیر افتاد و شگفت اینکه سفر دیگری بسوی قاهره پیش آمد و این بمن موقع داد که با دوست مهربان خود یعنی مؤلف این کتاب که ساکن آن دیار عزیز است چند بار ملاقات کنم، و مساعدت او را برای آمادگی این ترجمه یارسی حاصل دارم.

پس از بازگشت از مصر بافغانستان ترجمه آغاز و در دو هفته ختم گردید و این هم در ضمن دیگر شغل فراوان.

آشکار است که من به تنهایی خود اینکار را بجائی رسانیده نمیتوانستیم. باز هم روحانیت خواجه رحمت الله علیه کارگر افتاد دوستان و ائق و یکدل بامن یاری نمودند، مانند محمد انور نیکو، غلام غوث وزیر، عبدالولید اعتمادی، فاروق فضلی، محمد میرزا اسماع،

هدایت اله اکرم ، صالح محمد علمیار و محمد گل جها نگیر
 که در اوقات فارغ به تسوید این اوراق همت گماشتند. از دوست
 عزیز خود هدایت الله سعیدی نمیدانم به چه زبان اظهارشکران نمایم.
 چون پس از آماده شدن این اوراق مرا مسافرت امریکا
 پیش آمد کار خطیر اصلاح و تصدیق پرو فهای مطبوعه باقی ماند
 و باخبران میدانند که چنین کار زانمیتوان بهر کسی گذاشت. این
 بار نیز روحانیت خواجه عبدالله انصاری نورالله مرقدہ کاری کرد
 و دانشمند گرامی به محمد عثمان صدقی نظر بآن مهربانی که بحیث
 مربی برین مخلص دارند و نظر به اکتفات خویش یا امور عرفانی
 آماده اینکار گردیدند .

و بنا برین درینجا از همه این دوستان و نیز از دیگر دوستان
 و بزرگان و استاذان که درین کار بمن یاری نموده و مراد دلداری
 کرده اند سپاس گزاری مینمایم. اجر ایشان نزد پروردگار است .
 امید است پس از چهارده سال بتاریخ دوم شعبان ۱۳۹۶ هجری
 قمری یعنی اخیر جولائی ۱۹۷۶ م مطابق آغاز اسد ۱۳۵۵ هجری
 شمسی هنگامیکه هزارمین سالکرة تولد حضرت خواجه عبدالله انصاری
 رحمت الله علیه در افغانستان برگزار شود بتوانم یازبباری دوستان
 خدمتی بدرگاه حضرت خواجه بگرام .

انشاء الله و متدا لتوفیق .

روان قرهادی

کابل ۲۸ اسد ۱۳۴۱ هجری شمسی .

معرفی مؤلف

و شانزده سال تحقیق او بر خواجه عبدالله انصاری

دانشمند سرژ - نو - لوژیه - نو - بورگوی در پاریس در سال ۱۹۱۷ تولد یافته و پس از تحصیلات داخل سلك رهبانیت دومینیکی گردیده و در آباء دومینیکی (کاتولیک مسیحی) محله عباسیه قاهره بطور دائم مقیم گردیده به مطالعات شرقی و خاصه مطالعات تصوف اسلامی پرداخته است .

هنگامیکه مؤلف دانشمند این کتاب به قاهره رسید مطالعات خود را بزبان عربی ادامه داده و راجع به انتضاب يك ساحه معین تصوف اسلامی در فکر بود. از حسن تصادف (و چنانکه خود میگوید پروردگار چنان برابر نمود) که يك جوان صوفی منش بنام عثمان یحیی حلبی که آنوقت شاگرد جامعه الازهر بود و برآی استفاذه از کتابخانه مؤسسه مطالعات شرقیه یدران دومینیکی دران دیر مسیحی رفت و آمد داشت و با مؤلف مجتزم این کتاب آشنا شد (در سالهای بعد عثمان یحیی مطالعات خود را در پاریس ادامه داد و در باره محی الدین ابن عربی تحقیقات را آغاز کرد) آنوقت

عثمان یحیی در جواب دوست مسیحی خود در باره اینکه برای کشف معلومات در باره تصوف اسلامی به مطالعه کدام اثر پردازد از کتاب منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری سخن گفته اقرار داشته بود که آن کتاب بروی تأثیر بزرگ انداخته است .
استاد لوئی ماسینون بزرگترین اسلام شناس جهان غرب که زمانی در یازیس معلم مؤلف این کتاب بود دانشمند سرژ دو بورکوی را به مطالعه منازل السائرین و تحقیق در باره سرگذشت افکار خواجه عبدالله انصاری هروی تشویق کرده و نظر عثمان یحیی را تأیید نمود .

همان بود که مؤلف محترم به جمع کردن اسناد و خاصه عکسهای نسخه های قلمی منازل السائرین و شرح های متعددی که در باره آن نگاشته شده پرداخت و به مساعدت مؤسسه فیرا نسوی پستانشناسی شرقی (انستیتو فرانسه دار کبوی لوزی اوریانتال) قاهره به نشر یک سلسله یعنی انصاریات متضمن متون آثار شیخ الاسلام از روی نسخه های خطی معتبر شروع کرد و در آن سلسله تاکنون دو شرح منازل السائرین بزبان عربی چاپ شده است یکی از محمود فرکاو (۱۹۵۳) و دیگری از عبدالله المعطی لخمی اسکندری (۱۹۵۴) .

در ضمن این مطالعات مؤلف محترم به تحصیل زبان فارسی پرداخت . طی یکی از مسافرت های خویش در پاریس بایکی از شاگردان دیگر استاد لوئی ماسینون یعنی مترجم این کتاب در خانه آن استاد آشنا شد و این آشنائی که اکنون از آن سالها میگذرد در معرفی تحقیقات مؤلف در افغانستان ، زادگاه حضرت خواجه عبدالله انصاری ، سودمند افتاد و نشر ترجمه این کتاب نیز نتیجه همان آشنائی پانمرست .

نخستین اثر تحقیقات ابتدائیہ مؤلف در آثار فارسی خواجہ ،
 نشر الہی نامہ خواجہ عبداللہ انصاری با ترجمہ آن بزبان فرانسوی
 میباشد (بولتن مؤسسہ فرانسوی باستانشناسی شرقی -- ۱۹۴۸) .
 در سال ۱۹۵۴ مؤلف مؤفق بہ نشر کتاب « صدمیدان » خواجہ عبداللہ
 انصاری بزبان پارسی از روی دوسنسخہ قلمی یکی از استانبولویکی
 از پاپا ریس شد (جلد دوم مجموعہ اصلاح شناسی مؤسسہ فرانسوی
 باستانشناسی قاہرہ) .

از حسن تصادف در مقدمہ یکی ازین دوسنسخہ قلمی ذکر شدہ بود
 کہ صدمیدان تراجم مجالس عقیدہ خواجہ عبداللہ انصاری ہر وی در تفسیر
 یک آیہ قرآنی میباشد و تفسیر آیہ در مجرم ۴۴۸ ہجری آغاز شدہ است .
 بر اساس این تذکر مؤلف محترم تحقیق مہم و بزرگی را پیش رو گرفت
 و آن مقایسہ صدمیدان با کتاب منازل السائرین میباشد ، خواجہ کتاب
 دومی را بیست و ہفت سال پس از کتاب اولی بہ مریدان املاہ گفتہ است
 و از روی این سیر فکر شیخ الاسلام در بارہ تصوف دانستہ میشود .

در همان سال ۱۹۵۴ مؤلف محترم با مقایسہ ہر دو اثر خواجہ
 بعضی مقالات نشر کرد یکی راجع بہ نظر خواجہ عبداللہ انصاری در بارہ
 فقر و تصوف و دیگر مقالہ در بارہ اشارہ بتاریخ انبیاء (محتویات توراہ
 وانجیل) در آثار خواجہ عبداللہ انصاری . مقالہ اخیر الذکر بزبان
 فرانسوی در جلد اول مجلہ و عہ مؤسسہ دومینیکی کہ ہر سال نشر میشود
 در قاہرہ بہ چاپ رسیدہ (« میدیو » یعنی میلانز - انستیتو - دو مینیکن -
 دتود - اوریا نتال) .

در سال ۱۹۵۵ طی یک سلسلہ مصاحبات آشایان مسیحی و مسلمان
 در مصر در بارہ اینکہ مسیحیت دین محبت و اسلام دین اخوت است ذکر
 رفتہ بود و این ذکر مؤلف را بہ تحریر مقالہ دیگری بزبان فرانسیسی دعوت

کرد تحت عنوان «مقام همودع و همسلك در طریقت از نگاه خواجه عبدالله انصاری» و این مقاله در دو مین جلد مؤسسه نومیینیکی به چاپ رسیده است.

موازی باین مطالعات، مؤلف محترم راجع به نسخه های قلمی بعضی تذکرات را به نشر رساند، یکی راجع بشرح منازل السائرین به قلم زین الدین (که در همودع شرق شاسان در استان بول عرضه شد) و دیگر درباره یک شرح منازل السائرین بدون نام شارح (مجموعه فوق الذکر مؤسسه نومیینیکی جلد سوم) و دیگر درباره نقایص نسخه قلمی شرح منازل السائرین از عبدالمعطی (جلد دوم همان مجموعه).

مؤلف سالها با آرزوی دیدن سرزمین خواجه عبدالله انصاری بود. در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴) مرکز علمی تحقیقات علمی وزارت معارف فرانسه او را باین مسافرت گماشت. سه ماه در افغانستان بود دوستان و یاران زیاد یافت و کفرانسی در تالار لایسه حبیبیه کابل و تالار مدیریت معارف هرات ایراد کرد که بعداً تحت عنوان گفتار در سرگذشت آثار، افکار خواجه عبدالله انصاری هروی در مجله عرفان وزارت معارف افغانستان چاپ شده نیز بصورت رساله کوچک جداگانه نشر یافته است (۱۹۵۷) هنگام مسافرت خویش افغانستان مؤلف محترم برای ادامه مطالعات خویش به نسخه های قلمی مراجعه میکرد. چنان عزم کرد که از این فرصت استفاده کرده یک فهرست علمی کتب قلمی بعضی کتابخانه های افغانستان را ترتیب دهد. چون به مصر برگشت فهرست علمی بزبان فرانسوی تحت عنوان نسخه های قلمی افغانستان (در مجموعه مؤسسه نومیینیکی جلد سوم ۱۹۵۶) منتشر کرد که در آن از کتب قلمی کتابخانه مطبوعات (۳۶۱ نسخه) کتابخانه وزارت معارف (۸۲ نسخه) و موزیم هرات (۱۰۲ نسخه) ذکر شده (مجموعاً ۵۵۱ نسخه قلمی) مؤلف برای ختم فهرست نسخه های قلمی کتابخانه

اعلی حضرت معظم مایونی و نسخہ های قلمی موزیم کابل فرصت بدست
نیارود و اینکار را برای مسافرت دیگری به افغانستان موکول کرد .
یکی از آثار مهم مؤلف همین کتاب میباشد که در سه قسمت (در
جلدهای: چهارم، پنجم و ششم مجموعه مؤسسه دو مینیکی ۱۹۵۷-۱۹۵۹)
بزبان فرانسوی به نشر رسیده است .

برای تحریر این کتاب مؤلف در همه اسناد و مدارک مطالعه کرده
است اما چنانکه خود میگوید مقصدوی محض شرح سیر احوال خواجه
عبدالله انصاری هروی طی زندگانی پرماجر او شورانگیز او میباشد
و آرزو مند است دیگران این تحقیق او را تکمیل و حتی تعدیل نمایند .
مؤلف عزم کرده است که همین کتاب را با ترجمه بعضی اقتباسات آثار
خواجه بزبان فرانسوی جدا گانه نشر کند تا آنکه عده بزرگ
روشنفکران غرب اگر چه در اسلام شناسی یا شرق شناسی تخصص نداشته
باشند شخصیت عظیم خواجه عبدالله انصاری هروی را بشناسد .
در سال ۱۹۵۶ مؤلف به نشر مقاله دیگری از خواجه عبدالله
انصاری تحت عنوان علل المقامات به زبان عربی گردید که در یک
مجموعه به اعزاز استاد لوئی ماسینیون در دمشق بچاپ رسیده است
و آن برای شناختن فکر خواجه عبدالله انصاری در اخیر زندگی او
ارزش بزرگ دارد ، چنانکه درین کتاب ذکر شده است .
در سال ۱۹۵۹ در مجله تو میست مقاله بقلم مؤلف محترم
در شرح باب نهم منازل السائرین یعنی باب رجاء به زبان فرانسه
بچاپ رسیده و طی آن خلاصه آنچه هست شارح کتاب منازل السائرین
در باره باب رجاء نگاشته است تاخیص شده .
در سال ۱۹۶۰ در بولتن مؤسسه فرانسوی باستان شناسی شرق
یک اثر کوچک خواجه را که به زبان فارسی تحت عنوان «آداب الصوفیه»
است نشر و به فرانسوی ترجمه کرده است .

در جلد ششم مجموعه مؤسسه دومینیکي مطالعات شرق مقاله بقلم
مؤلف محترم راجع به «توبه و رجوع به خداوند» از نگاه خواجه عبدالله
انصاری خواننده میشود.

در مجموعه ای که به اعزاز دکتور طه حسین در ۱۹۶۲ اثر مصر چاپ
شده است مؤلف به نشر «نهج الخاص» پرداخته و آن رساله کوچکی
است به زبان تازی بقلم ابومنصور معمر اصفهانی (متوفی ۸۱۴) که
خواججه عبدالله انصاری هروی در طبقات الصوفیه ازان به نیکوئی یاد
کرده است و طرز بیان نهج الخاص یقیناً به طرز بیان منازل السائرین
اثر آورده است.

اکنون مؤلف محترم به ترجمه و شرح توصیفه از طبقات الصوفیه
خواججه عبدالله انصاری مشغول است که تحت عنوان «طریق خدمت به
پروردگار» در مجموعه ای که به اعزاز استاد هانری ماسه در طهران
به چاپ خواهد رسید.

اثر مهم دیگری که مؤلف به آن مشغول است نشر متن منازل السائرین
با مقایسه علمی تقریباً چهل نسخه قلمی آن میباشد. در اخیر فهرست های
مفصل مصطلحات کتاب بران اضافه خواهد شد.

چون مؤلف آرزو دارد رساله ای در سوربون (یونیورسیتیه پاریس)
در باره تالیف و محتویات و شرح های منازل السائرین تقدیم نماید،
بنابر آن نشر متن منازل السائرین را از روی مقایسه علمی نسخه های
خطی تا تقدیم رساله معطل گذاشته است و اکنون خوانندگان متن را در
ضمن شرح های کتاب که نشر شده است و در بالا ازان سخن گفته ایم
میتوانند بخوانند.

اخیراً از مؤلف محترم سوال نمودیم که برای آینده چگونه مطالعات را
در باره پیر هرات سودمند میدانند؟ به عقیده وی خدمت مفیدی که

اکنون در راه تحقیق آثار خواجه عبدالله انصاری شده میتواند نشر کتاب
مناجات از روی مقایسه علمی آنچه بطور پراکنده در طبقات الصوفیه
خواجه عبدالله انصاری و نیز در «کشف الاسرار» میدی
(مشهور به تفسیر خواجه عبدالله انصاری) آمده است میباشد .
(کشف الاسرار در طهران به کوشش جناب علی اصغر حکمت به
چاپ رسیده است) .

خدمت دیگر به عقیده مؤلف محترم نشر کتاب ذم الکلام توسط
کسیکه در علم حدیث صلاحیت داشته باشد خواهد بود .
اکثر شرح های منازل السائرین به چاپ نرسیده و بعضی از
این شرح ها (مانند عقف الدین تلمسانی شمس الدین تبریزی
زین الدین خواری) نیز قابل نشر میباشد .
از جانب دیگر درباره نظر خواجه عبدالله انصاری بر مسایل
مختلف مانند محبت، علم، معرفت، توحید، مقالات مفید نگاشته شده
میتواند (و چنانکه در بالا گفتیم) مؤلف دا تشمند یکسلسله چنین
مقالات نگاشته است)

بالاخره به عقیده مؤلف مطالعه خاص و مهم درباره موقعیت
خواجه عبدالله انصاری در تاریخ عمومی تصوف لازم میباشد . از روی
آنچه خواجه خود در طبقات الصوفیه راجع به مشایخ اظهار عقیده کرده
و از روی آن اخبار و احوال راجع به آن مشایخ که از دیگر مراجع بدست
ما آمده است می توانیم مقام او را در بین قداما بشناسیم . از روی شرح
هائیکه بر منازل السائرین نوشته شده میتوانیم در باره تأثیر خواجه
عبدالله انصاری بر صوفیه بعد از او تحقیق کنیم .
امید میرود که از اکنون تا هزارمین سالگرد تولد خواجه
عبدالله انصاری هر وی این تحقیقات بجائی برسد .

تهیه

برای نوشتن سرگذشت خواجه عبد الله انصاری هر وی
هنوز منابع و مدارك كافی در دست نیست . بعضی مسایل راجع
به تاریخ زمان زندگی خواجه هنوز حل نشده زیرا اسناد لازمه
در باره آن بدست نیست . حل دسته ای مسایل راجع به رو حیات
و با عقاید او هنوز مستلزم معرفت دقیقتر در باره يك عصر تاریخی
مخصوصاً پیچیده میباشد و چنین معرفت هنوز در دسترس نیست تا آنکه
رویداد های سیاسی مذهبی و فرهنگی قرن پنجم هجری را شناخت
نمی توان به سه آن پست و بلندی هایی که در جریان سرگذشت پیر هرات
واقع شده پی برد .

با وصف این مستحب شمرده ایم که درین جا سرگذشت پیر هرات
را بصورت يك مسوده که با تحقیقات ما بعد دقیقتر ، کاملتر و عنداللزوم
تصحیح خواهد شد تقدیم داریم .

مدارك و منابع

آیا برای شرح سرگذشت خواجه عبد الله انصاری هروی چه منابع و مدارك بدست داریم؟ مهمترین این مدارك سه رساله است: نويسان تازی و یکی بزبان فارسی. محتویات این رساله‌ها خوشبختانه يك ديگر را تکمیل میکنند.

۱- ذهبي (۶۷۳-۷۴۸ هـ ۳۷۴-۴۴۸ م) در تاريخ الاسلام درباره خواجه عبدالله انصاری ذکر کرده این ذکر را در سير الاعلام النبلا مکرر آمی آورد. از آنچه ذهبي نوشته است خاصه نامهای استادان عبدالله در زمان نوجوانی و تحصیل علم و حدیث او معلوم میشود. در سير الاعلام النبلا در حدود چهل نام ذکر شده است.

۲- ابن رجب بغدادی (متوفی ۷۹۵ هـ ۱۳۹۳ م) بر کتاب طبقات الحنابلة اثر ابن ابی یعلی ضمیمه ای بنام ذیل علی طبقات الحنابلة نوشته و در آن درباره سرگذشت خواجه عبد الله انصاری اخبار مهم داده است. منبع معلومات او آثار قدیمه بوده که اکنون از دست رفته است و آن حاوی گواهی تلامیذ پیر هرات است که خود از محضر آن مرشد فیض برده بودند در اثر ابن رجب بغدادی معلومات تاریخی و تعیین سنوات و دیگر اخبار با ارزش درباره ملاقات خواجه هروی در زمان مسافرت های او آمده است.

۳- جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ ۱۴۱۴-۱۴۹۲ م) شاعر بزرگ زمان تیموریان خود صوفی بوده و در هرات زیسته است. تربت اود و راز متزار پیر هرات نیست. عبدالرحمن جامی رساله ای تحت عنوان مناقب شیخ الاسلام عبدالله انصاری نگاشته است که اکنون درد سترس مانده است. جامی کتابی تحت عنوان نفحات الانس به دادا مکتوب طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری تالیف کرده اظهار عقیده معاصران خواجه عبدالله انصاری بصورت اندکی پراکنده آمده است.

این صفحات نفحات الانس بسیار برای مطالعه سرگذشت خواجه عبدالله انصاری قیمت دارد. کودکی عبدالله و محیط خانوادگی او و دره شاگردی او در طریق تصوف از روی نفحات عبدالرحمن جامی معلوم میشود.

۴- علاوه بر سه منبع مهم فوق لازم است از دیگر آثار ذکر کنیم که درباره محیط جغرافیائی تاریخی، سیاسی، دینی و فرهنگی زمان خواجه عبدالله انصاری معلومات میدهد.

به آثار جغرافیایی مانند اصطخری و مقدسی (قرن چهارم هجری) و مؤرخان مانند ابن جوزی (قرن ۶ هجری) و ابن الاثیر (قرن ۷ هجری) مراجعه خواهیم کرد.

ابوالفضل بیهقی درباره حیات سیاسی سلطنت مسعود غزنوی و سبکی درباره محیط مذهبی قرن پنجم هجری معلومات میدهد. بالآخر تذکره الاولیاء شیخ فرید الدین عطار (قرن ششم هجری مطابق قرن دوازدهم مسیحی) درباره خرقانی معلومات میدهد و خرقانی کسی بود که دیدار او در طی طریقت تصوف عبدالله انصاری هروی را از ثور تلمذ و طلب عرفان بیک بار بدو رواه استادی و ارشاد رسانید.

۵- در زندگی خواجه عبدالله انصاری هروی دو دوره تشخیص میشود:
دورهٔ نخست: در حدود سی-ال بوده شامل مراحل مختلفه طلب علم و عرفان
است. در آغاز این دوره عبدالله رادرمحط خانوادگی او در مدرسه
کودکان می یابیم .

سپس عبدالله شهر زادگاه خود را ترک کرده و برای طلب علم
به-فرمبپردازد و از دوبار اقدام به-سفر حج ، برای تکمیل معرفت خویش
ورسیدن به-معرض شیخ ابوالحسن خرقانی استفاده میکنند .

دورهٔ دوم زندگی خواجه عبدالله انصاری دورهٔ ارشاد و استادی
است. این دوره مطابق ختم شهنشاهی غز نوی است که طی آن
نخستین کامیابها و معنیتها در زندگی خواجه انصار واقع گردید و آغاز
زمان سلطهٔ سلجوقی که طی آن پیرمرات به پیروزمندی های بزرگ
رسید و بادشواری های ناگوار تر پنجه داد .

شهر هرات

۶- جامی در نفعات الانس از زبان پیر هرات می نویسد :
« به قهندز زاده ام و آنجا بزرگ شده ام »
قهندز حصار قدیم (کهن دژ) هرات است و امروز در آنجا
محلّه اقامت خانواده پیر هرات وانشان می دهند. از روی اسنادیکه
بدست داریم آشکار نمیشود که عبدالله پیش از سال ۴۱۷ هـ / ۱۰۲۶ م
هرات را ترک گفته باشد. در سال ۴۱۷ هـ نخستین سفراویه تیشاپور
واقع شد. بنابراین در حدود بیست سال آغاز زندگی خواجه عبدالله
انصاری در هرات - پری شده و نیز اکثر زندگانی و ارشاد او در آن
شهر بوده و در همان شهر از جهان چشم پوشیده و بخاک - پرده شده
است. پس لازم است که در آغاز این تحقیق با شهر هرات معرفت
حاصل کنیم -

۷- شهر هرات مرکز یکی از چهار ولایت خراسان بود هری رود
در شرق از کوهسار غور سرچشمه گرفته و از نزدیکی شهر میگذرد
و سپس بسوی شمال مایل شده پس از آنکه آب رودخانه ای از خراسان
غربی در آن می یزد و نا - میة - رخس را شاداب می - آزد در بیابان بین
مرو و ابیورد ناپدید میگردد.

۸- جغرافیه دانان عرب درباره شهر هرات در زمان اندکی بعد از زمان خواجه عبدالله انصاری شرحها نوشته اند چنان آشکار میشود که زمان پیر هرات تا زمان ابن جغرافیه در آن چنان تغییری در شهر هرات واقع نگردیده که به موجب آن معلومات محتوی آثار جغرافیه دانان عرب درباره شهر هرات در زمان خواجه فاقد اعتبار شده باشد.

۹- جغرافیه دانان عرب هرات را شهر بزرگی یا فته اند . پیرامون شهر را دیوار بزرگی گرفته بود که چهار دروازه داشت . در شمال دروازه قصر مشرف بر آن بلخ بود در غرب دروازه «زیاد» راه نیشابور را می کشود . در جنوب دروازه فیروز آباد آغاز راه -جستان بود در شرق راه دروازه «کشک» بسوی کوه سار غور میرفت . این دروازه ها چوبین بود بجز دروازه شمالی که آهنین بود .

از روی موقعیت این دروازه ها معلوم میشود که هرات چهار راه و بابرین شهر هرات با بقعه شهنشاهی در تماس دائم بود . سلطان درباریان و پناه او بارها از راه هرات میگذشتند در شهر هر روز نه تنها بزرگان بلکه شاعران ، محدثان ، فقها و علمای دین و صوفیان دیده میشدند و بسیاری از ایشان از نواحی مجاور و گاهی از سر زمینهای دور دست آمده میبودند . بابرین عبدالله انصاری مجبور نبود در راه طلب علم و عرفان بسیار سفر کند . در سالهای شاگردی از مهمانان استاذان خود بر سرشها میکرد و به ایشان گوش میداد و با اینگونه حیات دینی و فکری زمان خود آگاه بود . بعدها دیگران نزد او در شهر او میشتافتند و ارادتمندان او بهر سو سخن از بزرگی او میگفتند .

۱۰- در شمال شهر هرات کوهسار نزدیک بود این ناحیه معمور نبود و جز آنکه زسنگک آن برای قرش راه‌ها و باختن - کهای آسیاب کار می‌گرفتند دیگر فایده ای نداشت .

در پای یکی از تپه‌ها آتشکده کهنه ای بنام سرشک موجود بود و تا قرن چهارم هجری زردشتیان آنرا زیارت می کردند. در راه بین این آتشکده و شهرک کلیسای مسیحی نیز وجود داشت .

ناحیه مجاور جنوب شهر شاداب بود. میوه و خاصه انگور آن شهرت داشت .

در غرب در نزدیکی دیوار برآه ، بوشنج در جائیکه خراسان آباد نام داشت کاخ والی شهر بنا شده بود . باغ زیبائی که با امرای بوعامر عدنان ضعی در اواخر زمان سامانیان ساخته شده بود شاید در همینجا وجود داشت. این باغ سبب شهرت هرات شده و بدیع الزمان همدانی هرات را فردوس نامیده بود چنانکه پیچقی مینگارد سلطان مسعود غزنوی در آن کاخ گاه گاه اقامت میکرد و در آنجا کاخ دیگری آباد کرد .

۱۱- در داخل دیوار در شهر حصار هرات قد علم میکرد چهار دروازه حصار باستقامت چهار دروازه دیوار شهر بود و در زمان نامهایاد میشد. مسجد جامع در میان شهر بود . دورادور مسجد جامع بازارها بود.

جامع هرات در همه خراسان ، سجستان و جبال نامدار بود و مردمان زیاد در آن می آمدند. زندان شهر نیز در همان - والی بود .

۱۲- مقدسی درباره مردم هرات کلدانی مینگارد که نمیتوان آنرا سر تا پاستایش آتیان شمرد . راجع به قره تنگک و دانش

و دقت نظر به فکر ایشان اعتراف میکنند امامی نویسد که هر اتیان آن زمان
 خمیس و ما جراجو بودند، چنانکه در شهر هرات شورشها و بی نظمیها
 رو میداد و قتل نفس در هرات کار معمول بود. اگر چه این حکم مقدسی
 از روی سخت گیری زیاد است مگر چنان بنظر میرسد که وی در
 رو حیات مردم بسیار وقت کرده بود. زندگی پیر هرات و خاصه اینکه
 دوبار ناگزیر شدار شهر خود دوری گزیند آشکار میسازد که این حکم
 مقدسی دوران حقیقت نبوده. از روی این بعضی مشخصات سجایای
 پیر هرات نیز دانسته میشود مانند طبع سبب و حساس او ذوق
 و استعداد شعر، جستجوی دانش و آمادگی برای مناظره و مباحثه،
 خواجه عبدالله اصراری اگر چه نسلا عرب بود مگر همشهریان خود
 را دوست داشته و خود را یکی از ایشان میشمرد. چون گاهی در
 طبقات الصوفیه از استادان خود یاد میکنند از کلام او چنین احسانات
 دانسته میشود مانند این کلمات او:

«... بیشتر مشایخ جهان بوده اند کی هار یوکان را بزرگ
 داشتند و نیکو کی هار یوکان نیکو دل بودند...»

۱۳- درباره مذاهب مردمان مختلف که در هرات میزیستند باید
 ذکر نمود که گروه مختصری از باشندگان هرات یهود بودند. یکعمده
 مسیحی و گروهی زردشتی نیز در هرات سکونت داشتند. این همه
 از روی شرح مقدسی درباره خراسان معلوم میشود در دو جا در
 شرق شهر یکی کرخ و دیگر اشترابیان خوارج زیاد بودند. ناحیه
 هرات اکثر سنی حنفی بود. دسته ای شافعی و نیز گروهی از کرامیه
 آنجا زندگی داشتند. عده حنبلیان حتی در زمان کودکی خواجه
 عبدالله انصاری اندک بود.

مقدسی يك خبر دیگر نیز ذکر کرده و آن درباره تولیدات زمین

و حرقه های محلی است. کشفش هرات شهرت داشت شریکهاش رینیهها
و منسوجات و خاصه زربفت هرات نامدار بود مقدسی درباره فارسی
عامیانه مردم هرات تبصره کرده و آنرا بدترین لهجه خراسان
میشمارد!

۱۴- از نظر سیاسی باید بخاطر داشت که هرات در زمان تولد
عبدالله از دوازده سال بآن جزء شهنشاهی غزنوی بود. نخستین تلاقی
بین سپاهیان سبکتگین و سپاهیان ابوعلی محمد ابن سیمه - جوردر - سال
۳۸۴ هـ ۹۹۴ م در حوالی هرات واقع شده بود. در سال تولد عبدالله
انصاری محمود ابن سبکتگین در هند غزوه داشت و ایلیک خان از
غیاث او استفاده کرده از ماوراء النهر آمده خراسان را گرفت.
په سالار اوسبانی تگین داخل هرات گردید. والی هرات - ایلان - جاذب
نظر به او امریکه به او رسید. بود به غزوه براه رفت. سالار
فاتح در شهر جا گرفته و بسوی نیشابور سپاه فرستاد. چون سلطان
محمود غزنوی از این رویدادها آگاه شد از هند بسوی غزنه شتافت.
در آنجا با عجله زیاد خود را آماده نموده بسوی بلخ شافت و آنجا
مرکز نظامی خود را تعیین کرد. سلطان محمود از بلخ بسوی هرات
سپاهیان ترکی فرستاد و هرات را گرفته فاتح آنرا تعقیب نموده بعداً
چندین بار ارسالان الجاذب برای فتح هرات اقدام کرد مگر باین
ارزوی خود نرسید. در همه زمان جوانی عبدالله انصاری هرات
در صلح و آرامی میزیست تا آنکه زمان تسلط سلجوقی فرا رسید.

۱۵- حمد الله مستوفی قزوینی در نزهت القلوب میگوید:

گر کسی پرسد از شهرها خوشتر کدام ؟
در جوابش راست خواهی گفتن اورا گو، هری
این جهان را همچو دریادان خراسان را صدف
در میان این صدف شهر هری چو گوهری.

تولد و محیط خانوادۀ او

۱۶- عبدالرحمن جامی در نقحعات الانس از زبان خواجه عبدالله

انصاری مینویسد :

« ولادت من روز جمعه بوده است در وقت غروب آفتاب .
الثانی من شهر شعبان سنه ۳۹۶- ربیع ام یعنی در وقت بهارزاده ام
بهار را سخت دوست دارم . آفتاب بهفدم درجهٔ ثور بوده است
که من راده ام هنگامیکه به آنجا برسد سال من تمام گردد و آن
میان بهار و قتی گل و رباحین . »

۱۷- خانه زادگاه عبدالله در کوجه ای از حصار قدیم (کهن

دژ) واقع بود . پدر عبدالله در بازار دکان دار میگرد و نام
او ابو منصور محمد بود . نسب عالی داشت و از نسل ابویوب خالد
ابن زید خزرجی صاحب رحل پیامبر اسلام بود که چون بمدینه
هجرت فرمود در خانۀ او اقامت گرفت . یکی از پسران این یار
پیامبر اسلام ابو منصور محمد انصاری نام داشت و با احنف ابن قیس
فاتح خراسان در زمان خلافت عثمان به هرات آمده و آنجا اقامت
گزیید .

۱۸- خواجه عبدالله انصاری درباره پدر خود خاطراتی داشت . از روی آن خاطرات احداثات پدر در برابر فرزندش آشکار میشود . پدر عبد الله از روزگار زندگانی خود در بلخ نزد شریف حمزه عقیلی بیاد میآورد . روزی زنی به حمزه عقیلی گفته بود که ابو منصور را بگوید باوی ازدواج کند . ابو منصور نپذیرفته و گفته بود هرگز زن نخواهد گرفت . شریف حمزه عقیلی باو پاسخ داده بود : آخر زن میخواهی و ترا پسری آید اما چه پسری ! . این پیش بینی شریف حمزه عقیلی به - حقیقت پیوست . ابو منصور زن گرفت و عبدالله بجهان آمد . این کودک چه کسی خواهد شد ؟ ابو منصور در دل شادمانی آمیخته با هراس داشت و از روی این معنای کارهای او در سالهای بعد دانسته میشود .

۱۹ - شخصیت ابو منصور بر شخصیت فرزندش عبد الله تأثیر بزرگی وارد نمود . چون عبدالله - الخورده شد در باره پدر خود چنین گفت :

« من هفتاد و نه سال علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در اعتقاد . اول آن همه از پدر خود آموخته بودم . لیکن (از) قرا بود صادق و متقی و باورع که کسی آن چنان نه توانستی بود و نتوانستی ورزید . »

این است آنچه جامی در نقعات از زبان پیرهرات آورده . شیخ احمد کوفانی که بسیار سفر کرده و صوفیان زیاد را دیده بود نیز باین حقیقت گواهی میدهد و میگوید ما تنها ابو منصور کسی را ندیده بود این را نیز جامی در نقعات آورده .

۲۰- گمان غالب آنست که ابو منصور پدر عبدالله نیز درهرات به جهان آمده بود زیرا خانواده او از سه قرن به آنسو در آن شهر

میزبست. معلوم نیست در کدام -ه و در کدام -ن بسوی بلخ سفر کرده بود. شاید در آغاز جوانی با در کودکی باین مسافرت پرداخته در بلخ شاگرد يك يارسای حنبلی بنام ابوالمظفر جبال ابن احمد که اصلاً ترمذی بود گردید. این استاد هنگام تعلیم ایشان را به زهد و ورع و تقوی توصیه میکرد. تأثیر او بر ابومنصور بسیار زیاد بوده. ابومنصور، ربه در هرات به سر خود عبدالله دو توصیه ابوالمظفر را رسانید که از روی آن مراعات او در -ملوک باقرینان دانسته میشود و آتراجامی در نفعات چنین آورده: «تا مسلمانان نرسیده باشند مگر از خود باز ممکن که بر حیزد و بروی نشیند...»

«هر که بجای تو نیکو کرد ترا بسته خود کرد و هر که با تو بجای کرد ترا بسته خود کرد. رسته ای به از بسته ای...»

۲۱- ابومنصور پس از چندی به محضر شریف حنزه عقلمی رفت شاید -بب این کار او این بود که مرشد پیر ابوالمظفر از جهان رفت و یا اینکه ابومنصور خود را نیازمند ارشاد کسی که بیشتر پیرو تصوف باشد دریافت و یا شاید بهر دو -بب بهر صورت ابومنصور مرید شریف حنزه عقلمی گردید که وی نیز از اهل هرات بود و در بلخ به رباط کرمان مسکن گردید. بود. ابن مرشد به کرامات مشهور بود در پیرامون او عده ای از صوفیان گرد آمدند. بودند ما نند، پیر فارسی، ابو القاسم حنابه، حسن طبری، عارف عیار، عبدالملک اسکاف آخرین شاگرد منصور حلاج که بیش از صد سال داشت. در چنین انجمن با برکت که در آن طریقت مرشدان بنهادی پیروی میشد ابومنصور آنچه را باز میجست دریافت. شاید آرزو داشت همه زندگی در آنجا بماند و عمر را وقف طلب



عرفان و عبادت کند و چنانکه گفتیم نپذیرفت باز می که آرزو مند
همسری او بود از دواج کند .

۲۲ - نمیدانیم چرا ابو منصور بلخ را ترك گفته و بهرات آمد .
شاید امور خانوادگی سبب گردید و یا اینکه لزوم کسب معاش
و یا اندرز مرشد او حمزه که آینده را پیش بینی میکرد . بهر
صورت آنچه مورد یقین میباشد این است که ابو منصور با دل
نخواستہ باین سفر تن درداد . درهرات زن گرفت و فرزند یافت .
طی این زندگی نوین بلخ را فراموش نکرد بلکه هجران زمان
اقامت بلخ را بیش از پیش احساس می نمود . بالاخره طاقت نیاورد
و روزی دکان زن و فرزند را در چنگال محنت ترك کرده دو باره
بسوی بلخ بدرگاہ شریف حمزه هقیلی شتافت و دیگر هرگز
بهرات باز نگردید و در بلخ از جهان چشم پوشید :

۲۳ - درین ضمن باید یکی از صفات ابو منصور را یاد کنیم
اینکه هیچ جا نور حتی جا نور مو ذی را به قتل نمی رسا نمیده
ابو منصور این صفت را از امیر چه - قال فروش آموخته بود
که چون در دکان خود گز دمی می یافت آنرا نمی گشت و
با احتیاط بر دیوار رها میکرد .

۲۴ - این بود شخصیت و سرگذشت پدر عبدالله انصاری .
در باره مادر او تقریباً هیچ خبر نداریم . چنانکه خواهیم دید
مادر عبدالله هنگامیکه فرزندش مشغول حدیث نوشتن بود در دهان
اولقمه میگذاشت تا اگر سینه نمائند . یقین است که مادر عبدالله
خاموشانه رنج میکشد زیرا شوهر خود را همیشه در یاد بلخ
میباقت . يك روز شوهرش به اهل و عیال خود خطاب گفان فریاد
کرده بود :

«میان من و شما صد دریای آتش باد !»
چنانکه جامی در نفحات می آورد خواجه عبدالله انصاری این
سخن پدر را بیاد آورده می‌گفت :

«ما چه کنایه کرده بودیم؟ وی زن خواست و فرزندان آمدند!»
۲۵ - ازین سخن خواجه عبدالله انصاری آشکار میشود
که قضای خانوادۀ عبدالله بسیار شوریده بوده این واقعه
بر روحیات عبدالله تأثیر آورده .

عبدالله همواره از پدر خود بحیث یک مرد متقی، صادق، صوفی، قاری
قرآن یاد کرده می‌گفت نخستین علم را از پدر خود آموخته .
از جانب دیگر عبدالله در باره وضعی که پدرش در مورد خانوادۀ
خود گرفته بود حیف گفته و شاید کم و بیش پدر را در دل خوانده
یا نخواستۀ ملامت میکرد . میتوانیم از خود پرسیم ایوب منصور که
فرزند خود را بسوی پارسائی ، طلب علم و عرفان و دوستی خداوند
ره‌نمون شده بود آیا نمیتوانست که ضمناً خانوادۀ خود را
سرشار محبت ، آرامی و شادمانی سازد بطوریکه ازان کودک نیز
برخوردار گردد ؟ پدر عبدالله با مسافرت ناگهانی، خانوادۀ خود را
میتلای سختی کرد ، ناخچنین زخم‌ها مرکز التیام نمی پذیرد ،
اگر چه آنکه زخم خورده (یعنی عبدالله) از روی احترام به پدر
هیچ شکایتی صریح بر زبان نیاورده باشد .

کودکی عبداللہ

۲۶۔ چنانکہ عبدالرحمن جامی در نفعات الانس از زبان پیر ہرات مینویسد ، در آغاز کودکی عبداللہ بسیار کسان آئندہ درخشان و با عظمت او را پیش بینی کرده بودند . شریف حمزہ ہقیلی در بلخ بیاران گفته بود کہ بسرا و منصور روزی ملقب بہ شیخ الاسلام خواهد شد . و این کلمہ آخرین است کہ ہمہ نیکیها در ضمن آنست . پارسا زنی کہ بدانش مشہور بود بانو عالیہ گفت کہ خضر یا و گفته بود کہ ازین کودک (یعنی از آواز تہ او) از مشرق تا مغرب پر شود . بزوجہ پارسا سیرت یکی از اقربای عبداللہ ابو عاصم نیز چنین الہام شد بود . هنگامیکہ نزد او عبداللہ نان و کاسہ طعام پیش رو داشت ابو عاصم برایش قوالی کردہ چیزی بر خواندہ بود و عبداللہ مجذوب خوشخوانی او گردیدہ بود .

۲۷۔ ازین ہمہ پیش بینی ها خواہ کسی آنرا باور کند خواہ نکند آشکار میشود اطرا قیان صوفی مشرب کہ با پدر عید اللہ سروکار داشتند بحال کودک توجه زیاد مبذول میدادند عبداللہ را پدرش بہ نماز جمعہ میبرد و از شیوخ التماس میکرد کہ دست بر سر کودک

گذاشته بحالش دعا کنند. عبدالله بزودی حس کرد که صوفیان
 اهل خرقه و دکانداران مانند پدر او دوست داشته و از او
 حمایت میکنند. عبد الله بعد تربیاء میآورد که در خانه ایشان
 مرشدان را دیده بود و آن مرشدان در زمان کودکی عبدالله یا در
 جای دوروفات یافته بودند و بنا برین عبدالله ایشان را بخوبی نشناخته
 بود و چنین بود که بخاطر میآورد. روزی در کودکی سه نفر شیخ ابو علی
 کیلال - احمد نصر و ابو سعید مالینی را کنار هم دیدگر نشسته دیده بود.

۲۸- درباره نخستین سالهای شناگردی خواجه عبدالله انصاری اخباری
 بدست داریم. خرد او شرح سالهای نخست را میدهد و جامی آنرا
 در نفعات آورده:

«اول مراد دهرستان زنی کردند، گفتند: زبان
 دارد چون چهار ساله شدم مراد در دهرستان مالینی کردند.
 و چون نه ساله شدم املا نوشتم از قاضی ابامنصور و از
 چارودی و چهارده ساله بودم که مرا به مجلس پشاندند،
 و من در دهرستان ادیب خرد بودم که شعر میگفتم چنانکه
 دیگران را بر من حسد میآورد.....»

۲۹- پس نباید تعجب کرد که ابو منصور درباره تعلیم
 فرزند خود چنین توجه و حتی شتاب میکرد. شاید اطرافیان نیز
 در بن باره او را پیهم اندرز میدادند. کودک بسیار زیرک
 و هوشمند بود و با دیده ازین صفات او استفاده میشد.
 از جانب دیگران خواندن و نوشتن برایش ضرورت فوری داشت
 تا آنکه از زبان استادان سالخورده حدیث جمع کند زیرا
 با رحلت ایشان بعضی حدیثها ثبت نشده میماند. در آنوقت
 سلسله انتقال حدیث نبوی دوام داشت و عده آنانکه حدیثها

را بنیاد داشتند زیاد نبود .

۳۰- در باره زنی که نخستین استاد عبدالله در مکتب بود اخباری بدست نداریم . در باره اولین استاد او که از مالین بود نیز خبری بدست نیست . اما در باره دو محدث که عبدالله از ایشان درس ۹ سالگی (۴۵۵ هجری ۱۰۱۵-۱۰۱۴ م) املاء نوشته معلومات داریم والحق که ابو منصور بهتر از ایشان استادی برای عبدالله یافته نتوانست . قاضی ابو منصور از دی آنوقت بیش از هشتاد سال داشت . فقیه و محدث فاضلی بود و در حدود دسی سال بر مسند قضا نشست شیخ همه شافعیان هرات بوده شهرت زیاد کسب کرده و ارادت میدان از هر سو نورد از آمده و از وی حدیث میبرد سید قدس سلطان محمود غزنوی او را گرامی میشمرد . در ذی القعدة ۴۰۳ هجری (می ۱۰۱۳ مسیحی) خلیفه فاطمی قاصدی قزاق قاضی ابو منصور فرستاد تا او را خلیفه دعوت کند که به مذهب باطنیان در آید . سلطان محمود آن قاصد را به قتل رسانید و قاطر او را بقاضی ابو منصور فرستاد با این پیام : « این جانور را تا کنون در دست ملحدان سوار میشد پس از آن روز سالار موحدان سوار شود . » قاضی ابو منصور داشت شمشیر در مقابل اهل بدعت مانند شمشیر تیز بود (علی اهل البدع حساماً) این صفت قاضی ابو منصور بر سجایای شاگردش عید الله تا ثیر بزرگش آورد .

۳۱- عبدالله دوازده ساله بود که سلطان محمود غزنوی به مجازات معتزله پرداخت . این سال ۴۰۸ هجری بود (۱۰۱۸-۱۰۱۷ م) معتزله در هرات هنوز زیاد بودند و اینکه مورد مجازات آمدند سبب خشنودی قاضی ابو منصور گردید و عید الله گرچه کودک بود میدانست این پیروز مندی بزرگ بر گمراهان است و با قاضی ابو منصور در شادمانی شریک بود .

۳۲ - جاوردی هروی استاد دیگر عبدالله مرد مناظره و مناظره
مانند قاضی ابو منصور نبود. جاوردی حافظ قرآن و حدیث
بمحض استادان در نیشاپور، ری، همدان، اصفهان، بصره رسیده بود.
جاوردی دروارستگی ازین جهان، قناعت؛ ورع و تقوی فامدار بود.
در تدریس حدیث محض به گفتن متن اکتفا نمیکرد بلکه در باره
تعیین صحت روایت هر حدیث ثمره تحقیق خود را بیان می نمود.
بعدها چون خواجه عبدالله انصاری حدیث از زبان جاوردی روایت
میکرد نام او را چنین میگفت: «امام اهل شرق جاوردی» و باین
گونه احترام و ارادت خود را به عظمت استاد خود اظهار میداشت.

۳۳ - ابو منصور پدر عبدالله چنانکه میکوشید پسرش در
علم حدیث پیشرفت کند بهمان گونه مجاهدت می نمود که عبدالله
در تحصیل زبان و ادب عربی بجائی برسد. عربی زبان اجداد او
و نیز زبان قرآن و تحصیل علوم اسلامی بود چنانکه در حدود العالم
آمده در شهر هر ات عدّه زیادی از مردم عرب زندگی داشتند
و باینگونه یافتن مدرسه ای که در آن عبدالله تحصیل کرده بر هر
دو زبان یعنی عربی و فارسی غلبه حاصل کند دشوار نبود. نتیجه
با لایق از هر گونه توقع آمد. خواجه عبدالله انصاری هنگام پیری
از استعداد حیرت انگیز زبان کودکی خود بیاد می آورد
و می گفت که همدرسان خورد سال او از روی بازی مطلبی را
در میان می آوردند و او را تجلاد در آن باره یک شعر عربی میخواندند.
روزی یکی از همدرسان از خواست درباره نیکو روئی همدرس
دیگری بنام ابو احمد شعری برآید و عبدالله گفت:
لایبى احمد وجه قمر الملیل غلامه وله لحظه غزال رشق القلب سهامه
یعنی ابو احمد را چهره ایست که ماه شب آفراینده است و نگاه
آهو که سهم آن دل پاره کند.

کودکان از عبدالله در خانواده خود سخن میگفتند. روزی پدر يك شاگرد پسر خود را گفت که برای عبدالله يك شعر فارسی را خوانده معادل تازی آنرا از او بدها. طلب کند و عبدالله برین آزمایش دشوار قیظ غالب آمد .

۳۴- در این موارد قوت حافظه عبدالله با او یاری میکرد. همین که مطلبی را در قید تحریر می آورد آن مطلب در یاد و حافظه او حفظ میشد. بعد ها چون مجموع آنچه را در یاد داشت سنجید ارقام عظیم در یافت. سه صد هزار حدیث هزار در هزار رسته اسناد انتقال حدیث، صد هزار شعر عربی چه از مقدمان و چه از متاخران باری يك آیه قرآنی را برایش خواندند و او توانست چهارصد بیت از شعر عربی قبل از اسلام بشواند چنانکه در هر بیت کلمه ای از آن آمده بود.

۳۵- تصور نشود که عبدالله بر حافظه نیرومند خود تکیه کرده و بر خود زحمتی را تحمیل نمیکرد. اینک تقسیم اوقات کار او چنانکه جامی از زبان اردر نفحات الانس آورده :

... بامداد بگاه به مقری شدمی به قرآن خواندن. چون باز آمد می بدرس مشغول شدمی و همه روز بنوشتمی. روزگار خود را بخش کرده بودم چنانکه مرا هیچ فراغت نبود و از روزگار من هیچ بسر نیامدی بلکه هنوز در بایستی و بیشتر روز بودی که تا پس نماز خفتن بر نهار بودمی ...

چنانکه در طبقات حنابله آمده شب زنده داری عبد الله را عادت شد. در کودکی شبانه حدیث مینوشت . . . شب در چراغ حدیث نوشتمی و فراغت نان خوردن نبود. مادر من نان پاره لقمه کرده بودی و در دهان من نهادی در میان نوشتن . . .

۳۶ - در خاتمه این بحث باید دربارهٔ تاثیر مساعی پدر عبدالله در چهارده سال اول زندگی کودک سخنی چند بگوییم . تصمیماتی که ابو منصور در مورد انتخاب استادان پسر خود گرفت سبب آن شد که در زندگی عبدالله تاثیر بزرگ آورد . اما نقش ابو منصور بر پسرش عبدالله بیشتر ازین بود . ابو منصور خود صوفی بوده و روزگار اقامت خود را در بلخ و زندگی صوفیانه را در آنجا بیاد میآورد . چون درین میدان خود قدم گذاشته بود فرزند خود را بآن رهنمونی کرد چنانکه دیدیم عبدالله را نزد پیران هر ات میبرد تا بر پسرش دست کشیده بحالش دعا کنند . حتی درین کار نیز از حزم کار می گرفت چنانکه نزد کاکا ابوالقصر بستنی نمیرفت زیرا عقاید ملامتیه او را نمی پسندید .

عبدالله كو چك با همراهی پدر خود با صوفیان آمیزش یافت . چه جدا جدا و چه در انجمن ایشان . زیرا صوفیان هادت داشتند در اجتماع گرد آیند . عبدالله حافظه قوی ، ذکاوت و ذوق جستجو داشت . و بنا برین از این آمیزش ها بسیار استفاده برد . خاصه اینکه پدر او برایش در هر مورد تشریح و تفسیر لازم را داده بود . ابو منصور خاطرات استادان خود را ذکر نمی کرد ، از تجارب شخصی خود سخن نمیگفت . عبدالله برای شنیدن این همه آماده بود و برای تبصرات جالب نظر می کرد که از آن پدرش خرسند و متعجب میشد ، روزی به پسر خود گفت :

« چندگونی فضیل عیاض و ابراهیم ادهم که از تو بوی فضیل آید و ابراهیم ادهم ! »

ابو منصور میدید که پیش بینی های شریف عقلمندی در مورد پسرش بحقیقت می پیوندد و حتی همه آنچه دربارهٔ فرزند خود بدل آرزو کرده بود به منصفه عمل می آید ، اگر چه ماهیت این آرزوی خود را

۳۷ - این حالت دوام داشت تا آنکه حادثه شورانگیزی
 بوقوع پیوست. روزی ابو منصور طاقته هجران روزگار
 اقامت خود را در بلخ نیامورده و از دکان برخاسته فریاد
 کرد: سبحانک اللهم سپس دکان را بست و برای رسیدن به محضر
 پیر خود شریف حمزه عقیلی بسوی بلخ شتافت. هرگز از بلخ برنگشت
 و همانجا در سال ۴۳۰ (۱۰۳۹ م) از جهان چشم پوشید و بنگاک
 سپرده شد. برای تحقیق در سرگذشت خواجه عبدالله انصاری دانستن
 تاریخ دقیق و سنه این مسافرت پدرش بسوی بلخ سردمند میبود.
 این مسافرت که تاریخ صحیح آن معلوم نیست یقیناً قبل از مسافرت
 عبدالله بسوی فیثا پور به سن ۲۱ سالگی واقع شده. درین باره جامی
 در تفحاح الانس از زبان خواجه عبدالله انصاری چنین می آورد:
 من خرد بودم هنوز که پدرم دست از دنیا برداشت و دنیا همه
 بپاشید و ما را در رنج افکند و ابتدای درویشی و محنت ما از آن
 وقت بود.

از اینکه خواجه عبدالله انصاری میگوید «ما» را در رنج
 افکند معلوم میشود که هنوز در خانواده با مادر و برادران میزیسته
 و هنوز کسی در خانواده او بدان سن و سال فرسیده بود که نفقه
 خانواده را بدوش گیرد. از اینکه میگوید «خرد بودم» معلوم
 میشود که هنوز جوان یا نوجوان نبود. بنا برین، این حادثه در
 حدود ده سالگی عبدالله یعنی در حدود سال ۴۰۶ واقع شده باشد.
 چون حمایت مادی و معنوی پدر از میان رفت آیا حال خانواده
 عبدالله چه شد؟ خانواده عبدالله در حصار هرات دوستان و خویشاوندان
 زیاد داشت و شاید برای تهیه نفقه مادر و کودکانشان ایتمها
 مساعدت ها کرده باشند. بهر صورت، خانواده عبدالله اگر چه

سد جوع میکرد ، اما بینوا بود . چون عبدالله در طلب علم کامیابی حاصل کرد یقین است استا دان او برای مساعدهت بوی تمام و ن میگرد دقت تا وی تحصیل خود را ادامه دهد .

۳۸ - در جمله این نیکوکاران دو کس بحال عبدالله (که گویا یتیم شده بود) توجه کرد . یکی یحیی ابن عمار شیبانی و دیگری شیخ ابو اسمعیل احمد ابن محمد ابن حمزه ملقب به شیخ عمو . یحیی ابن عمار شیبانی اصلاً از سجستان و واعظ نامداری بوده در تفسیر علم حدیث و حتی شعر دست داشت . دارای مال و منال زیاد بود . عبدالله که قرائت قرآن را ختم کرده بود به تحصیل تفسیر نزد آن استاد پرداخت . بزودی و قتی رسید که استاد از لیاقت شاگرد نوجوان خود به آواز بلند سخن گفت .

۳۹ - استاد دیگر عبدالله همان شیخ عمو بود . آن صوفی که عبدالله را فرزند خواند و حمایت روحانی و قسماً فقهت او را بدوش گرفت . شیخ عمو اگر چه از سالهای مدید با نسودر هرات جاگزین شده بود مگر اصلاً خراسانی نبود . نام او ابو اسمعیل احمد ابن محمد ابن حمزه بود . عمو لقب او بود و این لقب را برای او استادش ابو العباس نهاوندی گذاشته بود . کلمه عمو اگر به سکون میم و سکون و او تلفظ شود در زبان عربی معنی متواضع و فرما نبردار را میرساند . و نهاوندی این لقب را بهمین معنی بر او گذاشته بود تا از اصل و نسب خود غره نپاشد .

عمو به فتح هین و ضم میم در هر بی معنی برادر پدر را دارد و بنا برین کلمه عمو «ردو معنی را ادا می کرد . شیخ عمو در سال ۳۴۹ (۹۶۰ م) بجهان آمده و برای رسیدن به محضر صوفیان بزرگ در همه کشورهای مرقی اسلامی مسافرت کرده بود . در بیست سالگی هرات را بقصد حج ترک گفته بود مگر چون به نیشاپور در مجلس ابو بکر فرا رسید اطاعت او را کرد .

و نزدیکتر برگشته بود. در سال ۳۷۰ (۹۸۰م) شیخ عمودر بخارا بود و از محضر شیخ ابو بکر فالیزبان فیض میبرد و شیخ ابو بکر فالیزبان وقتی به محضر جنید رسیده بود. شاید در همان زمان بود که شیخ عموتا ترکستان رفت و شیخ باب قرغانی را دیده پیش از سال ۳۷۴ (۹۸۴م) به معیت احمد نصرتا لقاتی به مکه مکر مه رفت و آنجا یکدسته استادان نامدار مانند علی ابن جعفر شیروانی و ابوالحسن ابن جهم رادید. در جمله صوفیائیکه او دید، بود باید ابو بکر مفید را نام بریم که او نیز از محضر جنید فیض برده بود. ابوالعباس قسائی و ابوالعباس آملی و ابو علی دقاق.

۴۰- در آن هنگامی که ابو منصور پدر عبدالله خانواده خود را در هرات ترک گفته و بسوی بلخ شتافت شیخ عمودر نیز دیک ۶۰ سالگی بود. اگر چه تا آن زمان نیز از جهانگردی پانگرفته بود و گاه گاه به سفر میرفت مگر باز هم خانه خود را خائفاه ساخته بود. عبدالله را در آن خانقاه جاداد و بر یک قره پاخو د می نشانند و آداب و رسوم صوفیان را به او می آموخت و اگر چه بین عبدالله و شیخ عمود تفاوت سن زیاد بود مگر مقام یکی مقابل دیگر محض مقام شاگرد مقابل استاد نبود. بین ایشان مؤدتی پیدا شد مانند مؤدت میان دو کس برابر با همدیگر. شیخ عمود همه آنچه را در جهانگردی آموخته بود به عبدالله می گفت و نکات و حکایات پیران بزرگ را که در یاد گرفته بود یاد میداد. ضمناً شیخ عمود از روی ذوق جستجو و جوانی طبع که داشت از زبان عبدالله نوجوان نیز کلام تصوف را می شنید. در سالهای ما بعد چند بار چنان واقع شد که شیخ عمود از هرات مسافرت کرد و تا هنگام بازگشت او کارهای خانقاه بدست عبدالله قرا رداشت و جای در تفهات از زبان خواجه می آورد. چون وی نبود، من بجای وی بود می و چون بسفر بودی نامه ها همه به من فرستادی.

نوجوانی عبدالله

۴۱۰-۴۱۷ هـ

۱۰۱۹-۱۰۲۶ م

۴۱- در سال ۴۱۰ (۱۰۲۰-۱۰۱۹) عبدالله پابه چهار رده سالگی گذاشت و مرحله نوینی در زندگی او آغاز شد. استادان او پس ازین او را کودک نمیشمردند بلکه او را در انجمنهای خویش کنار خود مینشانند.

۴۲- سال ۴۱۰ هجری با تمیزیت آغاز شد. قاضی ابو منصور ازدی در حرم (وی - جون) بسن تقریباً ۹۰ سالگی از جهان چشم پوشید. پس ازین عبدالله شاید به توصیه جاروردی به عبدا لجبار جراحی مراجعه کرد و او کتاب جامع تألیف ترمذی را تدریس میکرد.

در و سال بعد ازین عبدالله نوجوان ازین استاد همه یا اکثر جامع ترمذی را که يك مجموعه احادیث نبوی است آموخت. خواجه عبدالله انصاری جامع ترمذی را می ستود و حتی آنرا از کتابهای بخاری و مسلم ترجیح میداد و چنانکه ذهبی در «سیر»

می‌تویسد که خواجه عبدالله انصاری به محمد ابن طاهر که از بن
امرد رشکفت بود پاسخ و شرح داده بود، کتاب بخاری و مسلم تنها
برای آن کسانی سودمند است که در حدیث معرفت زیاد داشته
باشند اما در جامع اثر مدی شرح و بیان احادیث چنان آمده
که از آن بومه کس چه فقها، چه محدثان و غیر ایشان فائده میرسد:

۴۳- دو مین رویداد سال ۴۱۰ راجامی در تفحات از زبان

خواجه عبدالله انصاری چنین مینگارند:

من چها رده ساله بودم که خواجه یحیی قهند زیاترا گفت

که عبدالله را بنازد که از وی بوی امام می آید.

این سخن خواجه یحیی که مرشد محترم مراتبان بود سبب
آن گردید که ارادتمندان پیشمار به محضر عبدالله نوجوان
میرسیدند، خواجه عبدالله انصاری که در مناجات خویش سراپا
تواضع، هجرت و تقصیر است ازین دو ره کبودگی خود بکمال سربلندی
ذکر میکند و اسباب روحی این ذکر کردن او در اثر خاطرات
سالهای اول زندگی او یعنی وضع پدر رفقاً، و اولین استادان
او بوده.

واقعاً این سخن شیخ یحیی بن عمار محض مشاهده ظاهری

نبود. جامی در تفحات می‌آورد:

دوقتی خواجه یحیی عمار بیمار شده بود چون بهتر شد

مجلس کرد بر کرسی خود. غلام دست وی گرفته بود و بر منبر برد»

جامی می نویسد :

«چنانکه مصطفی را صلی الله علی وسلم پادشکشدند ابو بکر بجای وی بنشست ...» یحیی عمار می گفت : « مرآی درکشیدند عبدالله انصاری بیاید بجای من بنشیند و بر دماغ ملحدان و مبتدعان میزند» سپس اشاره بسوی عبدالله که در پای کرسی بود کرده گفت «عبدالله آن کردك است !»

شیخ عمودرین مجلس حاضر بود و بعدها با کمال فخر واقعه را بیاد عبدالله دوست جوان خود میداد .

۴۴ - تأثیر بزرگ یحیی بن عمار را بر شاگرد او عبدالله باید بخاطر داشت ، چون خواجه عبدالله انصاری سائخورده شدگفت :

« اگر من ویرانیدم می دهان باز ندا نستمی کرد یعنی در تذکیر و تفسیر .»

خواجه عبدالله انصاری شیوه تفسیر قرآن را از همین استاد آموخته بود و مانند او هر آیه و سوره را با شرح طویل و با ذکر مطالب عدیده تفصیل میداد و به تأنی تفسیر میکرد .

شیخ عمود عبدالله را در مبارزه با مبتدعان و خاصه اهل کلام رهبری نمود و درین باره قبل از وی قاضی ابو منصور از دی او را رهبر شده بسود .

اگر صورت تقسیم علوم را از زبان شیخ عمو چنانکه ذهبی در سیر آورده بصورت تقسیم با علوم چنانکه از زبان خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه آمده مقارنه و مقابله کنیم درمی یابیم که سیر فکر هر دو یکی است و معلوم میشود که شاگرد آنچه را در جوانی از استاد آموخته بیشتر محل تدقیق آورده و در آیات قرآنی را جمیع به آن غور کرده .

بالاخره ذوق خواجه عبدالله انصاری برای برپا داشتن مجلس تدریس با کمال آبرو مندی و هیبت نیز شاید به پیروی یحیی ابن عمار بوده

و چنانکه ذہبی «در سیر» آورده خواجه عبد اللہ انصاری میگوید:

«یحیی بن عمار پادشاهی بود در لباس عالمی»

۴۵ - اگرچه تمیین صحیح سال و سنہ را نمیتوانیم مگر ملاقات عبد اللہ بایک صوفی حنبلی بزرگ یعنی ابو عبد اللہ محمد بن الفضل طاقی سجستانی شاید در حدود همین سال ۴۱۰ (۱۰۱۹) واقع شده باشد. تأثیر طاقی سجستانی بر زندگی عبد اللہ از تأثیر شیخ عمو بر زندگی او تفاوت داشته. شاید عبد اللہ شیخ طاقی سجستانی را در خانہ شیخ عمو نخستین بار ملاقات کرده باشد. در اثر صحبت شیخ عمو عبد اللہ در بارہ سرگذشت و سیرت صوفیان و عادات ایشان معرفت اندوخته بود. اما شیخ طاقی چنان ہیبتی بزرگی و نگاه ژرف داشت که خود در عبد اللہ تأثیر آورد. روزی شیخ طاقی عبد اللہ را خطاب کرده گفت: سبحان اللہ! آنچه نور است که اللہ تعالی در دل تو نهاده!

خواجه عبد اللہ انصاری تا چهل سال به مطلب شیخ طاقی پی نبرد اما همان زمان چنان حس کرد که دلش روشن شده و مرشد خود را دریافته است. چند سال بعد چون با خرقانی روبرو شد همین گونه احساس نموده نامهای طاقی و خرقانی در خاطر او با هم توأم شده بود گویا این دو کس را بهترین دو کس که دیده بود یا شنیده بود میدانست.

۴۶ - آیا شیخ طاقی بطور خاص بر عبد اللہ نوجوان چه تأثیر آورد؟ یکی ارشاد صوفیانه که عبد اللہ به آن نیاز مندی داشت و دیگر تدریس عقیدہ حنبلی که عبد اللہ انصاری همیشه بدان متمسک بود. جامی در نفحات الانس از زبان خواجه درباره شیخ طاقی آورده است:

«اگر من او را ندیدم اعتقاد حنبلیان ندانستم»

باید ملتفت باشیم که درین جا از «اعتقاد» ذکر میکند و نه تنها از «شرع» و «فقه» در مورد شرع و فقه خواجه عبد اللہ انصاری اکثر پیرو امام

شافعی بوده اما در موضوع اعتقاد پیرو امام بن حنبل بود و مانند او هر حکم خود را متکی بر قرآن و سنت میساخت .

باینصورت شیخ طاقی خواجه عبدالله انصاری را در میدان پیکار با اهل بدعت آماده تر ساخت عبدالله درین پاره بیشتر در اثر صحبت قاضی ابو منصور و یحیی ابن عمار آماده شده بود .

۴۷ - باید از یک استاد دیگر او نیز سخن گفت که بر عبدالله درین دوره تأثیر بزرگی آورده و آن ابوالحسن بشری سجزی است. عبدالله در جمله بزرگانیکه شناخته است قدر او را زیاد میدانند . اگر چه خواجه عبدالله انصاری او را مانند خرقانی و طاقی بعنوان جاسوس القابوب یاد نمیکنند مگر این صفت او را می ستایند که قبلاً به محضر بزرگان نامدار رسیده و از ارشادات ایشان فیض برده و این ارشادات را به بهترین نهج بشاگردان خود انتقال میداد. در جمله استادان سجزی باید از شیروانی^{۱۰} بن خفیف و حصری نام برد .

۴۸ - بنا برین در هنگام نوجوانی عبدالله سه استاد در شخصیت وی تأثیر عمیق آورده اند : یحیی ابن عمار ، طاقی سجزی ، بشری سجزی . علاوه بر ایشان ، نباید دیگر استادان عبدالله را از جمله محدثان صوفیان فراموش کرد که هر یک در تکوین معرفت و شخصیت وی سهمی داشتند مانند جراحی که بیشتر از وی سخن گفتیم و محمد باشانی متوفی ۴۱۴ هجری (۱۰۲۳) که عبدالله از زبان خود مینامد احمد حاجی ، ابو سلمه باوردی ، ابوعلی زرگری ، ابوعلی بوته گری ، اسماعیل دباس ، محمد ابو حفص کورنی را باید نام برد در رجب ۴۱۴ - (سپتامبر اکتوبر ۱۰۲۳ م) عبدالله در حال فرا گرفتن چند شعر نوری از زبان ابوالقاسم ابیوردی واعظ سیار که آنوقت از هرات میگذشت می یابیم .

۴۹ - از روی این نامها میتوان چهره عبدالله را درین دوره نوجوانی دریافت. اساسات علوم اسلامی مانند حدیث، تفسیر و تصوف اصول و عقاید حنبلی را از استادان گرانمایه آموخته و از صحبت هر دانشمند و صاحب دل چه ارشهر خود و چه از دیگرشهرها فیض جسته بود. مهمان نوازی شیخ عمو در خانقایش برای این دانش آموزی عبدالله بسیار سودمند افتاده بود. و همچنین مجالس بعضی ابن عمار که در آن عده زیادی بزرگان برای فیض جستن گردمی آمدند و عبدالله به صحبت ایشان میرسیده و پراورزیده ساخت.

۵۰ - آیا امکان دارد که رویدادهای زندگی عبدالله را بین

چهارده و بیست و یک سالگی سال بحال تعیین نمایم؟
باید در نظر داریم که این دوره نوجوانی او مانند دوره کودکی او مراحل مجزا و مشخصی نداشته. وقایع مهمه باو ارتباط مستقیم ندارد و بر او جز تأثیر غیر مستقیم وارد نمی کند. این وقایع مهم و در حلقه های یبایی بعضی استادان او میباشد. چنانکه گفتیم قاضی ابو منصور از دی در محرم ۴۱۰ هجری (می - جون ۱۰۱۹ م) از دنیا چشم پوشیده بود. نوسال بعد از آن جراحی که جامع ترمذی را تدریس میکرد وفات نمود. در ۲۳ شوال ۴۱۳ (۱۹ جنوری ۱۰۲۳ م) استاد گرانمایه او جارودی که تحت نظر او از سه سالگی به بعد حدیث املاء نوشته بود از جهان چشم پوشید. در سال ما بعد محدث دیگر باستانی وفات کرد. بالاخره در آغاز صفر ۴۱۶ (اپریل ۱۰۲۵ م) مرشد بزرگ عبدالله یعنی طاقی سجستانی را که بوی اعتقاد حنبلیان را آموخته بود اجل در رسید. عبدالله بسیار اندوهگین شد. اینکه عزم رفتن نیشاپور کرد شاید در اثر همین

واقعه باشد. اندرز شیخ عمو که جهانگردی را بسیار می پسندید
نیز اثر آورده باشد.

مراد شیخ عموشاید این بوده که عبدالله جوان غم وفات استاد
گرامی را در سفر فرا موش کند و ضمناً در شهر دیگری دانش
و عرفان بجوید.

عبدالله بیست ساله شده در جهان علم و عرفان پا گذاشته بود
می توانست از چنین سفری به وجه احسن استفاده کند.



سفر نیشاپور

۱۴۱۷ هـ - ۱۰۲۶ م

۵۱ - در طبقات حنابله آمده است که شیخ الاسلام انصاری در سال ۴۱۷ هـ برای طلب حدیث و فقه و دیدن مشایخ و استفاده و برکت جستن از صحبت ایشان به نیشاپور مسافرت کرد. و در همان سال بهرات برگشت.

این تذکره مجمل کتبی ارزش بزرگ دارد زیرا از روی آن سه و مقصود نخستین مسافرت خواجه عبدالله انصاری دانسته میشود.

۵۲ - نخست باید در نظر بدادیم که چرا خواجه عبدالله انصاری شهر نیشاپور را برای ادا مذهب علم و عرفان گزید. نیشاپور بجانب شمال غرب از هرات ده روزه مضافه داشت. نیشاپور شهر مهم خراسان و مرکز و علاقه غربی آن بود.

این شهر دارای يك بالا حصار و چهل ود و محله و توابع زیاد بوده مسجد جامع آن که در زمان صفاریان آباد شده بسیار عظمت داشت. شهر نیشاپور مانند هرات چهار راه بود مرکز مهم بازرگانی چنانکه در آن مال التجاره مختلف دستیاب میشد. این موقعیت شهر نیشاپور برای نموی حیات دینی و فکری مساعد افتاده بود استادان

حدیث، فقه و صوفیان در آن مجلس تدریس و مدرسه داشتند. و برای مکاتب عمارات خاص آباد شده بود.

خطیب بغدادی هنگامیکه طالب العلم بود از برقانی پرسیده بود که آیا برای تحصیل به مصر بروی و یا به نیشاپور. برقانی در جواب گفته بود اگر مصر بروی آنجا جز یک مرد کسی را نبینی و اگر باو نرسی سفر تو بیهوده بود. اما اگر به نیشاپور روی در آنجا یک جماعت استادان را بینی و اگر صحبت یکی ترانصیب نشد و به صحبت دیگران خواهی رسید. خطیب بغدادی این اندرز را پذیرفته به خراسان مسافرت کرده بود و در جوار شاگردان شیخ اسلام رسید. خواجه عبدالله انصاری نیز آن شاگردان را دید.

۵۳ - معلوم نیست که خواجه عبدالله انصاری در نیشاپور در کدام خانه اقامت کرد. شاید در خانه کدام دوست یحیی بن عمار و یا کدام خانقاه که شیخ عموی او گفته بود.

۵۴ - چون خواجه عبدالله انصاری به نیشاپور رسید به جمع کردن حدیث پرداخت. زود راه میرفت زود می نوشت و زود میخواند و چنانکه بعدها ارشاد میگرد. این همه صفات محدثان نیک است و می توان به حالت خواجه عبدالله انصاری درین دوره طالب علم و عرفانی بود. از همه وقت خود بحد اکثر استفاده میگرد. از یک مجلس درس به مجلس درس دیگر می شتافت و برای نوشتن آنچه در روز آموخته بود ساعات مدید شب زنده داری میکرد.

سالها بعد ازین سال از محنتی که در راه تحصیل سنت پیامبر کشیده بود بیاد می آورد.

۵۵ - آیا در نیشاپور به مجلس کدام استاد رسید؟ نخست نزد تلامذ سال خورده یکی از بزرگترین محدثان قرن چهارم یعنی ابوالعباس محمد بن یعقوب الاصم حاضر شد. الاصم خود در قرن

ما قبل روزنوشنبه ۲۳ ربیع الثانی ۳۴۳ (۲۴ جولای ۷۵۷ م) تقریباً صد ساله از جهان رفته بود. از جمله تلامذ شیخ الاصب باید از ابو سعید صیرافی نام بریم که در سالهای اخیر نفقه زندگی استاد خود را تهیه کرده و از زبان استاد عدّه زیاد حدیث شنیده بود. از ابوالحسن علی طرازی نیز باید یاد کنیم که ادیب و محدث حبلی بود و خواجه عبدالله انصاری بروی اعتماد بزرگ داشت. مفسر بزرگ ابونصر منصوراً لفسرراً نیز باید یاد کرد و نیز یک عالم صرف و نحو را که -- ابو الحسن احمد سلیطی نام داشت. خواجه عبدالله انصاری نیز موقع استفاده از صحبت یک تلمیذ دیگر شیخ الاصب را یافت و آن قاضی نامدار ابوبکر حیری بوده، اگرچه خواجه عبدالله انصاری آنچه را از حدیث و سنت از زبان حیری می شنید و می پذیرفت اما آنرا به قام درج نمی کرد. جامی در نفحات از زبان او آورده «از نیشاپور قاضی ابوبکر حیری را در یافتیم و از وی حدیث نه اوشتم که متکلم بود و اشعری مذهب اگر چه اسنادهای عالی داشته ...»

۵۶ - تصور نشود که خواجه عبدالله انصاری در نیشاپور محض طالب علم میکرد. چون در هرات تحصیل زیاد کرده بود میثاق است در مجالس لب بسخن گشوده حتی اشتباهات استادان خود را اصلاح کند. چنانکه باری در مجلس امام ابوالفتح ناصر قرشی مروزی یک اشتباه او را ذکر و اصلاح نمود. آن استاد در مقابل اهل مجلس به کوتاهی حافظه خود اعتراف کرد. خواجه عبدالله انصاری پامداد روز دیگر نزد او رفت و او به خوشروئی از عبد الله استقبال کرد. و در مجلس خود بوی مقام بلند داد عبدالله جوان چنان خورسند شد که در شان استاد قرشی مروزی شعری انشاد کرد. همواره به مجلس او حاضر شد و خاصه از وی فقه شافعی آموخت.

هنگامیکه خواجه عبدالله انصاری در نیشاپور آمد در آن شهر

استادان گرانمایه اقامت داشتند مانند امام نامدار ابراهیم الاسقرائینی که در آغاز سال بعد از جهان رفت. ابو محمد جوینی پدر امام الحرمین، شیخ الاسلام اسماعیل صابونی وغیره. اما چنان بنظر میرسد که خواجه عبدالله انصاری را فرصت کافی نبود، یا اینکه از تأثیرات احتمالی اشعریان کناره جوئی میکرد و در محضر ایشان نمی رفت.

۵۸- یکی از مقاصد خواجه عبدالله انصاری هنگام عزم سفر به نیشاپور رسیدن به محضر استادان صوفیه و قبض جستن از مجالست بایشان بود. درباره اینکه این مقصد او تا چه حد و چگونه عملی شد معلومات کافی در دست نیست. شنیدن حدیث بیش از همه برایش ضروری بود زیرا تلامذ شیخ الاسلام همه ساله خورده بوده اند و معلوم بود که پس از وفات ایشان کسی جای ایشان را گرفته نمیتواند. از جانب دیگر صوفیان بزرگ وجود نداشتند که بر سر راه خواجه عبدالله انصاری بیایند. اگر چه ابوالقاسم قشیری در نیشاپور میزیست و به کبر سن رسیده بود مگر چنان بنظر میرسد که خواجه عبدالله عقاید اشعری وی را نه پسندیده و در محضری نرفته باشد. خواجه عبدالله از ابن پاکویه و دوستان او ابوالفرج و رثانی و ابونصر ترشیزی یاد می کرد و با ایشان رفت و آمد داشته و درباره زندگی و آثار شیوخ از ایشان سوال میکرده.

هفت سال بعد چون خواجه عبدالله انصاری در راه مسافرت ازری بهرات از شور نیشاپور گذشت در خانقاه ابن پاکویه از وی نه مانند یک رهگذر بلکه بحیث یکی از اهل آن خانقاه که در جوانی آنجا پرورده شده استقبال گردید.

۶۹ - خواجه عبدالله انصاری در جمله خاطرات خود درباره

رنج و تعب ایام طلب حدیث حکایتی میکند که آنرا از زبان او جامی در تفجعات آورده، دیک منزل از نیشاپور تا در باد که (مانده بود) باران شدید می آمد. من در رکوع می رفتم و جزوه های حدیث بشکم باز نهاده بودم تا اثر نشود.

۶۰ - خواجه عبدالله انصاری پس از چند ماه سفر بهیرات رسیده

باز از دیدن خانقاه شیخ عمو و حضور در مجالس یحیی ابن عمار شادمان شد. اینکه بیرون شهر خود از زبان استادان نامدار حدیث نوشته بود بر معلومات و اعتبار او افزود. مسافرت او به نیشاپور طلبه دوره جدیدی در زندگی او میباشد.

در آستان استادی

۴۱۸ - ۴۲۳ هجری

۱۲۲۷ - ۱۰۲۲ مسیحی

۶۱ - در پنج سال پس از مسافرت به نیشاپور در زندگی خواجه عبدالله انصاری واقعات مهم رخ نداده. درین دوره نیز همانجا که در نوجوانی میرفت یعنی خانقاه شیخ عموم و مجالس یحیی ابن عمار و صوفیان حصار هرات و آنجمنهای بعضی محدثان، باز هم رفت و آمد داشت.

آنچه تغییر یافت مقام عبدالله جوان در نگاه استادان و همدرسان او بود. شیخ عموبوی امور خانقاه را سپرد تا اینکه خودش هر گاه بخواهد بغاطر آسوده جهانگردی کند. عبدالله در اجتماعات محدثان بیش از پیش سخن میگفت و آن حدیثها را که در نیشاپور آموخته بود بدیگران میرسانید. خلاصه اینکه به معرفت خویش افزوده و هم منازل طریقت را می پیمود و به آستان استادی و ارشاد میرسید. سلوک و شیوة او مطابقت سنت نبوی و اندرزهای صوفیان بود و اطرافیان او را بیش از پیش قدردانی میکردند.

۶۲ - خواجه عبدالله هنوز به محضر محدثان میرفت از ایشان سه کس را که بعدتر بزودی وفات یافتند باید نام بریم:

شعیب بوشنجی، ابوطاهر احمد ضبی که هر دو تلمیذ ابوعلی حامد رفاع بودند و ابولفضل عمر بی ابراهیم هروی که فقیه و یار سا بود.

۶۳ -- چندین کس از صوفیان هرات را در بالانام بردیم که خواجه
عبدالله انصاری بایشان حق استادی را قابل بود .

خواجه دیگر صوفیان را نیز شناخته اما بایشان مقام استادی را
بر خود نشاخته مانند ابوالحسین نجار که نجار بونوحج رفته باهلال
یعنی خادم حصری آشنا شده بود و ابونصر قبانی که طی مسافرتهای
خود شیوخ متعدد را دیده بود و ابومنصور کازر که سراج را شناخته
بو و محمدکشور که پارسا بود و همواره در انا بت و ذکر پرور دگار
میز بست . ابو سعید معلم که پیر مرد صاف دل بود و مرقعه سفید
می پوشید و ابومنصور سوخته که مردی راستکار و بسیار متمسک به دین
بود . و ابواسماعیل نصرآبادی پسر ارشد شیخ ابوالقاسم و تو برادر
کاکا احمد سنبل و محمد خورچه و بالاخره خادم شیخ عمو که احمد
کوفانی نام داشت و مانند مولای خود جهانگردی را نوست میداشت .
احمد کوفانی با خواجه عبدالله انصاری الفت داشت و پدر او منصور
را شناخته و هر روز دیده بود . تاریخ وفات بعضی ازین صوفیان درست
نیست و نمیدانم که آیا در سال ۴۱۸ هجری (۲۷ - ۱۰ م) زنده بودند
یا نه؟ بهر صورت نامهای ایشان و معلومات اندک دربارهٔ هر یک ایشان
داریم ما را به محیط روحانی که در آن خواجه عبدالله انصاری میزیست
و شخصیت خواجه در آن نضج یافته اندکی آشنائی می بخشد .

۶۴ -- رویدادهای برجستهٔ این نوره را باید در حیات سیاسی شاهنشاهی
غزنی جستجو کرد . با تحقیق درین رویدادها یکی از سجا یای دیگر
خواجه عبدالله انصاری آشکار میشود و آن اتخاذ مؤقف اودر مقابل
اهل قدرت است . برای دانستن این همه بهتر است موقعیتی را که در آن
کودکی و نوجوانی عبدالله گذشته بود تا زمانی که اکنون مطالعه
میکنیم تذکر دهیم .

۶۵ - چنانکه دیدیم پس از شکست یافتن سپاه ایلک خان همه خراسان در قلمرو سلطان محمود ابن سبکتگین آمد .

آن محیط هرات که در آن عبدالله پرورش یافته بود سلطان محمود را و غزوات پیروز مهندانه او را در میند و پایبندی او را به تسنن قدر دانی و تحسین میکرد . چنانکه دیدیم سلطان محمود به قاضی ابو منصور از دی که یکی از نخستین استادان عبدالله بود احترام میگذاشت . سلطان حکومت هرات را یکی از سالاران گرانمایه خود التو نتاش گذاشته بود که بالاخره خود از رزم شاه گردید . در سال ۴۰۱ (۱۰۱۱ م) التو نتاش با امر سلطان در مطیع ساختن غور خدمت کرد . چون در هرات قحط و بیماری آمده بود از بیت المال بمر دم هرات اعانت تقسیم کرده مردم هرات ازین موقعیت سیاسی که در آن صلح تأمین یافته و اسلام پیروز مند و تسنن غالب بود طبعاً خرسند گردید .

۶۶ - بیکار محمود بر ضد البتگین و فتح خوا رزم سبب آن شد که التو نتاش هرات را ترک گوید زیرا وی از طرف سلطان مامور حکومت این ولایت جدید شاهنشاهی غزنوی گردید . بجای التو نتاش مسعود پسر سلطان محمود که او را جانشین سلطان نیز میدانستند ولایت هرات را بدست گرفت . در سال ۴۰۸ (۱۰۱۸ - ۱۰۱۷ م) سلطان محمود به پسر خود مسعود فرمان داد که منصب خود را در هرات اشغال کند . هراتیان از وی استقبال مجلل نمودند . عبدالله آنوقت نوازده ساله بود . آنانکه متکفل تربیت عبدالله بودند بعضی از عساکر و الی بیست ساله خود را می پسندیدند . مسعود نیرومند و دلیر بود و پسر و شکار می پرداخت . سه سال بعد در منطقه غور در جنگلها پیروز مندیها بدست آورد و بنا بر آن چنان به نظر میرسید که روزی او نیز مانند پدر نامدار خود پرچم جهاد را بقر از د و پیش برد . مسعود به آبادی شهر توجه داشت باغ عد نانی را که مشهور بود

زیباتر ساخته و در آن کاخهای نوین بنا کرد. بعضی خو بهای
محمود مورد پسند مر بیان عبدالله نبود زیرا بعضی آوازه‌ها در باره
میل او به «نشاط و شراب» و «مطربان» اگرچه بسیار میکوشید که
اعمال او در خفا بماند شنیده می‌شد. سلطان محمود خود ازین همه اندیشه ناک
بود و حتی چندی فرزند خود را بسوی هند تبعید کرد. هراتیان از اطرافیان
چوردیدند، خاصه از خواجه بوسهل زوزنی که یکی از بزرگان
در بار بود و با مردم هرات سلوک خشم و ستم گزانه داشت و این همه
سبب تکرانی هراتیان شده بود.

۶۷- در سال ۴۲۰ (۱۰۳۰ م) خبر خوشی به هرات رسید که
از شنیدن آن عبدالله خرسند شده و آن فتح شهری است. سلطان محمود
آرزو مند بود آن شهر را از ملجندان که در آنجا زیاد بودند پاکیزه
دارد. سپاه سلطان یکدمه باطنیان را به دار کشیده معتزله را به
خراسان تبعید کرد و کتب حکمت و ستاره شناسی ایشان را سوخت.
سلطان این کار را انجام نداد و پسر خود را برای استحکام فتوحات
خود بجای گذاشت. همان بود که خبر رسید جانشین سلطان، قلمرو
پدر را فراخ تر ساخته و اصفهان را از اهل بویه متصرف شد.

۶۸- هم‌اوضاع قرین خیریت بود که خبر وفات سلطان محمود
رسید سلطان در شهر غزنه به روز پنجشنبه ۲۳ ربیع الثانی در سال
۴۲۱ (۳۰ اپریل ۱۰۳۰ م) از جهان چشم پوشید. چندی قبل هنگامیکه
از بلخ آهنگ غزنه را داشت پسر دوم خود محمد را که آن وقت در
جوزجان بود جانشین خود مقرر کرده بود. بنابراین پس از وفات او
ارکان دولت محمد را دعوت کردند که بر تخت نشیند و محمد بر تخت
نشست. چون محمود شنید که پادشاهی با او رسید بیکارهای خود را

بسوی غرب قطع کرد و عزم خراسان کرد تا آنکه - حق خود را ثابت نماید، درری و نیشابور از او استقبال بزرگ کردند. ماه اخیر رمضان به هرات رسید و عید فطر را در آنجا برگزار کرده که «اقرار دادند که چنین عید هیچ ملک نکرده است». متنفذین دربار غزنه چون شنیدند که کفۀ دیگر تر از او سنگین شده محمد را به زندان افکنده به مسعود پیام بیعت فرستادند. مسعود شادمان شد، پیش از آنکه داخل غزنه شود خواست هر چه ممکن اشد مقام خود را مستحکم سازد. بنا برین فرمان داد که سپاه نزد او در هرات بماند و حاجب بزرگ علی قریب و دیگر بزرگان و ارکان دولت بشمول عم او امیر یوسف به هرات بمانند. نخست ایشان را عزت نمود و سپس به زندان افکند زیرا در بدو امر تردنشان داده به برادرش بیعت کرده بودند. برادر خود را در حصارى زندانی کرد و امر داد چشمانش را نابینا کنند. باینصورت مسعود خود را از عناصر مظنون فارغ البال کرد و برای گذشتاندن زمستان عزم بلخ نمود تا باینصورت نفوذ خود را در همه خراسان قایم کند. از شهر هرات پانزده ذی القعدة ۴۲۱ (۱۴ دسامبر ۱۰۳۰ م) مسافرت کرد و چنانکه خواهیم دید دو سال بعد باز به هرات برگشت.

۶۹- این همه رویدادها بر شخصیت خواجه عبدالله انصاری چه تأثیری آورد؟ خواجه در هرات می زیست بنابراین از اخلاق و اطوار درباریان آگاه بود. آن تجمل و فجور، آن دسایس، آن ستمگری و آن دون همتی را که میان ایشان می دید - بیب رنجش دل او که ر-تنگار، جوانمرد و وار-ته بود می گردید. چون آرزو مند بود که آزاد باشد و در هیچ بندی نیفتد و آلوده نکرده دانست که بهترین چاره کناره جوئی از اهل قدرت و اپنای زمان است همان بود که

خواجه عبدالله انصاری از ایشان هیچ هبه نپذیرفت و هرگز ستایش ایشان را نکرد چه غزنویان را و چه سلجوقیان را چه - سلاطین، چه - وزراء و چه - امرا را. این خصلت بی نظیر او موجب تحسین همه تذکره نویسان او گردید.

۷۰- در اخیر سال ۴۲۲ (۱۰۳۱ م) دو کس وفات یافتند هر یک ایشان به نوع دیگر موجب تأثر خواجه عبدالله انصاری گردید - یحیی بن عماد ر در ذی القعدة مطابق اکتوبر - نوامبر در شهر هرات به - ن ۹۰ سالگی از جهان چشم پوشید. چنانکه میدانیم وی آخر بن استاذ زمان کودکی عبدالله بود و عبد الله از وی بسیار آموخته بود. درین وقت خواجه ۲۶ ساله بود و ناگزیر شد مسئولیتی را به کف گرفته و مطابق توصیه متوفی جانشین او گردد.

۷۱- وفات دیگر بکه در اخیر سال ۴۲۲ پیش شده از خلیفه القادر بالله می باشد وی در بغداد شب دوشنبه ۱ ذی الحجه ۴۲۲ (۲۸ نوامبر ۱۰۳۱ م) به سن بیش از ۸۶ سالگی از جهان رفت. اطرافیان خواجه عبدالله انصاری با خلیفه بغداد صلواتهای زیاد داشتند. خلیفه در جوانی از یک استاذ هراتی به نام ابوبشر احمد، هروی فقه شافعی آموخته بود و هراتیان را می شناسست که از بن فخر کنند. القادر بالله به تقوی و مجاهدت در راه دفاع از تسنن - نامدار بود و بنا برین باید عبدالله جوان و اطرافیان او خلیفه را به نگاه تحسین می دیدند. زیرا وی همه زندگی را در راه پیکار در مقابل باطنیه و معتزله صرف کرده و حتی خودش رساله ای در باره اسلام اصیل و حقیقی تألیف کرده فرمان داده بود در دیوان و نیز در مسجد قرائت کرده شود.

۷۲- رسولی از بغداد به دربار مسعود آمد تا از وفات القادر بالله

و خلیفه شدن القایم بالله آگاهی دهد . مسعود ازو به کمال عزت پذیرائی کرد . برایش تحفه زیاد بخشید و فرمانهای به نام او به حکام داد تا او را عزت دارند . رول بروز پنجشنبه ۲۲ محرم ۴۲۳ (۹ جنوری ۱۰۳۲ م) بلخ را ترک گفت و چون هرات در راه او بود شاید درین شهر اخبار این همه وقایع رسیده باشد .

۸۳- مدت چند گذشت و خبر خوشی به هرات رسید . ابوسهل روزنی که وقتی در هرات با تمگری حکمرانی می کرد با اطرافیان خود در زندان افتاد زیرا آشکار شده بود در مقابل التون تاش خو ازرم شاه فساد و دسیسه ها ساخته باین گونه منافقت او ظاهر گردیده بود . رندانی شدن روزنی در نگاه خواجه عبدالله انصاری یاداش خداوند بود و نیز نشانه بی ثباتی مقام اهل قدرت که روزی برصند اعتبار و روز دیگر در حقیض ذلت اند . بنا بران خواجه برخود حکم می کرد که از اهل قدرت کناره جو باشد .

نخستین مسافرت به عزم حج و اقامت بغداد

۵۴۲۴ - ۵۲۳

۴۱۰۳۳ - ۱۰۳۲

۷۴ - مسعود بیعت نامه خود را به رسول خلیفه داده و به وضاحت گفته بود که در بدل آن از خلیفه توقعاتی دارد: یکم اینکه حق سلطنت او را بر ولایاتیکه بر قلمرو او میباشند و نیز حق او را برای توسعه این قلمرو بشناسد، دیگر اینکه باید چنان کند که آل بویه برای مسافرت زائرین و حجاج راه را بکشاید. این راه چنان غیر مأمون شده بود که از آن کسر نمیتوانست بگذرد. سلطان مسعود بر عایای خود اجازه داده بود در آن سال برای مسافرت حج آماده شوند. مسعود باین امر وقع زیادی گذاشت زیرا امیدانت خداوند درباره قدرت و سپاه بیشمار او از و حساب خواهد گرفت. عبارت پیام او به خلیفه روشن بود و از آن حتی بوی تهدید می آمد. جواب خلافت بغداد به زودی رسید و آن این بود که خلیفه آل بویه را فرمان داد از دار خلافت تاراج حج آبادان کردند و حوض مادرست کردند و مانعی نمانده است و حجاج خراسان و ماوراءالنهر بیایند. سلطان مسعود فرمان داد که آمادگی

سفر قافله‌ها گرفته شود و خواجه علی میکائیل را امیر الحج (سالار حج) مقرر کرد. وی دانشمند حسن برهکی را که چند بار به بغداد برسالت رفته بود - رسول مقرر کرد و با نامه‌ها به عنوان حکام فرستاد.

۷۵ - در میان مردمان متدین هرات یکی از آنانی که ازین خبر خرسند شد امام ابو الفضل ابن ابی سعد پیر مرد هشتاد ساله بود. ابن ابی سعد فقیه محدث و واعظ و در یار سائی نامدار بود. شیخ الاسلام - اسماعیل صابونی نیشاپوری خواهرزاده او بود. ابن ابی سعد آرزو مند بود قبل از آنکه از جهان چشم پپو شد بزیارت کعبه الله برسد. بنا برین عزم آن نمود که با قافله حج همراه شود. چون بسیار سال خورده بود میخواست - جوانی باوی همراه باشد. خواجه عبدالله انصاری حاضر شد باوی همراهی کند.

۷۶ - در حدود ده روز گذشته بود که اردو به نیشاپور رسیدند. خواجه عبدالله انصاری شادمان شد که جائیرا که شش سال پیش هنگام طمب حدیث دیده بود بار دیگر ببیند. فرصت اندک بود و نمیتوانست دیری آنجا بماند. اسماعیل صابونی جماعتی از معد ثن به اعزاز خال پیر مرد خود دعوت کرد. خواجه عبدالله انصاری باوی بوده و درباره ادامه اسنادیک سلسله انتقال حدیث - سخن چند گفت. صابونی تذکر او را تصدیق نموده در مجلس او را مبارکباد داد.

۷۷ - قافله حاج خراسان به سفری و بغداد برای افتادند. قافله در میانة نوال العقده ۴۲۳ (اخیرا کتوبر ۱۰۳۲ م) در دار الخلافت بغداد رسید. در آنجا مراسم بزرگ برپا بود و ثابوت خلیفه متوفی القادر بالله که بر مرقد رصافه میبردند و این مراسم راهمدا به تأخیر انداخته بودند تا خراسانیان نیز در آن سهم گیرند.

۷۸- درین هنگام تشویش و پهریشانی واقع شد. بین زائران خراسانی آوازهٔ نشر شد که در راه مکه آب قلت دارد و آذوقه بسیار گران است. همان بود که ایشان مسافرت خود را ادامه ندادند. خلیفه شاید پیام سلطان مسعود غزنوی را بهاطر آورد و خواست اسباب اطمینان زائران خراسانی را فراهم کند. دوهزار دینار را که از خزانهٔ خود برای انفاق در راه مقامات متبرکه تخصیص داده بود به علی ابن میکائیل سالار حاج داده به علی ابن اقصاسی که بموضع مرتضی امیرالحجج مقرر گردیده بود خلعت بداد و ازین معلوم گردید که قافلهٔ حج بزودی عزیمت کردنی است.

۷۹- افسوس آنکه اخبار سبب تشویش از بصره واصل گردید معلوم شد که زائران بصره چون سه روز مسافرت کرده و از شهر دور شده بودند مورد حمله و تاراج با دیده نشیان گردیده و زندگی ایشان در خطر افتاده برای آن زائران بزودی اشتران و آروقه فرستادند و عزیمت قافله های بغداد معطل گردید تا که ایشان نیز بهمان عاقبت دچار نشوند.

۸۰- برای زایران خراسان جز راه بازگشت راهی نماند. درین باره نزد ایشان تشویش زیاد بوده و اقعاً در تابستان و خزان آن سال بیماری جدی (چیچک - آبله) در همه مشرق زمین از هند تا عراق شیوع یافته بود. تنها در اصفهان چهل هزار مرده شمرده بودند. حتی خلیفهٔ بغداد مبتلای این بیماری شد. هنگامیکه زائران آمادهٔ حرکت بودند همه دردل تشویش داشتند که در خانه های ایشان در خراسان کدام کس زنده مانده و کدام از جهان رخت بر بسته.

۸۱- مدت اقامت بغداد هر چه مختصر بود باز هم خواجه عبدالله انصاری از آن برای تقویت معرفت خود در حدیث استفاده کرده از جمله آن استادان که وی به مجلس ایشان رسیده تذکره نویسان نام یکی را ذکر میکنند و آن ابو محمد خلال است که ۷۱ سال عمر داشت .

۸۲- بازگشت زائران خراسانی بدون واقعه صورت گرفته در نیشاپور، کاروان سلطان مسعود را یافت که با درباریان خود برای ملاقات رسول خلیفه آمده بود. رسول خلیفه در جواب بیعت نامه سلطان مسعود خلعت و منشور او را از جانب خلیفه می آورد. رسول در صفر ۴۲۴ (جنوری ۱۰۳۲ م) به نیشاپور رسید. شاید خواجه عبدالله انصاری درین استقبال مجلل حاضر بوده اما آنچه موجب خرسندی او میشد دیدار دوستان و تکمیل معرفت بود. شاید گذر او در بسطام و طوس در همین وقت واقع افتاده باشد و در اینجا نیز به محضر محدثان رسیده که نامه های ایشان را تذکره نویسان قید نکرده اند .

۸۳- چون خواجه عبدالله انصاری بهرات باز رسید بهار آمده بود. پیش از آنکه بعزم حج مسافرت نماید شیخ عموبوی و هده داده بود که پس از زمستان او را برای ملاقات سه شیخ که از دیری به آنسو آرزو مند دیدار ایشان بود با خود برده ابو العباس قصاب و احمد نصر و ابو علی سیاه . شیخ هم مدتی چشم براه خواجه عبدالله انصاری بود و او بهرات نرسیده بود. شاید امام ابو الفضل هم سفر سال خورده او گفته باشد که خواجه عبدالله در راه توقف نموده. شیخ هم پیش ازین به انتظار خواجه عبدالله انصاری باقی نماند و به تنهایی مسافرت نمود. بنابراین خواجه عبدالله انصاری چون بهرات رسید شیخ هم را نیافت و شاید ازین واقعه کم و بیش متأثر گردید. چند روزی آرامید و سپس دوباره عزم حج نمود تا اگر بشود این مرتبه به سر منزل برسد .

دومین سفر بعزم حج و دیدار خرقانی

۴۲۴ (۱۰۳۳ م)

۸۴ - قافله راه نیشاپور را از پیش گرفت، اهی که خواجه عبدالله انصاری بآن بسیار آشنا بود. در نیشاپور در خاقانه ابن باکویه نزد دوستان خود اقامت کرد. شاید در همانجا بود که نخستین بار صوفی نامدار ابوسعید ابن ابوالخیر را دید. شاید ابوسعید بخواجه عبدالله انصاری از خرقانی سخن گفته باشد زیرا در همان تازگی خود با خرقانی مناظره کرده بود و شرح آن مناظره در تذکره الاولیای شیخ عطار آمده است.

۸۵ - قافله حج بدون رنج و محنت تازی رسید اما از آن شور پافرا تر نگذاشت زیرا در حوالی آن ترکمانان تاخت و تاز داشتند. سلطان در مقابل آن ترکتاران تدابیر گرفته بود مگر بدون در نظر داشتن شماره و قدرت عسکری ایشان. بنابراین قافله بسوی شرق برگشت. خواجه عبدالله انصاری عزم داشت به هر نحو باشد از این مسافرت فیض برد. در دامغان یا مسفره توقف کرد تا به محضر شیخ محمد قصاب آملی برسد. وی تلمیذ ابوالعباس قصاب و ابراهیم دهستانی بود. محمد قصاب آملی به خواجه عبدالله انصاری مژده

داد که از اهل کلام بیزار است. وی مرشد روحانی گران مایه بود
و از خواجه عبدالله انصاری بسیار قدر دانی کرده اما شاید در ته دل
او چنانکه چندی بعد خرقانی نگریست، نظر نینداخت. هم سفر شیخ
عبدالله انصاری آرزو داشت برای پدر خود دستارچه بخرد و محمد
قصاب باخواجه عبدالله انصاری و همسفر او به بازار رفت و معلوم شد
که درسی سال اقامت خود در شهر پیش از آن هرگز به بازار نرفته
است. در ضمن صحبت بخواجه عبدالله انصاری و همسفر او درباره
هر یوکان (هراتبیان) گفت:

هر یوکان صفاتی باشند یعنی به رحمت و عفو و کرم گرایند
و بیش از صفات نه بینند. و (اما) معامله صوفیان با ذات
است، با معطی است نه با عطاء هر چه جز از اوست حجاب
است از او...»

۸۶ - بهر صورت مهم‌ترین رویداد این مسافرت خواجه عبدالله
انصاری ملاقات دیگر است. جامی در نفعات از زبان خواجه
عبدالله چنین میگوید:

هزیمت حج الاسلام کردم تازی بر فتم و قافله رادر آن
سال بار نبود. در باز گشتن به صحبت خرقانی رسیدم
مرا بدید گفت «در آی من ماشو که تو» (یعنی معشوقه تو)
از دریا آمدی « جز الله تعالی نداند که این چه بود که
وی گفت از غیب. ویرا از کرامت وی آن تمام بود که
مرا گفت «از دریا آمدی» و از علم وی آنکه گفت و اینک
میخورد و می خسپد چیزی دیگر است « چون این نحو سخن
بشنیدم خرقانی من بودم. وی مرا تعظیم که میداشت
کسی را نمیداشت. در میان سخن میگفت «بامن منظره

میکن! تو عالمی ومن جاهل!... باوی گفتم که ای
 شیخ سوالی دارم. گفت: «پرس ای من ماشو که تواء»
 از وی پنج-وال کردم سه به زبان و دو به دل. همه را جواب
 گفت و دو دست من در ران خود گرفته و از آن بیخبر
 نعره میزد و آب چون جوی اردو چشم وی میرفت و با من
 سخن میگفت...»

۸۷- از سخنانیکه بین این دو صوفی رد و بدل شده بسیار اطلاع
 نداریم. این قدر میدانیم که دیدن آن مرد سالخورده بر خواجه
 عبدالله انصاری تأثیر بزرگه آورد. خواجه عبدالله انصاری خود
 روزی خواهد گفت:

«اگر من خرقانی رانیدمی، حقیقت ندانستمی. همواره این
 با آن در طی آمیختمی یعنی نفس با حقیقت»
 خواجه عبدالله انصاری چون بحال خرقانی پی برد گویا به
 آرزو رسید و این تذکر مجمل قابل شرح میباشد و آنچه شیخ
 فریدالدین عطار در تذکره الاولیاء آورده تا حدی این مطلب را حل
 میکند.

۸۸- هنگامیکه خواجه عبدالله انصاری بدیدار ابو الحسن
 خرقانی رسید وی بسیار سال خورده بود چنانکه چندی
 بعد از جهان رفت یعنی دهم محرم - سال ۴۲۵ (۵ دسامبر ۱۰۳۳ م)
 و در آنوقت در حدود هشتاد سال عمر داشت. خود را پیرووارادتمند
 ابو یزید بسطامی میگفت. وی یک قرن پیش از وی زیسته و در
 چند فرسخی خرقان دفن شده بود. واقعاً بین خرقانی
 و بسطامی بعضی جهات مشترک موجود بوده هر دو روحانی، اخوان

بودند و در مجلس هیچ استاد شاگردی نکرده بودند. هرگدام به تنهایی رهسپار طریقت شده و درین راه رنج و تعب کشیده بودند. خرقانی مانند بسطامی یکجا ساکن بود و آوازه بزرگی و حتی کرامت او ارادت مند را بسوی او میکشاند.

خرقانی مانند بسطامی متمسک به سنن الامی بود و این تمسک بدین درنگاه ایشان راه وصال حقیقی و گذشت ایشان از نفس بود. از همین جهت که گاهی خرقانی از عظمت خود و از اینکه برای رستگاری همکیشان خود حق شفاعت کردن داشت و از تجارب روحانی خود به شکل شرح مسافرت سخن میگفت اما از جانب دیگر هرگز بر زبان خرقانی آن سخنان جرئت آمیز بسطامی که بی حرمتی مقام الوهیت شمرده شود نیامده زیرا خرقانی میدانست آنچه را بسطامی به فکر آورده وی به حقیقت رسانده و بسطامی چون یقین کرده که به پای خود و به قوت خود بسر منزل رسیده نادانسته در میان راه افتاده است. خرقانی نیز قایل است که باید نفس فنا شود اما میدانند هر چه هست موهبت خداوندی است و میدانند که این فنای نفس جزء شرطی بیش نیست. خرقانی میدانند که آدمی به الوهیت نمی رسد اما آگاه است که لطف از خداوند آدمی را به وصال مطلوب میرساند و این است آمیزش نفس با حقیقت که خواجه عبدالله انصاری در محضر خرقانی از آن باخبر شد.

۸۹- خرقانی چنان مفکری نبود که راه طریقت را بصورت یک رساله بیان کند. از کلمات او برمیآید که اهل حال است و شرح آن حال در آثار خواجه عبدالله انصاری بصورت منظم تالیف یافته است. در اینجا چند نکته جالبی توجه را ذکر میکنیم که در آن تا ثیر پیر

یعنی خرقانی بر مرید یعنی خواجه عبدالله انصاری بطور خاص مشهور است .

معنای فنأ ومعنای وصال، آرزوی وصال ربانی که یگانه آرزو شد . دیگر همه آرزو ها رانفی میکنند، بی پروائی در باره بهشت و دوزخ ، مقام اعلیٰ محبت ، بیپوده بودن اینکه سالک به ادعای قصد کشف خداوند به جستجو پردازد، موافقت کامل بین شریعت و حقیقت ، رب بر اینکه رعایت ظواهر عبادات همچو حج برای او من کفایت کند، معنای عجز آدمی و اهمیت رنج و درد در طی منازل طریقت .

بر این نقاط مشترک دیگر نقاط را میتوان افزود، ماننده شباهت در شیوة سخن، مناجات که با کلمة الہی آغاز شده کلمات مسجع ترسیمات و تشبیهات خاصه بحر که آدمی غرق آن میشود . معلوم میشود خواجه عبدالله انصاری چوره بسطامی را در طبقات الصوفیه از روی خرقانی معرفی میدارد چنانکه گویا خرقانی آن پایزید بسطامی است که پا از دایره حرمت الوهیت بیرون نکند اشته اگر بسطامی بسان خرقانی بوده گویا آنچه بنام کلام بسطامی مشهور شده از بسطامی نبوده خواجه عبدالله انصاری بسطامی را باین نگاه میبیند اما شاید حقیقت دشوار تر از این بوده .

۹۰- آنچه هنگام دیدار خرقانی خواجه عبدالله انصاری را بطور آورد این بود که آن مرد بزرگ بایک نگاه اعماق دل او را خواند و به پرسش هائیکه هنوز خواجه عبدالله انصاری بر زبان نیاورده بود پاسخ داد . پیش از این تنها شیخ طاقی سجستانی ضمیر عبدالله را خوانده او را ارادتمند خود ساخته بود باوجود این

عقیده خواجه عبدالله انصاری این بود که دیدار کسی چون او فقط برای آن سالکان سودمند است که از میدانها و منازل طریقت چندی را پیموده اند و آنان که بتازگی مرید شده اند بهتر است از محضر محمد قصاب شیخی که در دامغان باوی روبرو شده بود فیض بهتر ببرند .

۹۱- چون خواجه عبدالله انصاری خرقانی را ترک گفت سر راست بهرات نیامد . هنگام آخرین اقامت خود در شهرری در اثر وقایع ناگوار نتوانسته بود به محضر ابو حاتم ابن خاموش برسد . ابن خاموش کسی بود که از طرف سلطان محمود غزنوی مامور تفتیش در صحت مذهب بیگانگان و مسافران که داخل شهر ری می شدند گردیده بود . مقصد سلطان محمود آن بود که عقاید منحرف و مبتدع باز در شهرری غالب نشود . خواجه عبدالله انصاری عزم کرد دوباره به ری مسافرت کند و آن شیخ را که نتوانسته بود ملاقات کند این بار بینه خواجه عبدالله انصاری میگوبد :

« هنگامیکه نزد بک شهرری رسیدم با من در راه مردی از مردم آن شهر بود . از من مذهب مرا پرسید گفتم حنبلی هستم گفت من نام این مذهب را نهنشیده ام و این بدعت است . از جامه من گرفت و گفت « تا ترا نزد شیخ ابی حاتم ببرم رها نخواهم کرده گفتم خوب است ! زیرا آن همه رنج - فررا برای دیدار آن شیخ میکشیدم . »

چون خواجه عبدالله انصاری و آن مرد نزد شیخ ابی خاموش رسیدند وی در مجلس بزرگ تدریس بود . آن مرد بوی عربی حال کرد اما بسیار در شکفت شد که شیخ ابن خاموش چنین جواب داد :

«او را بول اهرکس حنبلی نباشد مسلمان نیست»
 واضح است که مطلب شیخ ابن خاموش از پیروی مذهب
 حنبلی از روی فقه نبود و باین گونه تمسک حنبلیان را به قرآن
 و حدیث قدر دانی کرده و مقیده را سخ ایشان را ستوده یعنی
 چون هر مسلمان و ائمه متمسک به قرآن و حدیث است باین حساب
 گویا هر مسلمان حنبلی است .

خواجه عبدالله انصاری شادمان شد این خاموش مطابق توقع های او
 چنانکه برایش گفته بودند مرد بزرگ و نیکو بود .
 چند روزی در محضر او باقی ماند و باز راه هرات را در پیش
 گرفت .

۹۲ - نیشاپور در راه او بوده . چنانکه هنگام رفتن کرده
 بود این بار نیز نزد دوست خود شیخ ابن باکو به اقامت گزیده .
 چون شیخ خواجه را دید فریاد کرده ابو الفرج را خواند و ابو الفرج
 لبیک گفت . شیخ هزینه خواجه عبدالله انصاری - بیاد داده برای
 اینکه ابو الفرج گواهی دهد پرسیده «آنوقت که خواجه عبدالله
 انصاری از خانقاه بیرون شده و سفر رفته بود من چه گفتم ترا؟»
 ابو الفرج کلام شیخ را بضاطر داشت و گواهی داد که شیخ هنگامیکه
 خواجه عبدالله انصاری از خانقاه بیرون شده بود - چنین گفته بوده
 «وی به سفر میشود و وی نه سفر راست و نه سقر بابت
 وی است . وی آنراست که حلقه ای گردوی نشینند و وی از
 او (تعالی) بگوید .»

خواجه عبدالله انصاری چون این گواهی ابو الفرج را
 درباره کلام شیخ ابن باکو به شنید چنین جواب داد :

کاش باری این سخن آنوقت بگفتی تا اینکه رنج و سفر سود آمدی . لیکن خرقا نی را می با بست دید یعنی سفر من برای آن بود .

۹۳ - خواجه عبدالله انصاری يك بار دیگر به معاصر ابو سعید ابن ابوالخیر رفت . شاید میخواست از دید او خود با خرقانی باوی سخن بگوید . شیخ ابو سعید به استقبال او بیخاست و او را بسیار احترام گذاشت . مناظره بین هر دو صوفی شدت گرفت . خواجه عبدالله انصاری دو باره بعضی عقاید شیخ ابو سعید (در باب تصوف و طریقت بعضی مشابه آنوقت) نظر خود را روشن و بی پروا بگفت جامی از زبان خواجه در نفعات میگوید :

«... من دو بار با ابو سعید ابوالخیر بودم و وی دستا راز سر خود فرو کرده کلیم مصری خود را بمن داده شغلم چوشیده در دهان من نهاد... چون بوی نزدیک شدم برای من برپای بر خاست مرا تعظیمی داشت که اندک کسان را داشتی...»

۹۴ - خواجه عبدالله انصاری در اخیر سال ۴۲۴ هجری (نوامبر ۱۰۳۳) به هرات باز رسید . شیخ عموراکه از یک سال به آنسو نندیده بود بدیده عمو به خواجه از دیدار خود با ابوعلی سیاه سخن گفت . این دیدار در بهار همان سال واقع گردید و بعدتر ابوعلی سیاه از جهان چشم پوشیده بود . خواجه عبدالله انصاری نیز از دیدار خود با خرقانی سخن گفت . چندی بعد خبر وفات خرقانی نیز به ایشان رسید .

۹۵ - خواجه عبدالله انصاری را درین وقت دیگر آرزوی سفر نبود و باره به هزم حج راه سفر پیش گرفته بود اما مشیت خداوندی چنان بود که

درین مردو سفر به سر منزل نرسیده به شهر خود باز گردد. ضمناً
 هم مشیت خداوندی چنان بود که در سفر با خرقانی رو برو شود
 و در ملاقات او به فیض بزرگ رسیده چنانکه شیخ عطار در تذکره الاولیا
 آورده: خرقانی میگفت که پروردگار چه در حجاز و چه در شراوان
 حاضر است. بنابراین حواجه عبدالله انصاری اندرز شیخ ابن باکویه
 را پیروی کرد که به او گفته بود بابت او این است خلقه‌ای از شاگردان
 را جمع کرده و به ایشان از «او تعالی» سخن گوید .
 بکنار بستن این اندرز آغاز دومین مرحله زندگی حواجه عبدالله
 انصاری یعنی زمان استادی و ارشادوی است .

* * *

ACKU

بخش دوم
استاد می و ارشاد

اکنون در سال ۴۲ هجری (نوامبر ۱۰۳۳ م) رسیده ایم. خواجه عبدالله انصاری بحساب قمری ۲۳ ساله است. دویا ر عزم حج الاسلام کرده و هر دو بار به سر منزل نرسیده است. در سفر دوم دیدار خرقانی نصیب او شده و از صحبت آن مرد بزرگ فیض بیکر آن برده. اکنون خود را آماده آن می یابد که باستانی پر دازد . اندرز شیخ ابن باکویه را کار می بندد که بوی در نیشا پور گفته بود که وی شایسته آن است جمعی را گرد آورده و به ایشان از او تعالی سخن گوید .

۹۶ - از نخستین مجالس تدریس، خواجه عبدالله انصاری که در قهند زبرپا شد اخبار زیاد بدست نداریم . شاید این مجالس نیز در خانقاه شیخ عمو که از سالها به آنسو در آن رفت و آمد داشت واقع شده باشد. خواجه عبدالله انصاری در آن محل جای مناسب و شنوندگان اراد تمند می یافت که از قدیم او را می شناختند صاحب خانقاه بر او اعتماد بزرگ داشت . در آغاز حلقه مجلس بزرگ نبود اما بزودی توسعه یافت زیرا هر کس از این درس بهره جانی - سخن میگفت .

۹۷ - چنین بود که اسمعیل چشتی (خشتی؟) آواز استادی و ارشاد و سخنان خواجه عبدالله انصاری را شنیده . او را برای تدریس نزد خود دعوت کرد و همه مال و منال خود را در خدمت او گذاشت . خواجه عبدالله انصاری به زودی دریافت که اسمعیل چشتی «اهل دیدار و فراست» است : اسمعیل برادر خود احمد چشتی را که سالخورده بود حاضر کرد. احمد کسی خواهد بود که موی سپید خود بپای انصاری بمالد و این چنین واقع شد که روزی خواجه

عبدالله انصاری بر سر بازار اربیل گران بودود ید که احمد چشتی
 و بو سعید معلم در باره مقایسه فضیلت مرید و مراد با هم مناظره
 دارند و درباره اینکه که آیا سالک باید خود فدا لانه در جستجو
 بیفتد و یا اینکه در طلب و تلاش نبوده و متوقع عطا باشد. چون
 هر دو خواجه را دیدند گفتند اینک حاکم آمد موضوع نزاع
 را به خواجه گفتند. وی بداهته جواب داد :

لا مرید ولا مراد ولا خیر ولا استخبارا

ولا حد ولا رسم و هو الکل بالکل

یعنی که نه مرید است و نه مراد نه خیر و نه جستجوی خبرته حد
 و تعریف و نه ترسیم بلکه خداوند همه است و بس .
 بو سعید مرقع سپیدی داشت . دیوانه وار آنرا بر کشیده
 بیانداخت فریادی کشید . برقت . اما احمد چشتی در پای
 خواجه عبدالله انصاری بیفتاد پاهای آن جوان را با موهای سفید
 خود بمالید .

چنین بود که بزرگان فریفته آن اسناد جوان می شدند و عبدالله
 خود هنوز سرشار یاد خرقائی بود ازین صورت سخن گفتن او به
 آن دو نفر آشکار میشود که طرز ادای سخن او مستانه و شبیه خرقائی
 شده بود. این حالت پرشور در روزهای اقامت نیاذان ادامه
 خواهد یافت:

روزهای نیاذان

زمستان ۴۲۵ هـ

آغاز ۱۰۳۴ م

۹۸ - سردی زمستان ۴۲۵ هـ شدت رسیده بود (شاید جنوری

و فروری بود) که انجمن بزرگی از صوفیان در نیاذان که از توابع هرات بود صورت گرفت. جای صحیح نیاذان (نوبادان نوآبادان) از روی کتب جغرافیای قدیم معلوم نمی شود. اگرچه وقت سردی و برف بود مگر اسمعیل چشتی خواجه عبدالله انصاری را آنجا برد.

۹۹ - شصت و دو شیخ در نیاذان گرد آمده بودند که

هر کدام در راه طریقت منازل فراخ پیموده و همه اهل بینش و حتی کرامت بودند بحدی که «تا ایشان زنده بودند هیچ تر کمان به خراسان نیامد». ازین سخن خواجه عبدالله انصاری درباره ایشان آشکار میشود که حد وسط سن و سال آن صوفیان زیاد بود. استاد جوان خواجه عبدالله روی مرکز دایره شد. او سخن میگفت و دیگران گوش میدادند. این مجالس بیش از چهل روز دوام کرد. درین

ایام خواجه عبدالله انصاری از حقیقت بیان میکرد حقیقتی که راز آن را ابوالحسن خر قانی بر او آشکار کرده بود. سخنان استاد جوان همه را شیفته ساخته بود. خواجه بعداً خواهد گفت که آن صوفیان شیفته او شده هر یکی بر او هدیه نثار کرد. هزار و دو صد جامه برایش دادند یکی را با خود نگرفت و جز یک سجاده که نه از نیا دان به هرات چیزی نیاورد.

۱۰۰ - ای کاش درباره صوفیان که در انجمن نیا دان گرد

آمده بودند اخبار بیشتر بدست میداشتم. ما از ایشان منا سفا نه جز نام چهار نفر را نمی شناسیم و در باره صفات آن چار نفر هر اشارات مختصر چیزی نرفته. خواجه عبدالله انصاری یکی از با حفس بغدادی که به گفته خواجه «چشم و گوش فرسخن من داشته بود» نام می برد. آن صوفی رو - انیت بزرگ داشت و در همان هفته که با خواجه عبدالله انصاری وداع کرد از جهان رفت. دیگر بو بشر کو ا شانی بود که کیوتران به آواز او رام میشدند. دیگر احمد کا بد ستانی بود که بر شاخ توت رقص میکرد. چهارم احمد مر جا نه بود که جز از نام او دیگر چیزی از او نمی داقیم. ازین چند اشاره میتوانیم پی بریم که در انجمن نیا دان اهل قال نه بلکه اهل حال گرد آمده بودند. تنها منا ظره دانشندانه واقع نمیشد بلکه حالت مجلسیان چنان بود که گاهی کسی از ایشان برقص می آید

۱۰۱ - جامی در تفحات الانس از گفته های خواجه عبدالله

انصاری این حکایت را آورده :

« روزی دران ایام سماعی می کردم و در آن شور کردم و جامه پاره می کردم. چون از سماع بیرون آمدم به مسجد جا مع

آمدم در خمار سماع بودم که یکی از ایشان فراز آمد مرا گفت « آن جوان که بود که با تو در سماع می‌گشت ؟ » گفتم « چه گونه ؟ گفتم : « نو جوانی شاخ فرگس در از دردست با تو می‌گشت در سماع . هر گاه که آن فرگس را فرابینی توداشتی تو در شوریدی و بی‌طاقت تر شدی در سماع گفتم : « کسی را نکوی دیگر ! »

این سخن بر خواجه عبدالله انصاری تأثیر بزرگ آورد آنرا به کسی نگفت جز با شخص را که برای وداع نزد او آمده بود سجاده کهنه را گرفته شنا بان به هرات بازگشت .

۱۰۲ - این تجربه خواجه عبدالله انصاری ، را تکانی داد اینکه وی به کمال شوق به سماع پرداخته بود از روی پیروی شیوه مرشد او خرقانی بود . زیرا خرقانی با مریدان به سماع می‌پرداخت پس ازین از عاقبت این همه بترسید زیرا با این گونه از خود بی‌شود شده و دیگران اگر چه بهر مزاجات وجد افکیز او پی بردند مگر به معنای عمیق آن نرسیده و یا اینکه فرا تر از او آنرا دانسته از خود پرسیده اند که آیا سبب مستی و شوریدگی او توصل به پروردگار بوده ؟ خواجه ملتفت شد که بعضی از حاضران انجمن نیاذان بجای آنکه متوجه عظمت ربانی باشند بیشتر دلدادگی حالت وجد افکیز او که بنده‌ای بیش نیست شده‌اند . خواجه ترسید که با اینگونه فاخته و نادانسته در راه شرک قدمی نگذاشته باشد و بنابراین پس ازین همواره در حزم می‌بود . البته خواجه هرگز این کار را نکرد که سماع را ناروا بشمارد زیرا صوفیان بزرگ چون ذوالنون ، شبلی ، حراز و نوری سماع را طرقدار بودند ، اما خواجه انصاری بر سماع حدود و قیود زیاد

گذاشت تا از چنین خطر ها جاو گیری شده باشد. چنانکه در باب
سماع در «مختصر فی آداب الصوفیه» از قیود ذکر کرده
است. در اخیر زندگی پیر هرات معنای سماع را بیشتر در قید
آورد و چنانکه در منازل السائرین (باب دهم) آورده مطلب از
سماع اجابت دعوت و بلوغ مشاهده است و نه وسایل ناواقف برای
تولید وجد.

۱۰۳ - چون خواجه عبدالله انصاری به هرات برگشت یک روز بوبشر
کواشانی را در مجلس املائی حدیث ابو یعقوب قراب (یا اسحق حاقظ؟)
رو برو شد چون بوبشر خواجه را دید فریاد کرد «دا نشمنند! از آنجا
اینجا آمدی! بنشین که من نیز اینجا توام! چون ایتر گفت خواجه
را در سخن بسته شد و او را دیگر حرفی نیامد. با خود می گفت: آن
چه بود؟ هرگز دیگر چنان باشد! این حال دوام داشت تا ورده
قرائت این آیت رسید: ومن الناس من يتخذ من دون الله اندادا، يعجبونهم
كحباله (سوره بقره آیه ۱۶۵) یعنی کسانی انداز مردمان که دیگری
را غیر از خداوند انباز او پنداشته و چنان دوست میدارند که
باید. خدای را دوست داشته باشند». چنین کلام پر هیبت را
شنیده به سخن باز آمد.

۱۰۴ - خواجه عبدالله انصاری تا آن زمان آنچه را از خرقانی
آموخته بود میخواست به صراحت و به تفصیل تدریس کند، پس
از احوال روزهای نیاذان ازین خواهش خود کم و بیش دست گرفت.
از خود می پرسید که رهبری تلامین در راه خطرناکی که خطر
گمراهی دران می رود چه سود دارد؟ آیا اینکه منصور - علاج
سردار جان دادسیاست و حکمت ربانی نبود زیر او ای سرارنا گفتنی

گفتنی را بر زبان آورده بود؟ در اینجا مقصد خواجه عبدالله انصاری این نبود که بگوید دو نوع دین موجود است یکی ظاهری برای شخص عامی و دیگری باطنی برای اختیار؛ خواجه هرگز شریعت را مخالف حقیقت بشمار نیاورد، اما باین پی برد که رسیدن از آن تا باین جز به تدریج نمی شود و مقتضی طی منازل تصوف می باشد. نگذشتن از این منازل و مدارج بسی آسیب ناک است. بنا برین خواجه عبدالله انصاری پس ازین خود را رهبر و مرشد طریقت میدانست و درین راه پر خزم و محتاط بود و در باره هر سالک طی میداد آنها و منازل طریقت را مهم می شمرد.

۱۰۵ - درین زمان خواجه عبدالله انصاری خود را آماده تدریس

تفسیر نمی دید و بنا برین در مجالس خود محض به تدریس حدیث می پرداخت. خودش چون نه ساله بود به همین گونه تحصیل پرداخته و طی سالهای متمادی این تحصیل در معرفت به مرتبه استادی رسیده بود چنانکه در مجالس ابویعقوب قراب می آمد و آنجا تنها با آموختن حدیث نمی پرداخت بلکه درباره معنی احادیث و مسایل دشوار مصاحبه می کرد. ابویعقوب قراب که بسیار سالخورده بود تلامیذ خود را اندرز میداد که در مجالس درس دوست جوان او خواجه عبدالله انصاری حاضر شوند. ابویعقوب قراب خواجه عبدالله انصاری را در جمله مجددان بیشتر دوست میداشت و احترام می کرد.

۱۰۶ - علم حدیث همچو جهان نیست. آنکه به تدریس می پردازد

باید يك شبهة حدیث را برای خود تعیین نماید، از روی اسناد و مدارک احادیث و یا از روی مطلب آن مثلاً در باب ایمان، نماز روزه و غیره. مقصود خواجه عبدالله انصاری این بود که تلامیذ

خود را متدرجاً بسوی خداوند کار رهنمون شود. پیامبر اسلام را به حیث بهترین مثال و پیشوا همیشه مردو سخنان و زندگی او را رهبر سالک میدانست. البته برای طی منازل مبداء حرکت با ید ایمان خالص و حقیقی باشد. خواجه عبدالله انصاری را عقیده برین بود که در فهم معنای کلام الله و احادیث رسول الله (ص) از تعریفات اهل بدعت چه اشعریان و چه معتزله باید احترام کرد زیرا ایشان با قائلو بیانات عقلی خویش کلام مقدس را معنی دیگر داده اند. بنابراین اشعریان و معتزله از ارشاد و تدریس خواجه عبدالله انصاری آزرده بوده اند. و چنانکه پنج سال بعد بر ضد خواجه نزد سلطان شکایت و سعایت نمودند.

۱۰۷- اگر چه خواجه عبدالله انصاری خط مشی تدریس خود را پابین گونه مبنی بر حزم و با در نظر داشتن درجات و منازل نمود مگر با صوفیان بجاریسیده از تصوف به آزادی سخن می گفت. اسمعیل و احمد او را به دیدن قریه خود دعوت کردند و چشت در شرق هر ات نزد يك سرچشمه هر بر و دهفت روزه را داشت. این زیارت قربت شیخ ابو احمد ابدال و فرزندان او محمد اتره بیجان - انگیز و پر شور مسافرت نیا ذان را (که اسماعیل مستول آن نیز بود) مداوا می کرد. خواجه عبدالله انصاری از دیدار صوفیان چشت شادمان بر گشت، و بعد تر هنگام شرح خاطر خود از ایشان به ستایش یاد می کرد. صوفیان چشت را صادق و آزاد و وارسته از قیل و قال مردمان و متمسک به شریعت در یافت و این صفت ایشان را که در ملاقات با یکدیگر می آلفه نمی کردند تا از یکدیگر سیر نگرند، نیکو می شمرد. چون از سفر بازگشت به تلامذ خود و در محافل به خصوص از ابو یوسف ابن محمد سمعان استحسن می کرد که او را در مزار چشت دید و صوفی نیک یافت بود.

سالهای شکست شاهنشاهی غزنوی

۴۳۵ - ۴۲۵ هـ مطابق ۱۰۴۳ - ۱۰۳۴ م

۱۰۸ - خواجه عبد الله انصاری آن خط مشی را که بعد از ارشاد در تدوین پس از بازگشت از قباذان گزیده بود طی ده سال دیگر زمانیکه به تدریس حدیث میپرداخت پیروی میکرد. رویدادهای مهم این دوره در زندگی شخصی خواجه کمتر واقع شده و بیشتر دولت و سلطنت آن زمان را تکان داده است.

۱۰۹ - شاهنشاهی غزنوی در هم می شکست و هر ات گواه بزرگ این اضحلال بود. یقیناً گران تر کمان که از دانش و رحمت بهره نداشتند دست چپاول بر خراسان دراز کرده بودند. یقیناً است خواجه در باره عاقبت کشور و شهر خود نگران بوده است.

۱۱۰ - بو الفضل بیهقی دبیر دیوان رسالت سلطان مسعود تاریخ این دوره را نیز به تفصیل و دقت نگاشته و در اینجا نکات مهم تاریخ او را خاصه از وی آنچه در هر احوال واقع شده به خاطر میدهیم.

۱۱۰ - روز پنجشنبه پانزده ذی الحجه سال ۴۲۵ (۳۰ اکتوبر ۱۰۳۴ م) سلطان مسعود با سپاه خود از غزنه به هرات رسید و پیش

از یک هفته در آن شهر نماند. دیگر پنجشنبه از راه بوشنج بسوی سرخس رفت. ازین سفرا و مردم آن ناحیه که از تا را جهای ترکمانان در شمال خراسان پریشان بودند دلاور شدند. مردم هرات ازین ناحیه خرسند گردیدند. مگر از اینکه ابو سهل زوزئی را باز مقر ب دربار مسعودی یافتند اندوه گین شدند زیراوی وقتی برایشان ظلم بسیار کرده بود.

۱۱۱- زمستان بسیار سخت بود. سلطان هزم - مقر گرانه در یای خزر کرد. یکشنبه ۲۶ ربیع الاول یعنی ۸ فروری ۱۰۳۵ م به جرجان رسید. بجای آنکه به مقابله ترکمانان که روز بروز گستاختر میشدند برود بسوی آمد رفت. و آنجا سپاهیان اودست بر مردمان مطیع و بیچاره آن دیار دراز کردند و سبب بیزاری ایشان از دولت سلطان گردیدند. چون سلطان از جرجان برگشت ازین - مقر بسیار پشیمان شده بود از آن دولت او را ازین - مقر پر حذر داشته بودند و او نشنیده بود. اکنون کار از کار رفته بوده خبر رسید که بیست هزار سوار ترکمان و سلجوقی از آمو گذشته بسوی نسا می تاختند. رؤسای ترکمانان از مسعود طلب کرده بودند که با ایشان اجازه داده شود که در ناحیه به آرامی زندگی کنند. سلطان مسعود به تشویش افتاد دوباره به نیشاپور رسید (۲۵ رجب مطابقه جون) آنجا عزم فرستادن سپه بر ضد سلجوقیان کرد تا ایشان را از خراسان براند. بتاريخ پنجشنبه ۹ شعبان (۱۹ جون) سپاه بحرکت افتاد. سپه - سالار از عاقبت اقدیشه ناک بود. در آغاز سپاه سلطان مسعود غلبه کرد. بعدتر آنچه سپه سالار از آن میسر واقع شد. زیردستان فرمان بری اورانمی کردند و هر کسی چنان که خود

میخواست میگردشمن ازین پراگندگی استفاده کرد و سپاه سلطان
را شکست خوین داد .

سلجوقیان رسولی بدر بار مسعود فرستاده ابلاغ نمودند که مقصد
ایشان جنگ نبود و چار به جنگ پرداختند و آرزو مندند بایشان
پناهگاه داده شود . سلطان مسعود به چار ریاست نساء را به طغرل
وریاست فراوه را به بیغو و ریاست دهستان را به داود سپرد . فرستاده
او که با خصمان سخن گفته بود از عاقبت کار می هر اسید و راستی ،
سلجوقیان مطمئن نبود . مگر سلطان این کار را گذاشته عزم بلخ
نمود . در راه در حدود یکماه در هرات توقف کرد و این مدت برای
آنکه مردم هرات بدانند چه واقع شد کافی بود هرات را بسوی بلخ از
طریق مرو و رود بتا ریخ یکشنبه ۲۴ ذی الحجه (۳۰ اکتو بر
۱۰۳۵ م) ترک گفت .

۱۱۲ - دومه اول سال ۴۲۷ هجری بدون واقعه مهم گذشت . اما
در ماه ربیع الاول (جنوری ۱۰۳۶ م) از هر سونامه ها در شهر بلخ
به سلطان رسید و معلوم گردید که سلجوقیان بهر سوتاخت و تاز کرده
بودند . ازین نامه ها دانسته می شد که اگر سلطان چاره ای نیاندیشید
خراسان را از دست خواهد داد . سلطان با ارکان دولت مجلس نمود و سپس
حاجب بزرگ سبازی را پاده هزار سو او و پنجهز او و پاده بسوی
محل فرستاد و برادر ابو الحسن عراقی را با جمیع سپاه کرد و عرب
مقرر داشت در هرات منتظر رسیدن برادر خود ابو الحسن و سپاه او باشد .
بروز دوشنبه ۱۴ ربیع الثانی (۱۵ فروری) سلطان بصحرائی رفته
بر بلائی پایستاد و سپاه را پیش از آنکه براه بیفتد دیده و پستندید .
۱۵ روز پس از آن بسوی غزقه رفت و روز جمعه ۲۱ رجب آنجا رسید .
و آنجا کوشک مسعودی چنانکه سلطان فرمایش داده بود آباد

شده بود و بیعتی گوید که چنین کوشک نشان ندهند به هیچ جای
و هیچ پادشاه چنین بنا فرمود و همه بدانند و هندسه خویش ساخت
در اخیر ذی القعدة جشن مهرگان بود و امیر به جشن بنشست . روز
دوشنبه نهم ذی الحجه عید کردند و رسم قربانی بجا آورده شد .

ابو الحسن عراقی با سپاه از دارالملک غزنه بهرات رسید و باین
گونه هرات جایگاه سپاه بی گزافی گردید . مقصود سلطان
مسمود آن بود که همه خراسان مشغول باشد به بزرگان و حشم .

۱۱۳ - روز جمعه ۱۹ محرم ۴۲۸ هجری دو رسول سلجوقیان
به لشکرگاه بست بدر بار مسمودی رسید . پیغام ایشان این بود که از
ایشان و تا آن غایت هیچ دست درازی نرفته است . و این ولایت که بایشان
داد شده تنگ است و برای مردم ایشان کافی نیست و از سلطان
میخواهند که آن شهر را که به اطراف بیابان است چون مرو و سرخس

و باورد بایشان داده شود و ایشان لشکر سلطان شوند و خراسان
را از مفسدان پاک کنند و اگر خدمتی باشد بمراق یا چای دیگری
تمام کنند . سلطان سخت درخشم شد و گفت بر ولان بگوئید میان ما
و شما شهسیر است و ما اینک از بست حرکت نمیکنیم و بهرات خواهم
رفت وزیر گفت بنده را صواب آن مینماید که جواب درشت و قرم
داده شود تا جاهلتهی در میان بماند آنکه اگر سلطان فرماید بنده
بهرات رود . سلطان این را پذیرفت و تاریخ اول صفر (۲۲ نوامبر

۱۰۳۶ م) برید هرات و بادغیس و غرستان رسید که داود ترکمان
با چهار هزار سوار قصد غزنین کرد . سلطان تنگ دل شد . اگر چه
پس از چند روز معلوم گردید که آن خبر درست نبوده مگر ازین همه
آشکار میشود که در شهر خواجه عبدالله انصاری مردم در هراس

بودند. روز پنجشنبه ۲۲ ربیع الثانی (۱۲ قُروری ۱۰۳۷ م)
 نامه‌هایی از خراسان رسید که ترکمان در حدود معالمک بپراگندند و شهر
 تون را غارت کردند و بوا لحسن عراقی که سالار کرد و عرب است
 شب و روز بهرات مشغول است بشراب و عیان و ثقات از وی بفریادند
 و غلام را با فوجی کرد و عرب بمقابل گروهی ترکمانان بی
 بصیرت فرستاد و دشمنان بسیار مردم بکشتند و دستگیر کردند. سلطان
 مسعود سخت تنگ دل شد و وزیر احمد بن عبدالصمد را بهرات فرستاد
 وی دو روز بعد بسوی هرات سفر کرد. روز شنبه ۲۷ جمادی
 الاول (۱۸ مارچ) بوالحسن عراقی معزول گردید و پانچ سوار
 مؤکل نزد سلطان فرستاده شده. سلطان میخواست او را بزندان
 بیا فکند و بشفاعت صاحب دیوان رسالت نجات یافت. پس از یکماه
 نامهٔ وزیر از هرات رسید و وزیر نوشته بود که او را صواب آن می نماید
 که سلطان پس از نوروز بهرات آید. مسعود در بست بود بجای آنکه
 به هرات برود به دارالملک غزنه رفته و روز پنجشنبه ۷ شعبان (۲۶ می)
 آنجا رسید. اوضاع برای چندی بهتر شد. ترکمانان در نساء
 و فراوه جا گرفتند. حاجب بزرگ در مرورادوگاه آراسته بوده
 سلطان بوزیر فرمان داد که بقرنه برگردد دو نیمهٔ ماه روز
 (آغاز جولائی) بود که وی بدارالملک رسید. معلوم شد که سلطان
 مسعود قصد کرده است برای فتح قلعهٔ هاستی (هاستی) به هند
 رود زیرا این را نذر گرفته و ادای آنرا بگردن دارد. احمدابن
 عبدالصمد صواب نمی دانست که سلطان به هند رود و میخواست
 سلطان از راه بلخ به مرورسفر کند تا خراسان بدست آید و وی و جبال
 مضبوط شود. سلطان گفت: « این نذر را است که در گردن من آمده
 است اگر بسیار خلل افتد در خراسان، روادارم. »

روز پنجشنبه ۸ روز باقی مانده بود از ذی الحججه که سلطان از غزنی براه کاپل رفت تا از آنجا به هندوستان برای فتح هانسی رود (آغاز اکتوبر ۱۰۲۷ م).

۱۱۴- مسعود پس از جنگ صعبی قلعه هانسی را به شمشیر گرفت و یکشنبه ۳ جمادی الاول ۴۲۹ (فروری ۱۰۳۸) بغزنی برگشت. در نزدیک غزنی «چندان برف بود در صحرا، که کس اندازه نداشت» روز سه شنبه چهار روز باقی مانده بود از جمادی الاول که سلطان به جشن نوروز نشست. روز سه شنبه سوم جمادی الاخره خراسان وری نامه ها رسید که ترکمانان در اول زمستان طالقان و فاریاب را غارت کرده اند و رفتن سلطان برای فتح قلعه هانسی موجب «افتادن خللها» شده امیر از رفتن به هندوستان شیمان شد، مگر این پشیمانی او نیز سودی نداشت. دیگر روز از نیشاپور نامه رسید که بو سهل حدودی مدت درازی در ری محصور بود تا آنکه ترکمانان بر آن شهر مستولی شده اند. ابوسهل به قیسا پور آمده بود. حاجب بزرگ سباشی در قیسا پور بود و ترکمانان در مرو بودند. سباشی نیکا حقیاط میکرد، تا بی بصیرت، با ترکمانان در جنگ نشود و سپاه او را شکست نیفتد، مگر سلطان مسعود در نامه های خود بر سباشی عتاب میکرد تا کار ترکمانان را بسازد. سباشی حاجب اطاعت کرده از راه نیشاپور بالشکر جانب سرخس برفت. روز چهارم رمضان (۱۰ جون) بود که نامه ابو الفتح حاتمی نائب برید رسید و در آن نوشته بود که سباشی به هرات آمده و باوی بیست غلام بوده و بو طلحه شیمانی عامل هرات او را «جای نیکو فرود آورد» و سباشی سخت شکسته دل بوده و بگریخته و بگفته: «جنگی رفت

مرا با مخالفان ، که از آن صعبت‌تر نباشد، از باامداد تا نماز دیگر
نا جوانمردان یارانم مرا فرو گذاشتند تا مجروح شدم و من تقصیر
نکردم !»

۱۱۵- در بقیه ماه رمضان هر روزی بلکه هر ساعتی خبری
مرحش میر سید. نامه صاحب برید نیشاپور رسید که نوشته بود
وی متواری شده است و چون « به نیشاپور خبر رسیده که
حاجب بزرگ را با لشکر چنان واقعه افتاده است هر کسی از
لشکر ما در شهر بودند برفتند و معلوم نشد که قصد کجا دارند»
معلوم شد که نیشاپور را طغرل بیگ گرفت. از روی این میتوان
پریشانی و تشویش مردم هرات را دانست که از رسیدن ترکمانان
در هرات بودند. ما جرا همان شد و ترکمانان بهرات رسیدند
مگر از آنجا زود گذشتند. بزرگان هرات به پیروی بو طلحه
ترکمانان را عزت روا داشتند و چنانکه خواهیم دید این مهمان
نوازی بو طلحه سبب مرگ او خواهد شد. درین همه کردارها
خواجہ عبدالله انصاری قصداً با امور سیاست سروکار نمیگرفت مگر
طبعاً مانند همشهریان خویش در تشویش و اضطراب بسر میبرد
وفات قراب محدث نیز در همین سال پراز شامت واقع گردید
و آن نیز موجب دل‌تنگی خواجہ عبدالله انصاری گردید .

۱۱۶- رانجام سلطان مسعود خود آمده کارزار شد
و بروز شنبه چهارم محرم ۴۳۰ هـ (۱۶ اکتوبر ۱۰۳۸ م) با سپاه بسوی
بلخ رفت و پس از چهل روز آنجا رسید (پنجشنبه ۱۴ صفر)
چنان قصد کرد قبل از آنکه به مصاف ترکمانان رود کار
پورتکین را در آنسوی آمو بسازد. از بلخ بجانب ترکمانان رفت
و روز دوشنبه ۱۹ ربیع الاول « بر پل بگذشت و بر صحرائیکه

برابر قلعت ترمذ است فرود آمده . سرما شدید بود . روز پنجشنبه
 هشت روز از ماه مانده بود که به چغانیان رسید . روز سه شنبه
 نهم ربیع الثانی بود که نامه وزیر بدست سواران مر تب که
 بر راه ایستاده بودند دادند و حاصل شد . نیشته بود که « اخبار
 رسید که داود بالشکر قوی قصد گوزگانان کرد تا از راه
 اند خود یگران جیحون آید و می نماید که قصد آن دارد که پل
 تپاه کند تا آب بگیرد و قسادی انگیزد بزرگه » امیر پریشان شد
 پورتکین از آنجا رفته بود . روز آدینه دوازدهم ماه امیر
 « کاری نرفته » از آنجا باز گشت و به تعجیل بر آید تا به ترمذ
 آمد و بروز چهارشنبه دوم جمادی الثانی (اول مارچ ۱۳۰۹ م)
 در بلخ رسید . معلوم شد که داود به سرخس آمده به طالقان
 و قاریاب میرسد در شب هجدهم جمادی الثانی ده سوار از سپاه
 او چنان جرات کردند که پیلی را از اردوگاه سلطان دزدیده
 با خود به شیورقان بردند و نیشاپور فرستادند و ازین بدنامی
 بزرگ برای سپاه سلطان حاصل مسعود شد . روز دوشنبه ۲۰ جمادی الثانی
 حاجب داود و دادو هزار سوار بدر بلخ آمد و یک دوره را غارت کردند .
 بین واران حاجب داود و سپاه مسعود جنگی شد و از آن به هر دو آسیب
 هار رسید . اول رجب (۲۹ مارچ) سلطان خود به مصاف دشمن رفت و دشمن
 به علی آباد شکست یافت . سلطان در بلخ روز شنبه ۱۷ رجب باز آمد تا
 « سپاه زیادت » که از غزنی خواسته بود در رسید . سپس در میان ماه رجب
 بسوی سرخس رفت و در راه شکست دیگر بیک دسته سپاه دشمن داد . در
 سرخس آب و علوفه اندک بود و سپاه سخت درمانده شده بود . از روی
 مشوره وزیر به سلجوقیان پیام فرستاده شد که از ترکتازی دست گیرند
 و منتظر آن باشند که سلطان به هرات رسد و آنجا بگفتگو پردازند و دوره
 به مجازات خود خواندند رسید . سلجوقیان این پیشتها در

پذیرفتند. رسول سلطان را عقیده برین بود که بقول ترکمانان
نباید اعتماد کرد.

۱۱۷ - سلطان مسعود در ذوالعقده ۴۳۰ (جولائی-آگست
۱۰۳۹) بهرات رسید و سه ماه آنجا بود. لشکرها را با طرف
فرستاد تا آذوقه و علف یا بند و ستور بر آسا ید. از غزنی سپاه
زیادی خواست. بهر ناحیه فوج قوی فرستاد و رفتند و ضبط کردند
همه نواحی را و عمال بکار شدند و مال می ستند و امیر بسر
نشاط و شراب مشغول گشت چنانکه هیچ می نیاسود، نامه به غزنین
سوی بو علی کوتوال فرستاد و چند چیز خواست از آلت جنگ
و اسب و اشتر و زر و جامه. از بهرات و نواحی آن هر کجا دست رسید
لشکر را هزار دینار برات نوشتند و به عنف بستند. بها نه آنکه
با ترکمانان چراهوافتت کردند، پادشاه را عمر به آخر رسیده بود و کسی
زهره نمیداشت که او نصیحت کند. اعیان بهرات چون بو حسن
هروی و دیگران گریخته بودند. بوظلحه شیبانی عامل را کسی
نصیحت کرده بود که روی پنهان کند و وی نکرده بود. بهو جب
فرمان سلطان بر فتنه و او را باز داشتند «و هر چه داشت پاک
بستند قد پس پوستش بکشید قد» و سبب کشته شدن او این بود
که چون حاجب سبازی را ترکمانان شکست داده و بهرات آمده
بود قد وی با استقبال ایشان شتا فته میزدان ایشان شده بود.
ابو الفتح حاجب را نیز در قلعه ای باز داشتند.

در ماه ذی الحجّه روز عید «چند سو ار و پیماده تمام سلاح
بمیدان آمد که اقرار دادند پیران معتمد که بی هیچ روزگار
مانند آن یاد ندارند. عید کرده آمد و خو آنها نمودند و شراب

دادند « بیہقی در اینجا از میر بانی ابو سہل زو زنی سخن
 میگوید و اشکاری را کہ بزبان عربی پداہتا او وقاضی منصور
 سرودہ اند می آرد. قاضی منصور « شراب و عشرت دوست داشت »
 ازین آشکار میشود کہ ہرا تیان ہمہ پارس یان نبودند حتی در
 جملہ اہل دین !

سہ شنبہ ۲۷ ذی الحجہ (۱۹ سپتامبر) سلطان بہ جشن
 مورگان نشست و بسیار ہدیہ نثار آور دند و سلطان شعرا را
 ہیچ نقرمود و ہر مسعود رازی خشم گرفت و فرمود تا اورا بہندوستان
 فرستادند کہ گفتند کہ او قصیدہ گفتہ است و سلطان را در آن
 نصیحتہا کردہ . مطربان را ہم صلحت نقرمود و درین روز کار آن
 اہر زر پاش سستی گرفتنی و کم یاریدی و عمر او بہا یان آمدہ بود .

۱۱۸ - سال ۴۳۰ ہ با ہنگو نہ خاتمہ یافت و این سال در
 زندگی خواجہ عبداللہ انصاری اہمیت داشت طی آن دو واقعہ
 مهم رخ دادہ : یکی مرگ پدر او کہ در بلخ واقع شدہ و روز
 آن معلوم نیست (بہ نظر نمیرسد کہ خواجہ و پدرش پس از جدائی
 یعنی تقریباً از بیست سال با نسو یکدیگر را دیدہ باشند) .

۱۱۹ - واقعہ مهم دیگر حاضر شدن خواجہ عبداللہ انصاری
 بدربار سلطان مسعود بود . سلطان اورا نزد خود حاضر کردہ
 از او پرسید : « این توہستی کہ گفتہ ای کہ خدای عزوجل در آتش
 قدم می نهد ؟ » خواجہ عبداللہ انصاری جواب داد : « عمر سلطان
 بزرگ دراز بادا خدای عزوجل از آتش آسیب نمی بیند و آتش
 اورا آسیب نہر ساند و پیامبر او در بارہ او دروغ نمیگوید و علمای
 این امت بہ آنچه از پیامبر روایت میکنند و ہر کلام وی استناد
 میکنند چیزی از خود نمی افزایند » . سلطان مسعود از شنیدن

این جواب قانع‌شد و خواجه عبدالله انصاری رابعزت رخصت کرد. این واقعه جا لب توجه است. این نخستین بار در زندگی خواجه بود که بحضور امیری میرسید و از وی چنین سوال میشد. با دید ملتفت شویم که در اینجا از وی دربارهٔ تصوف سوالی نشد سوال دربارهٔ صفات خداوندی بوده خاصه اینکه خداوند «قدم می‌نهد» و این از حدیث است و اینکه این قدم و قدم نهادن که در حدیث آمده به معنی ظاهری گرفته شود یا نشود مورد موافقت همگان نبوده چنانکه از روی اوضاع اقامت سلطان در هرات در اخیر سال ۴۳۰ هـ آشکار میشود. این پرسش سلطان از خواجه عبدالله انصاری فکر و نظر خود سلطان نبوده. سلطان از خود نکرانیه‌ها و غمهای زیاد داشت. در حقیقت در بارهٔ خواجه عبدالله انصاری نزد او سعادت شده بود و این کارا شعر یان بود که میان بعضی شاقعیان نفوذ کرده بودند و کار معتزله که بر بعضی از شقیان تا ثیر آورده بودند. اشعریان و معتزله در نگاه خواجه عبدالله انصاری اهل بدعت بودند. اینکه این سعادت ایشان به جایی نرسید موجب آن نگردد که دیگر از آسب رساقدن بخواجه دست گیرند، بخصوص اینکه خواجه نیز در اثر این کارهای ایشان از راه خود منحرف نمیشد بلکه با آن پابندتر میگردد و بر عقیدهٔ ایشان پیهم خورده میگرفت. پس دشمنان خواجه مترصد فرصت دیگر بودند تا اگر بتوانند او را خاموش سازند چنانکه این فرصت نیز بزودی در رسید.

۱۲۰- در آغاز سال ۴۲۱ هـ (سپتامبر ۱۳۰۹ م) ابو نصر مشکان رئیس دیوان رسالت وفات یافت و بجای او ابو سهل روزنی باین منصب گماشته شد و پانزگونگی مقام بزرگی را در دربار مسمودی باز

یافت. چهار شنبه ۱۸ صفر (۹ نوامبر) - سلطان و سپاه او که در آن پنجاه
 پیل نیز شامل بود از هرات راه بوشنج را پیش گرفتند. از آنجا
 بطوس رفتند. مسعود میخواست طغرل بیگ را که در نیشاپور بود از
 رسیدن به شهر نساء مانع شود. طغرل از این خبر آگاه شد
 و خود را از این خطرات داد. سلطان بازم در پی او بود مگر که ر
 او به تأخیر افتاد و بی آنکه به مقصد برسد، روز پنجشنبه ۱۵ ربیع الثانی
 (۴ جنوری ۱۰۴۰) به نیشاپور رسید. نیشاپور همه خراب گشته
 و در آن اندک مایه آبادانی ماند بود. مردم از قحط و گرسنگی در قتل
 بودند و چنین قحط در نیشاپور بیاد نداشتند و بسیار مردم بمردلشکری
 و رعیت «... سلطان بشارت و نشاط مشغول گشت، «... پیود
 هوا بسی سرد و حال بجایگاه صعب رسید» سپاه را برای گرد
 آوردن آذوقه و عاوفه حتی تا دامغان فرستادند - سلجوقیان نیز
 حرکت نکردند زیرا خود نیز مبتلا به قحط بودند. پس از نوروز
 مسعود آهنگ طوس کرد و پس سرخرس رفت و ۱۹ شعبان (۵ می)
 آنجا رسید. در راه بسیاری از ستوران از گرسنگی جان دادند
 سرخرس نیز از قحط تپاه شده بود و آب و نان نداشت. سپاهیان
 گرسنه و درمانده شده ازین سفر سخت بیزار بودند. همه ارکان
 دولت مسعود که با وی بودند متذقاً بوی عرض کردند که با سپاه
 بهرات رود تا آنجا دوباره قوت یافته و پس بمیدان چنگک دشمن
 برگردد. مسعود باین اندرز سود مند نیز گوش نداد و ارکان دولت
 سپاه خود را مجبور کرد که بسفر مرو تن در دهند. روز جمعه دوم رمضان
 «کوس بزدند و امیر بر آتش و راه مرو گرفت امامت حیر و شکسته
 دل میرفتند «... گرمای سخت و تنگی نفقه و عاف نایافت و ستوران
 لاغر و مردم روزه بدین در راه امیر بر چند تن بگذشت که اسپان

می کشیدند و هی گریستند دلش بیچید و گفت: «سخت تباه شد حال این لشکر!»

بروز چهار شنبه هفتم رمضان هزار سوار از ترکمان پید آمدند و پانصد سوار از کریختگان سپاه مسعود با ایشان بود. «از چهار جانب در آمدند و چنگک سخت شد و بسیار اشتر بردند» بی‌هقی میگوید:

«امیر لغتی بیدار شد این روز چون چیرگی خصمان بدید و همگان را مقرر گشت که پشیمان شده است... اما کار از کار گذشته وقت باز گشتن بهرات اقی نمانده بود. فردا و پس فردای آنروز باز چنگک واقع شد. سپاه به قلعه دندانقان رسید و آنجا آب نبود و مردم ترسیدند و نظام راست نهاده بگسست و از چهار جانب مخالفان نیرو گردنده سخت قوی و چنانکه حاجت آمد که سلطان مسعود خود به تن خویش از قلب لشکر به مضاف رفت. غلامان مسعود بی وفائی کردند و سلطان مجبور بفرار شد و روز هشتم رمضان به قصبه غرجستان (جنوب شرق مرو) رسید و آنجا دوروز مقام کرد تا قسمتی از لشکر نیز رسید و از آنجا براه جبال هرات جانب غور آمد و روز شنبه ۷ شوال (۲۱ جون) بفرقین رسید

۱۲۱ - سلجوقیان ازین پیروزمندی جرات یافته و بر خراسان تاختند. پیغو داخل هرات شد و داود عزم تسخیر بلخ کرد. سلطان برای مدد رساندن به بلخ التون تاش را با هزار کس فرستاد و خود در غزنه بود و آن سالاران سپاراکه شکسته یافته بودند ز نمانی کرد. روز یکشنبه ۲۸ ذی الحججه (۹ سپتامبر) نامه ای از بلخ رسید که التون تاش در راه دست بفارت کشوده و رعیت بفریاد آمده و به تعجیل داود را آگاه کرده و او شنیده بود که از غزنین سالار

می آید و سالار کیست و احتیاط کار بکرده بود ...
 داد حاجبی را نامزد کرد و شش هزار سوار و مثال داد که چند
 جای کمین باید کرد و با سوار دوهزار خویشتن را نمود و آو یزشی
 قوی کرد پس پشت به داد تا ایشان به حرص از پس پشت آیند و از کمین
 بگذرد ... باین حمله سپاه التون تاش شکست یافت . سلطان
 مسعود ازین خیر بسیار بترسید و در اقدیسه افتاد که دشمن بدار الملک
 غزنیه خواهد تاخت . بدون آنکه با کسی مشوره کند پسر خود
 مودود را بسوی بلخ فرستاد . وی بتاریخ ۱۲ محرم ۴۳۲ (۲۲
 سپتامبر ۱۰۴۰ م) براه افتاد . سپس در خفا آمادگی مسافرت بسوی
 هند نمود . برادر نابینا ، زنها و همه گنج خود را با خود بگرفت .
 مقصود سلطان مسعود معلوم نیست : آیا دانسته بود که کار از کار
 گذشته و مامونترین راه راه فرارست و یا اینکه امید داشت سپاه
 تازه دم گرد آورده و بر دشمن حمله کند و خراسان و اباز بگیرد .
 بهر صورت سلطنت او بلکه عمر او به آخر رسید . هنگامیکه از رود
 سند میگذشت عده ای از غلامان و همراهان او گنجهای او را تصرف
 کرده و برادر قابینای او را امیر خوانده خودش را باز داشتند و بزندان
 افگندند . بتاریخ ۱۱ جمادی الاول ۴۳۲ هـ (۱۸ جنوری ۱۰۴۱ م)
 برادر زادگانش او را بکشند .

۱۲۲ - مودود چون این خبر را شنید از خراسان بغزنیه شتافت
 و عزم کرد انتقام پدر را بکشد . باعم خود محمد جنگید و او را
 شکست داد و او را پادبگر و اوخواهان او به قتل رسانید . (۳ شعبان
 ۴۳۲ - ۹ اپریل ۱۰۴۱) ، بیست روز پس از آن به دار الملک
 غزنیه رسیده و بر تخت پدر نشست . این پیروزمندی بعضی هراتیان را
 باین گمان آورد که غزنویان باز غلبه خواهند کرد . هراتیان

از شدت و خشونت ترکمانان بزار بودند و نیز می هراسیدند
از روزی که ملزم به همکاری و معاومت با ایشان شوند بنا برین قیام
کرده و ترکمانان را از شهر بیرون راندند . سپاه ترکمان در
هرات شاید اندک بود زیرا اکثر سپاه خراسان با داود در بلخ بود
و بلخ به تازگی تسخیر شده بود . پس ازین يك-ان انتظار فرارسید
مودود پیش از آنکه بتواند در پی فتح مجدد خراسان بیفتد ناگزیر
بود سپاه خود را جمع آورده و کار برادر خود مجدد و را بسازد . درین
وقت خبر رسید که طغرل بیگ پیشرفتها کرده جر جان ، طبرستان
و خوارزم را بدست آورده . بالاخره سپاهیان سلجوقی در پای
دیوار هرات رسیدند . ارتاش پیغو برای آنکه «شاه ملک» حاکم
خوارزم را به چنگ آورد تا مکران رفته بود و او را باز داشته به داؤد
تسلیم کرد و سپس به محاصره هرات پرداخت . هراتیان از تسلط
ترکمانان می هراسیدند . همدگر را دلداری کرده به چنگ برداختند .
ارتاش اصرار نورزید و پس از آنکه توابع هرات را تاراج کرد
با سپاه خود کناره گرفت . ازین وقایع هراس انگیز مودود اندیشه ناک
شده و در پی آن افتاد که هراتیان را که به سلطنت غرنوی
وفادار مانده بودند یاری کند . در محرم ۴۳۵ (آگست ۱۰۴۳)
مژده حرکت سپاه سلطان رسید . حیف آنکه امیدها بیهوده بود .
داؤد پسر خود الپ ارسلان را مقرر کرد تا با سپاه غرنوی مصاف
دهد . الپ ارسلان سپاه مودود را شکست داده پس از یکماه ترکمانان
برای تاراج بست رسیدند . مودود و ذرا آنقدر سپاه مانده بود که این شر
ایشان را دفع کند . مگر بساط سلطنت غرنوی از خراسان چیده شده بود
هراتیان را امیدی نماند و دروازه های شهر برای سلجوقیان گشودند
و در تفصیل این واقعه اخبار در دست نیست .

ده سال محنت

۴۴۵ - ۴۳۵ هجری

۱۰۵۳ - ۱۰۴۳ م. یحیی

۱۲۳- در طبقات حنا پله آمده است که «چون شیخ از محنت نهضتین برگشت در مجالس تذکیر به تفسیر قرآن پرداخت و این درسال ۴۳۶ بود». با تذکره مجمل صفحه از زندگی خواجه عبدالله انصاری خوانده میشود اگرچه از روی آن درباره آن «محنت» تفصیلی بدست نمی آید اما مطلب از آن پایان یافتن دوره تبعید شدن او در مرتبه نخستین از هرات درسال ۴۳۶ (۱۰۴۴ م) است. چون به هرات برگشت حدیث تدریس نمود بلکه تعلیم تفسیر کرد تا هنگام وفات به آن مداومت داد.

۱۲۴- در اخیر سال ۴۳۰ ه (تابستان ۱۰۳۹ م) خواجه عبدالله انصاری را در محضر سلطان مسعود دیدند. دشمنان از اوسعایت کرده گفته بودند که وی در تدریس حدیث پروردگار را با صفات آدمی مجسم میکند. چنانکه میدانیم خواجه پس از دادن جواب مقنع بسؤال سلطان تبرئه شده و حتی عزت یافته بوده. پس از آن برای دشمنان مشوار گردید

که نزد عاملان کوچکتر از وی شکایت کنند و بروی تهمتی ببندند. بنا برین در انتظار بودند و این انتظار تا مرگ سلطان و تارفع احتمال عودت سلطه غزنویان ادامه داشت. رویداد های سیاسی سبب تشویش همگان شده بنا برین شاید جدالهای دینی تا چندی فراموش گردیده بود. چون شهر هرات زیر حکم سلجوقیان آمد این جدالها باز زنده شد. از نیشترهاوی درباره تبعید شدن خواجه در مرتبه دوم چنان برمی آید که دشمنان خواجه این پا ر دست به سعایت نزدند بلکه فکر کردند بهتر است بر ملای عام در برابر اوقیام نمایند و اینگونه اقدام را مأموتر می پنداشتند و عزم داشتند که اگر لازم افتد به عاملان دولت خبر رسانند همان بود که يك انجمن فقها و اعیان را گرد آورده و اعلان کردند که بودن عبدالله انصاری در هرات آسیب ناک است باید از شهر بیرون رود. دشمنان خواجه درین مطلب کامیاب شدند و خواجه مجبور شد از هرات برود. از اینکه کجای رفت خبری نداریم مگر معلوم میشود که بسیار دور رفته باشد زیرا پیش از چند ماه از هرات نوری بود. در آغاز ۴۳۶ (تابستان ۱۰۴۴ م) بشهر خود در گشت و به مجلس تدریس بنشست.

۱۲۵ - خواجه چهل و پنج سال داشت. بامبتلا شدن باین محنت اول آزمایشی اندوخته و عبرتی گرفته بود.

پس ازین طریق تدریس خود را تبدیل کرد و برای نهمین بار به تعلیم تفسیر قرآن پرداخت. درباره چگونگی این اولین تفسیر تدریس خواجه اخبار مفصل بدست نداریم. بهر صورت یقین است که خواجه سال بعد تفسیر قرآن را از آغاز باز شروع کرد. از این برمی آید که شاید تفسیر اول کوتاه و سریع بوده یعنی تمام متن قرآن در یکسال مرورشده و یا اینکه شاید استاد از اقدام اول خود در تدریس تفسیر قانع و راضی

نبوده و دوباره به آغاز قرآن برگشته تا بهتر تدریس تفسیر کند ،
خواجہ عبداللہ انصاری ہر روز در مرحلہ جستجوی بہترین طریق تدریس
تفسیر بود و از آنچه کتبی نوشتہ تحول چگونگی این تدریس آشکار
میشود .

۱۲۶۔ در سال ۴۲۷ھ (تابستان ۱۰۴۵ م) خواجہ دومین تفسیر
را آغاز کرد. این بار بدون تردید طریقہ یحییٰ ابن عمار را گرفت یعنی
از شرح کلمات گذشتہ و از ہمہ سائل کہ بطور خصی وار میشد با شرح
و بسط تمام سخن میگفت. خواجہ بہ سپری شدن روزها ، ماہا و سالہا
وقعی نمیکذاشت چنانکہ این تدریس تفسیر بیش از چهل سال دوام کرد
و پیش از آنکہ آنرا ختم کند از جهان رفت. در آغاز در تفسیر بیشتر
از شریعت سخن میگفت و چنانکہ میدا نیم پس از بازگشت از نبادان
این طریق را در تدریس حدیث گزیدہ بود و در سال پیش در تدریس تفسیر
نیز ہمین طریق را بکار برده بود. اما در سال ۴۳۷ ضمن تفسیر دوسورہ
آغاز قرآن فرصت کافی یافت کہ نہ فقط از شریعت سخن گوید بلکہ از
حقیقت دین و ایمان در مقابل گستاخی اہل بدعت دفاع کند و آن اہل
بدعت در بارہ وی نزد سلطان مسعود سمایت کردہ و سبب اولین تبعید او شدہ
بودند. این ہمہ آزارها بدشمنان خواجہ فایده ی نرسانید. رهاوی میگوید
کہ اہل ہرات باز در مقابل او پیا خاستند. مطلب رهاوی از اہل ہرات
جماعتیست کہ در آن معتزلہ و اشعریان برای پیکار با خصم مشترک خویش
خواجہ عبداللہ انصاری دست بہم دادہ بودند تا آنکہ یک بار دیگر برای
نا توان ساختن او کاری کردہ باشند. سال ۴۳۸ (۱۰۴۶ م - ۱۰۴۷ م)
بود این مرتبہ بحدی در مقصد خود کامیاب شدند کہ نہ تنها خواجہ عبداللہ
انصاری را در زنجیر افکندہ بلکہ او را در زندان نزدیک بوشنج باز داشتند

۱۲۷ - خواجه یکسال زندانی بود و طی این مدت فرصت کافی

یافت که در بازه زندگی در اعمال خود تفکر کند. در آن عزت بر کردار خود مینگریست و میدید که بندگی او پر از در دو محنت بوده چهره پدر و چهره طاقی و چهره خرقانی را که جاسوس القلوب بوده ضمیر او را بدیده تیز بین خود خوانده بودند بیاد می آورد. چهره این سه کس در خاطره اش بسیار میدرخشید و چهره محدثان و فقها را که دیده و شناخته بود تحت الشعاع می آورد و او را باین عزم یابند میگرد که چه در اعمال خویش و چه در تدریس و ارشاد آیتد خویش دست به اصل زند. اگر چه بیاد می آورد که تلامذ او قدرت آنرا ندارند که به اسرار تصوف پی ببرند (اسراری که خود در مجلس خرقانی به آن پی برده بود) مگر از خود میپرسید آیا این خام بودن تلامذ و مریدان دلیل کافی شده میتواند که وی به تدریس بشریت اکتفا کند. بیاد می آورد که قرآن بنده را بر راه محبت ره نمون شده و ایمان و پیروی سنت همه در آن محبت شامل است و چنان به نظر میرسد که طی این ماههای دراز رنج و تنهایی خواجه عید الله انصاری باین فکر و درین عزم پایدار شده باشد. در سال ۴۳۹ هـ (۱۰۴۷ م) ۱۰۴۸ م) چون از زندان رها شده بهرات برگشت باز بر صدر مجلس تفسیر بر نشست. بزودی به تفسیر این آیت رسید: «والذین آمنوا اشد حبا لله» یعنی آنانکه ایمان آورده اند در مهر خداوند سفت پابندند. (آیه ۶۵ در سوره بقره، جزء دوم). کتبی مینویسد که خواجه مدت زیاد عمر خود را در تفسیر این آیت گذشتاند و در باره آن مجالس کثیر تدریس برپا داشت. پس ازین ارشاد و تدریس خواجه معض در باره حقیقت بود و طی منازل که سالک آترامی پیچاید و اینکه بندگی رفتن در راه محبت او تعالی است از روی قرآن و به پیروی پیغمبر اسلام.

۱۲۸- خواجه سرگرم این طرز نوین تدریس و ارشاد شده بود. برای چندی از مناظره با مخالفان دست گرفت و در نتیجه ایشان چندی آرام شدند و قایع سیاسی که در غز نه رومی داد توجه را تیان راجل کر و امید ایشان بر اینکه ترکمانان از خراسان بیرون شوند باز زنده میشد. سلطان مودود حاضر نبود باین تن در دهد که خراسان از دستش رود. از هر سوسپاه میخواست و بهر سوزرمی بخشید و امید میداد. ابو کالیجار از اصفهان آمده بوی یاری کرد. نه وی و نه سپاهیان او توانستند که بیابان را ببمایند و براهیکه آمده بودند باز گشتند. در شمال ترکان ماوراءالنهر و توابع ترمذ را تاراج میگرداند. سپاه دیگری از ایشان بسوی خوارزم برآه افتاد. سلطان مودود نیز بالشکر بزرگ به حرکت افتاد مگر در منزل اول بیمار شد و به دارالملک غزنه باز گشت و وزیر خود را مقرر فرمود تا سجستان را فتح کند. زتدگی بسطان وفا نکرد و در عین جوانی به سن ۲۹ سالگی بروز ۲۰ رجب ۴۴۱ (۸ دسمبر ۱۰۴۹) از جهان برفت و این رفتن او اسباب تباهی شهنشاهی غزنوی را زود تر بار آورد. فرزند خور و سال وی چند روزی بر تخت او نشست و سپس عم او علی و سپس عم دیگر او عبدالرشید که هر دو فرزندان مسعود بودند زمام سلطنت را بدست گرفتند. عبدالرشید بر سپاهیان داؤد طی سال ۴۴۳ (۱۰۵۲ - ۱۰۵۱ م) به جانب بلخ حمله ور شده ایشان را منهزم کرد. این پیروزی کارگر نیفتاد زیرا آن ترکمانان که برای تاراج کردن کرمان رفته بودند به خراسان باز گشتند. سال دیگر غزنویان باز در سجستان بر ترکمانان حمله کردند. سپاهیان پیغو و نایب او ابوالفضل را طغرل نامی که یکی از سالاران عبدالرشید بود شکست داد و سپاه ترکمانان بهرات جاگزین شدند. طغرل بجای آنکه در پی خصمان بیفتد به

غزنین برکشته ومولای خود را کشت. وچهل روز پس از آن طغرل نیز کشته شد وفرخ زادیک پسر دیگر سلطان مسعود بر تخت غزنه نشیت. داؤد ازین امر آگاہ شد ودانست که وقت حمله بر غزنه رسیده است مگر شکست یافت و باز گشت. فرخزاد چون بر تخت نشست راه خراسان را در پیش گرفت. نهضت پیروزی یافت. مگر الپ ارسلان یک لشکر نیرومند سلجوقی راگرد آورد وآن لشکر باسر کردگی داؤد بالشکر فرخزاد به پیکار پرداخت وفرخ زاد ناگزیر شد محبوسان ترکمان را آزاد کند. یک بار دیگر سخن به قبول بهمان وضع موجود انجامید، داؤد در بلخ و پیغو در هرات جاگزین شدند تا از تسلط مجدد غزنویان بر خراسان جلو گیری کنند.

۱۲۹ - طی این پنجسال حال خواجه عبدالله انصاری برچه گونه بود؟ میدانیم که به تد ریس تفسیر به طریق نوین که گفتیم مشغول بود. اگر چه دشمنان چندی آرامش گذاشتند مگر دیگر محنتها دامنگیر او شد. نهضت او را سوگواری رسید و آن وفات شیخ عمو بود وبتاریخ ۲ رجب ۴۴۱ (۳۰ نومبر ۱۰۴۹) بسن ۹۲ سالگی از جهان رفت. وی استاد خواجه عبدالله انصاری و بلکه یکی از گواهان زمان کودکی او ومهربان بر او واز حال او باخبر بود. شاید خواجه هنوز مجالس تدریس خود را در خانقاه آن پیرمرد برپا میکرد. بهر صورت شیخ عمو میدانست خواجه عبدالله انصاری چنان بینوا ونادار است وشاید درخفا بخواجه مساعدت میکرد تا اسباب زندگی او مهیا شده باشد. وفات شیخ عمو خواجه عبدالله انصاری را در بینوائی افکند. جامی در تفصیحات از زبان خواجه شرح این زمان بینوائی را میدهد :

«من بزمستان حبه نداشتم و سر مای عظیم بود. و خر همه خانم
بوریا یکی بود که بر آن خفتمی و نقدیازه ای که بر خود پوشید
می و اگر پای را پوشید می سر برهنه شدمی خشکی که بر زیر سر
بنا نمی و میغی که جامه مجلس بر و ن کرد می و بنا و بخت می...»
و نیز می گوید:

«من بسیار با جامه عاریتی مجلس کرده ام و بسیار به گیاه
خوران بسر برده ام و بسیار خشت زیر سر نهاده ام و آن وقت
یاران داشتم و دوستان و شاگردان همه سیمداران و توانگران
بوده اند هر چه میخواستمی بدادندی اما من نخواستمی
و پرایشان حاجت خود ظاهر نکردمی و من گفتمی چرا خود
ایشان ندانند که من هیچ ندارم و از کسی چیزی نخواهم من!»
حیف آنکه این یاران و شاگردان از بیوفایی خود آگاه
نمی شدند چه آنکه اگر اتفاقی می افتاد و چنانکه گوید:

«... روزی عزیزتی در آمد و مرا چنان دید. انگشت در تغان
گرفت و در گریه ایستاد. ساعتی بود دستار از سر فرو گرفت
و بنهاد و برقت...»
و نیز گوید:

«مرا دستری آن نبوده که قاریان مجلس مرا چیزی داد می
و از کسی نمیخواستم و بردن من از آن پارتمی بود. شخصی
دانیال بیغمبر را در خواب دید که گفت: فلان دکان
را به عبد الله بگذار تا سیم آن دکان را به قاریان دهد.
ایستاد و آن شغل را کفایت کرد و آن هم رسیدم آن دکان
را به قاریان بیداد...»

۱۳۰ - تمیعه زندان، پریشانی در باره اوضاع نیایش

سوگواری و بینوائی این ده سال خواجه عبدالله انصاری را که از آن سخن گفتیم بر از رنج و اندوه داشته بود. درین سالها خواجه مشغول تدریس و تفسیر بود. چنانکه گفتیم تدریس تفسیر را پس از یک دوره تدریس حدیث آغاز کرده بود و در تدریس تفسیر نخست بیشتر به شریعت و سپس به شرح محبت و طریق حقیقت پرداخت. خواجه عبدالله انصاری در رنج و اندوه برین طریق پیش میرفت. گاهی بسیار اندوهگین میشد مگر پروردگار باز او را جرئت می بخشید چنانکه بعداً حکایه کرد، «وقتی تنگدل بوده صعب» در نزد سرای خود نشسته بود «اندیشه ناک به سبب امری ... باد بجزست و کاغذکی بر در فرو افتاد و به خط سرخ به آن نوشته که فرج ! فرج !» یعنی کشایش - کشایش !»

غلبه و پیروزی

۴۵۶ - ۴۴۵ -- هجری ۱۰۶۴ -- ۱۰۵۳ هـ سیحی

۱۲۱ - در آغاز سال ۴۴۵ (بهار ۱۰۵۳) مزده ای از نیشاپور بخواجه عبدالله انصاری رسید. سلطان فرمان داده بود که اهل بدعت را از فراز منبرها گمراه بخوانند. در جمله این اهل بدعت یکی اشعریان بودند که شهر هرات حصار ایشان بشمار میرفت. ابونصر کندری دبیر طغرل بیک سلطان را باینکار وا داشته بود. چنانکه سبکی درطبقات آورده است. کندری شخصاً مخالف اشعریان بود چنانکه بهمه عقاید مخالف به ایشان پابندی نشان داده بود. علاوه برین کندری پایکنفر اشعری ابو سهل ابن الموفق که برای احراز کرسی وزارت رقیب او بود همچشمی داشت بهر صورت فرمان سلطان بسیار کسان را بدشست افکند. حتی آنانکه خود را طرفدار تسن گفته یا معتزله (که در بین حنفیان نفوذ کرد بودند) و یا باحنبلیان (که بعضی از ایشان ملازم به مجسم ساختن پروردگار بصفات بشری بودند) مخالفت میکردند نیز زیر حکم آن فرمان آمدند. دشمنان دست انتقام یافتند. عاملان دولت حتی شافعیان

را تعقیب نموده از تدریس بازداشتند. نه تنها در خراسان بلکه در عراق شام حتی حجاز ابو سهل ابن الموفق کوشید این خرابی را چاره جوئی کند. مگر رجوع او به سلطان بیهوده بود. اکثر رؤسای مکتب نیشابور در بند افتادند. عوام الناس برخانه رئیس الفرائی و ابوالقاسم قشیری حمله برده ایشان را کشتن کشان بسوی حصار بردند. امام الحرمین وقایع را پیشبین بود و پنهان شده بود و توانست از راه کرمان به حجاز برود. ابو سهل غایب بود و در بند نیفتاد و دسته ای از طرفداران خود را جمع کرده توانست، داخل شهر شده به قوت سلاح آن دو بار خود را برهاند، و ایشان بسوی استوافرار کردند. خودش نزد سلطان به شهرری شتافت تا شرح آنچه را کرده است بدهد و نیز از بیگناهی اشعریان سخن گوید. این رجوع او نتیجه بر عکس داد.

در زندان افتاد و مال او ضبط شد. اشعریان چون دیگر حق سخن گفتن نداشتند دست بقلم زدند و قشیری رساله ای تحت عنوان الشکایات اهل السنه بحکایه ما نالهم من المحنة نوشت که سرتاسر کشورهای اسلامی نشر شد و در آن از آنها ما تیکه بر اشعریان وارد آمده بود سخن گفته بود. این جوئی در منتظم میگوید که این کار او بجای سودزیان کرد امام ابو بکر بیهقی نیز همچنین نامه به شخص کندی نوشت مگر همه کوششهای اشعریان برای تبدیل فکر سلطان درباره ایشان بجانرسید. و بنا برین بانتظار کشایش احوال خویش بودند و این کشایش در سال ۴۵۶ (۱۰۶۴ م) فرار سید.

۱۳۲- آیا طی این یازده سال حال خواجه عبدالله انصاری چه بود؟ دشمنان او مجبور به خموشی شده بودند و نوبت ایشان رسیده بود که تبعید و حبس شوند بنا برین خواجه بخاطر آرام به مجلس تدریس می نشست.

آوازه بزرگی او به هر سو رسیده بود و تنها در سال ۴۴۵ (۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ م) چندین کس که از هرات میگذشتند پدید آمدند. از جمله ایشان دوفقر شاعر شیفته دیدار خواجه شده بودند. یکی از آن فوالبحسن باخرزی بود که به رهبری ابوعاصم قضیلی (یکی از ادبای شهر) نزد خواجه رفته بود. با خرزی از اینک خواجه حکایات و قصص را بر سبیل تمثیل آورده و یادگر آن شوقندگان خود را مستفید می ساخت شادمان شد. قوت خواجه در وعظ و تفسیر و اورا متحیر می ساخت. شاعر دیگر که شیفته خواجه شد ابوالقاسم روزنی بود که بنام بارع مشهور است. وی اعتراف میکند که هرگز امامی مانند خواجه عبدالله انصاری در هیچ مجلس تدریس ندیده است. نوسال بعد باخرزی رادوست او کند ری که وزیر شده بود بسوی بغداد خواند و روزنی در سفر عراق همراه او شد. بنا برین در اتر این ملاقات های خواجه عبدالله انصاری نزد ارکان دول (بی آنکه خود بخواهد یا بکوشد) پشتیبان می یافت.

۱۳۳ - خواجه عبدالله انصاری برای مدتی از آسیب دشمنان اشعری خود فارغ گردید. از بی توایی نیز تاحدی نجات یافت. نوسان و شاگردان او آهسته آهسته از بی توایی مرشد آگاه شده به یاری او پرداختند. خواجه همچنان از کسی چیزی نمیخواست اما مخلصان خود زر و مال برای خرج خانقاه می آوردند و خواجه رد نمی کرد. در سال ۴۴۶ (۵۵ - ۱۰۵۴ م) ابوالفتح نصر ابن سباز قاضی حنفی هرات به فرمان امیر بازداشت و به سجستان تبعید شد و او را در بازار اسفزار هرات به دار آویختند. منصب او به برادرش ابوالعلاء صاعد ابن سیار داده شده این قاضی از توین و محدث بود و در نیشاپور حدیث خوانده. چندین استاد خواجه را نیز دیده بود بخصوص ابوسعید صیرافی و ابوالحسن

طرازی را که جنبلی بود. چون قاضی صاعدا بن سیارخواجه خاطرات مشترک داشتند و دست یکدیگر شدند .

روزی قاضی صاعدا بن سیارخواجه را به مهمانی خوانده اورا جانب چپ خود که مقام عزیز است بر نشاند و جانب راست خویش مهمان دیگری را که از تلامذ بوسعید نبشا پوری بود جاداد . آن مرد خودخواه خود را عزیز تر می شمرد و ناسزائی بزبان آورد . چون خواجه سخن اورا شنید کناره گرفت و گفت پیاز خوردن را چشم تیز باید و چوب شکستن را بازوی قوی . مگر در صدر مجلس نشستن را جز دانش چیزی نباید .

قاضی صاعدا بن سیار را نیز بی ادبی آن مهمان ناپسند آمد به او گفت : « از چه چیز او منکری ؟ از اینکه اسپ و جامه ندارد ؟؟ » این را گفته به خواجه قبا و اسپ بخشید و نیز کرسی و مقام برای وعظ در مسجد جامع هرات . این خبر در طبقات حنا پله آمده در زمان رهاوی هنوز در کنجی از مسجد جامع هرات آن کرسی (که بسیار بلند نبود و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری بر آن جلوس میکرد) دیده میشد و مردم برای زیارت آن آمده به روح شیخ الاسلام دعائی میخواندند .

مجالس او پس از این ها نجا واقع شد و آواز آن بیش از پیش بهر سوره سید .

۱۳۴ . آیا این مجالس خواجه بر چگونه بوده؟ خواجه تفسیر تدریس میکرد بطرازی که گفتیم یعنی با آنچه متقدمان تفسیر میکردند و او از آن باخبر بود اکتفا نمیورزید . وی و تلامذ او این مجالس را « مجالس تذکیر می نامیدند . در باره معنی تذکیر باید بیاد آوریم که پیامبر اسلام مؤمنان را

میخواند که آیات خداوندی را «ذکر» کرده او تعالی را تسبیح گویند. ضمناً این مجالس وعظ بو دو آن نیز کار انبیاء بود که مردمان را به اطاعت فرمان های پروردگار میخواندند. در آغاز کتاب صد میدان آمده است که از کتاب شرح «مجالس عقیده» است. با خرز می که شیفته خواه است درباره مجالس او میگوید:

تذکیر است بدرجه علیا، در علم تفسیر یگانه دنیا، حسن
لفظ او دلها را شکار کند و بین وعظ او گناهان را بزداید
و اگر قس بن ساعده آن الفاظ را بشنود دیگر در سوق
عکاظ خطابه نخواند...

خلاصه اینکه خواه در مجالس خویش همه دانش و تجربه
وقوه عظیم بیان و شعرو تعلیم خویش را بکار میبرد تا مریدان را
در راه حقیقت رهنمون گردد. جای شادمانی است که یادداشتهای تجربی
یکی از شاگردان از یکسلسله مجالس تدریس سال ۱۳۴۸ (۱۰۵۷-۱۰۵۶) هجری
بدست ما رسیده و آن کتاب «صد میدان» است که از آن ذکر کردیم.
خواججه آیه ۳۱ از سوره آل عمران (جز سوم) تفسیر میکند:
«قل ان کنتم تحبون الله فاتبعوا نئی! یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم»
یعنی «بگو ای محمدص (اگر خدای را دوست میدانید مرا پیرو و باشید
پروردگار شما را دوست خواهد داشت و گناهان شما را خواهد آمرزید»
ضمن تفسیر این آیت خواهججه عبد الله انصاری از همه میدانها
و مازل سیر طریقت در صد فصل کوتاه سخن گفت. درباره هر میدان
کلمات قرآنی ذکر کرده و سپس در هر میدان آن سه مقام
دریافته و آنها را کلمات کوتاه و مسجع استادانه بیان نموده
سر منزل آغاز میشود یعنی سیر طریقت به محبت او تعالی میرسد
و آن «راستی» و «آنگاه» «مستی» و «سپس» «نیستی» است. اینگونه

پیان اسلس تد ریس او بود و آنگاه در شرح آن حدیث و حکایات و ملفوظات شیوخ و حالات خویش اشعار می آورد. کتاب صدمیدان در باره مجالس تدریس اود رین نور زند گیش نشانند نیکو است و از آن بر می آید که این مجالس تنها مجالس تعلیم نه بلکه بیشتر مجالس ارشاد مریدان بود.

۱۳۵- آوازه این مجالس تدریس دشمنان خواجه عبدالله انصاری را در تشویش افکنده بود خاصه اینکه مجبور به خموشی بودند و بنا برین دل پرازخشم داشتند. مگر چه میتوانستند بکنند شکایت به سلطان ممکن نبود زیرا سلطان آنجا نوروبایان مخالف بود. شکایت بوزیر سلطان کندهی نیز فائده ای نداشت زیرا وی اینهمه بلارا بر ایشان انگیزته بود. در شهر هرات نیز هر کس ایشان را میشناخت و مورد اشتیاء بودند. آندوره قدرت ایشان گذشته بود که دسته ای از فقها اعیان آلدست خود را جمع کرده حکم اخراج و جس کسی را میدادند. در اخیر سال ۴۵۰ آغاز (۱۰۵۹ م) ایشان را فرصتی بدست آمد و کوشیدند از آن استفاده کنند. الپ ارسلان پسر داود از هرات میگذشت (معلوم نیست که در آن وقت د اؤد از جهان رفته بود یا نه) و اگر رفته بود در آن صورت الپ ارسلان گویا جانشین پدر شده بود.

این مسافرت الپ ارسلان نظریه طلب سلطان بود که برای ییکار با ابرار در خود ابراهیم و رفع شورش او از الپ ارسلان یاری خواسته بود. الپ ارسلان در جنگ مقابل غزنویان پیروزی یافته بود و بنا برین اعتبار و قوت بزرگ داشت. چنان به نظر میرسد که با آننانکه پروردگار را به صفات انسانی مجسم میسازند سخت مغالط بود و چنین الزام بر خواجه عبدالله انصاری وارد آمده بود. واقعاً بلخ که از چند سال

به آنسو مسکن او بود پر از معتزله بود و وزیر او نظام الملک ما اندکتر
اشعریان شافعی بود. بنا برین دشمنان خواجه کوشیدند فرمان او را
برای منع مجالس تدریس خواجه بدست آرند. مگر الپ ارسلان
به سخنان دسیسه جویان گوش نداد در رفتن بسوی وی شنا بان بود
و بیکارهای سیاسی و نظامی او را بیشتر از بیکارهای مذاهب مشغول
میداشت. بنا برین خطر بگذشت و خواجه به تدبیرس خود ادامه داد.

۱۳۶- تا اخیر سال ۴۵۵ (۶۳۰ م) حال بدین منوال بود.
در آنوقت خیرمرگ طغرل بیگ رسید که در شهری برروز ۸ رمضان
(۴ سپتامبر) از جهان چشم پوشید. بود سلطان فرزند نداشت و سلیمان
پسر کهتر داؤد را جانشین خود مقرر کرده بود. وزیر او را مدرس سلیمان (بیوه داؤد)
را پهنی گرفته بود. به تجویز کندری نام سلیمان در خطبه آرینه
خوانده شد. مگر ارکان دولت درباره این انتخاب سلطان موافق نبودند
و بعضی از ایشان الپ ارسلان را که در سپاه نفوذ داشت سلطان
خواندند. چون وقایع این رنگ یافت کندری راه سازش پیش گرفته
و نام هر دو برادر یعنی سلیمان الپ ارسلان را در خطبه یکجا آورد.
مگر الپ ارسلان را که خراسان را در تصرف داشت این کار پسند نیامد
و به روز شنبه ۷ محرم ۴۵۶ (۳۱ دسامبر ۱۰۶۳) کندری را باز داشت
کندری در هر و الرود در زندان یکسال بعد به قتل رسید. بجای کندری
نظام الملک وریر شد. هنوز اینجا و آنجا کما می بودند که تحت حکم
سلطان نوین نمی آمدند چنانکه وی نخست کارا میر ختلان را ساخت
و سپس بسوی هرات شتافت. در آنجا قهر الملک پیغو شورش کرده بود
و میخواست قدرت را خود بدست گیرد. هرات محاصره گردید و پس
از جنگ سختی که شب و روز جاری بود فتح شد. الپ ارسلان جوان مردی
نمود و با عم خود سخت نگرفت و بیعت او را پذیرفت. سپس به روی راه

سفر را پیش گرفت تا به رسو بیعت کسان را حاصل کند و در شمال بلخ
کنار اموی بجنگ موسی ، میر تقانیان رفت چون الپ ارسلان بر تخت
سلطنت نشست و نظام الملك وزیر او شد در زندگی خو اجه عبدالله
انصاری مرحله نوبی آغار گردید.

پی‌کار با اهل بدعت

۴۶۲ - ۴۵۶ هـ

۱۰۷۰ - ۱۰۶۴ م

۱۳۷ - یکی از اولین کارهای نظام‌الملک فسخ فرمانها بود که وزیر ماسبق یعنی کندری در مقابل اشعریان صادر کرده بود. پس از این نام اشعریان از منابر به زشتی برده نشد و آنها نکه از دیار خود بیرون شده بودند بازگشته و به تدریس پرداختند. و بحیث آن اهل دین که بنا حق مشقت دیده اند عزت یافتند. چنین بود که ابوالقاسم قشیری و امام‌الحرمین پس از ده سال دوری به نیشاپور برگشتند. نظام‌الملک کار دیگری نیز کرده در ذی‌الحجه ۴۵۷ (نوامبر ۱۰۶۵ م) به اعمار مدرسه نظامیه بغداد پرداخت که در آن مذهب شافعی به اصول اشعری تدریس میشد. نظیر این مدارس در دیگر شهرها مانند بلخ، نیشاپور، هرات، اصفهان، بصره، مرو، آمل، موصل و غیره بنامند. آنها نکه چندی قبل مشقت دیده بودند استادان زمان شدند یعنی که دشمنان خواجه عبدالله انصاری سر بلند کردند. نخست به این تصور افتادند که نظام‌الملک حامی اصول اشعری است

و بنا برین کوشیدند توسط نظام الملک خواجه رامحکوم نمایندویا اینکه هیچ نباشد او را خموش سازند. مگر به این آرزوی خام نرسیدند.

۱۳۸ - دشمنان خواجه نهشت در پایان سال (۴۵۶-۴۶۴ م)

به این اقدام دست زدند. الپ ارسلان شورش قتلش را فرو نشانده و در مقابل بیزنطیان در آذربائیجان پیروزی یافت. سپس به اصفهان آمده بعد به کرمان و از آنجا به مرو رفت. هرات بر سر راه او بود. آن شافعیان و حنفیان که زیر نفوذ دشمنان خواجه بودند از این موقع استفاده کرده و از خواجه نزد نظام الملک چنان شکایت کردند که در حضور آن وزیر مناظره با وی واقع شود. از عقاید قاضی آنقدر مطمئن بودند که به پیروزی خود یقین یافته با کمال تکبر پیشنهاد کردند که اگر خواجه در مناظره غلبه کند ایشان پیر و او خواهند شد و با زهم اگر ایشان غلبه کند خواجه مکلف به تسلیم نخواهد شد اما مجبور خواهد گردید که در آیند. خموشی بگزیند و به مخالفت ایشان چیزی نگوید. خواجه چون در محضر وزیر آمد و از این شرایط مناظره اطلاع یافت به شور آمد و گفت: «من به واسطه آنچه در آستین دارم مناظره میکنم» نظام الملک پرسید: «در آستین چیست؟» خواجه بسوی آستین راست خود اشاره کرده پاسخ داد: «کتاب الله». سپس به سوی آستین چپ خود اشاره کرده و گفت: «وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم». و در آستین چپ او صحیحین (یعنی صحیح مسلم و صحیح بخاری) بود. این را گفت و به مخالفان خود نگاه افکند یعنی که: «بیارید چه دارید؟». ایشان خموش ماندند زیرا هیچکس توان آنرا نداشت که از روی قرآن و حدیث با وی مناظره کند سخن هما نجا ماند و کار به حکم قاضی نکشید و قاضی هم گویا از این اندوهگین نبود.

۱۳۹ - سلطان به معیت وزیر خود راه سفر را باز پیش گرفت. از هرات به مرو و از مرو به ماورالنهر و از اینجا به خوارزم رفته به مرو باز گشت. آیادر این فرصت در هرات چه واقع شد؟ خواجه عبدالله انصاری از اینکه بازار اشعریان باز گرم شد دلتنگ بود. ترقی حال ایشان برای شخص او آسیب ناک بود. چنانکه در اثر دسایس ایشان دوبار از شهر خود اخراج شده بود. همچنین ترقی حال اشعریان در نگاه خواجه برای دین اسلام پرخطر بود. بنابراین کمر را در خدمت دین که در خطر افتاده بود تنگتر بست و رسوخ دانش و قدرت خود را در مناظره تماماً بکار انداخت. مخالفان هراتی او حاضر نشدند که از روی قرآن و حدیث با وی مناظره کنند. بنابراین عزم کرد که در مجالس خود عقاید ایشا ترا مردانه وارد کند خصوصاً در آن مجالس تدریس که در مسجد جامع واقع میشد. وعده بیشتری مؤمنان بآن گوش میدادند. برای پی بردن به چگونگی سخنان او در مقابل دشمنان کافست کتاب «ذم الکلام و اهله» خوانده شود. این اثر که یکی از مبسوطترین آثار خواجه است. دو قسمت دارد و هر کدام را پانزده فصل است. در قسمت اول کتاب خواجه شرح میدهد که شیوه اهل کلام مخالف سنت پیامبر است. مانند سخنان پرمیج و مناظرات فلسفی و تفسیر قرآن خارج از راه سنت، مقابل قرار دادن تمقل یا حدیث نبوی، اجتهاد شخصی در راه تحقیق دین، معنی کردن قرآن به اساس دانش شخصی فراتر از معنی واضح و روشن آن، اعتبار دادن به سخنان اهل کتاب. خواجه در قسمت دوم این کتاب شرح میدهد که شیوه اهل کلام مخالف عقاید و کردار همه امامان بزرگ اسلام است. چنانکه حکایات و ملفوظات طبقات مختلف بزرگان را مثال

آورده است . در پایان کتاب چند فصلی دربارهٔ زیان و آسیبیکه
 از اهل کلام به اسلام میرسد و آسیبیکه از لطف علم از محضر ایشان
 به میان می آید سخن گفته . اگر چه اکثر کتاب در ذم معتزله و اشعریان
 است ، بعضی فصول بیشتر متوجه اشعریان میباشد . ایشان چاره نداشته‌اند
 زیرا خواجه عمداً از مناظرهٔ عقلانی بیزار بود و جز قرآن و سنت سخنی
 را بحیث دلیل نمی پذیرفت و دلیل نمی آورد . بنا برین اشعریان
 راهی جز استعداد از دولت نداشتند و به حامی خود نظام الملک رجوع
 کردند . وی در سال ۴۵۸ (۱۰۶۶ م) در مرو بود و رسیدن به او
 آسان بود . نمی دانیم که آیا بحضور وی وفدی فرستادند و یا اینکه
 به وی نامه ای نوشتند . بهر صورت تا توانستند احوال را بوی تیره
 نشان دادند . همان بود که وزیر فرمان اخراج خواجه را از هرات داد
 چنان به نظر میرسد که این کار او بیشتر برای آرام داشتن احوال
 هرات و حفظ نظام در آن شهر بوده و نه از روی هم عقیدگی به مخالفان
 خواجه . چنان امر صادر شد که خواجه عبدالله انصاری بسوی بلخ برود .
 ۱۴۰ - این مسافرت بسوی بلخ پر از رنج و محنت بود . خواجه را
 بزنجیر کردند و به اینگونه تا بلخ سفر کرد . نزد خود متصلی بود
 و اینگونه سفر اجزای هر نوپای خود می شمرد که با آن به خطا در زندگی
 قدم گذاشته باشد . چون به بلخ رسید بیاد آورد که یاری از روی
 غفلت پای خود را بر سجاده ای که خرقانی گسترده بود گذاشته بود .
 چنانکه خواهیم دید دشمنان او میخواستند او را در پناخ سنگسار کنند
 و اینکه از آن وارست به عقیدهٔ او از برکت روحانیت پشیرش خرقانی بود .
 در حالیکه خواجه با این همه ذلت پناه افتاد آنچه مایهٔ شادمانی
 بود سلوک تلامیذ و مریدان او بود و مردمان شهر که اکثر هواخواه او
 شده بودند و با این تلامیذ و مریدان همراهی نمودند و خواجه را بر اسپ

سوار نکردند بلکه برشانه و گردن خود بردند یعنی که برایش محملی ساختند و این محمل بر دوش چهار نفر می بود که بنوبت آنرا می برداشتنند و تا بلخ یعنی بیش از ده روز به این منوال سفر کردند. در شهر بلخ دشواریهای نوین رخ داد. نظام الملک به پسر خود جمال الملک که عامل بلخ بود در باره رسیدن خواجه نامه ای نوشته و شاید ذکر کرده بود که بر حال وی مراقب باشد. این خبر به مردم رسیده بود که اکثر معتزله متعصب بودند و برای تحقیر خواجه آه ادگی گرفتند. بعضی بر پام خود سنگریزه انباشته و دیگران بیرون شهر شتافتند. تازو در قافله حامل خصم خویش را ببینند. جمال الملک در میانه آمد و مردمان را خطاب کرد، از اینکه میخواهند دانشمندی را سنگسار کنند حجل نمود مردمان آرام شدند و خواجه گفتند که سخن بگوید. خواجه لب بر سخن برکشود و این آیت (آیت ۲۳ سوره زمر، جزء ۲۳) قرآن را بخواند «الله نزل احسن العذیث کتاباً متشابها...» یعنی «خداوند نیکوترین سخنان را نازل کرده و آن کتاب است که بعضی از آن با بعضی متشابه است از آن خداترسان را پوست به لرزه آید سپس پوستها و دلها را شان با ذکر خدا نرم شود. ایست راهیکه خداوند هرگز را خواهد بان رهبر شوند و آنرا که خداوند گمراه آفریده هرگز رهبر نیا بد»

سپس خواجه گفت: «همه مسلمانان اینرا میگویند بجز مردم غورچه، غرجهستان و فلان و تالقان و لعنت خداوند بر ایشان آن لامنتی که بر عا نو نمود و نصاری و یهود است» بگوئید آمین! گفتند.

«آمین یا اینگونه» اساس يك آیه قرآنی اتفاق صورت گرفت و درباره تفسیر آن نزاعی بالا نشد و این هم بالعن آن همسا یگان که معتزله بودند! خواجه از ذکر نام مردم بلخ که نیز اکثر معتزله بودند از روی حزم صرف نظر کرد زیرا می دانست که بیهوده گشته شدن توسط

آن انبوه عوام که جز سخن محرکان خود رانمی شنوند ، سودی ندارد. در بلخ خواجه بر مرقد پدر خود حاضر شد و دعا خواند و سپس بر مرقد مشایخ پدر خود رفت و در کو دکی از زبان پداز ایشان بسیار شنیده بود .

گویا خواجه کم و بیش مانند اهل بلخ بود و در باه خاطر ای داشت که تازه میشد. همه مردم بلخ معتزله نبودند و بعضی باو احترام بزرگ می گذاشتند . از انجمله ابو القاسم تمیمی که به دانش و جوانمردی نامدار و نیز بسیار توانگر و توانا بود خواجه را گرامی داشت . او را نظام الملك برای تدریس در مدرسه نظامیه بلخ گماشته بود . سبکی در طبقات می آرد که وی به خواجه عبدالله انصاری تحفه هائی که هزار دینار ارزنده بود تقدیم کرد .

۱۴۱- دوری خواجه عبدالله انصاری بسیار دوام نکرد و صوفی ای بنام شیخ معمر لبنائی شفاعت او را نمود .

چون خبر شد که نظام الملك فرمانی در باره تبعید پیر هرات فرستاده علی الفور حضور وزیر شتافته و عفو خواجه را خواست وزیر از او به خوشروئی پذیرائی کرد و سخن او را پذیرفت و نامه فرستاد که خواجه را به شهرش باز رسانند و چنانکه پیش از ختم سال ۴۵۸ (۱۰۶۶م) به هرات بازگشت .

۱۴۲- در آغاز سال ۴۵۹ الپ ارسلان که پسر خود ملک شاه را ولیعهد نامیده بود مفتوحات خود را میان مردان خانواده خود تقسیم کرده به کرمان شتافت تا شورش قارا ارسلان را فرو نشانند. در هرات توقف کرد و با سپاهیان خود در کناره شهر سرایرد. برافراشت . خواجه را یاران او گفتند تا به معترض نظام الملك رفته و از اینکه او را زود آزاد کرده عرض امتنان کند . همان بود که

پیر هر ات با خادم خود احمد ابن امير چه قلا نسی به سرا پرده
 وزير رفت . وزیر اورا بسیار عزیز داشت و در مجلس او اهل دین
 بسیار بودند . در بین حاضران بعضی شاه فعیان و حرفیان که تحت
 تأثیر دشمنان خواجه بودند نقشه طرح کردند تا آن مجلس وزیر
 برخلاف خواجه شود نقشه شان این بود . که یکی از ایشان از خواجه
 سوال بکند که وی هر چه جواب دهد یا بشروی نظام الملك ذلیل
 گردد و یا اینکه پیش روی شاه گردان بیچاره شود ، پس از سلام
 يك استاد شافعی که بعد تر در نظامیه بغداد تدریس نمود یعنی
 ابو القاسم علی دبوسی به خواجه گفت میخواهم از تو پرسشی بکنم
 گفت : « بگو » پرسید : « چرا ابوالحسین اشعری را لعن میگوئی ؟ »
 خواجه دانست که پیش پایش دامی گسترده اند و خاموش ماند . وزیر
 نگاه به زمین افکند و خوب دانست که خواجه چه پاسخ خواهد داد .
 خموشی دوام کرد . اهل مجلس در انتظار بودند . نظام الملك
 فرمود : « جوابش را بده » .

خواجه لب به پاسخ کشود و گفته : « اشعری را نمی شناسم . من
 کسی را لعن نمیگویم که اعتقاد برین نداشته باشد که خدای عزوجل
 در آسمان و قرآن در مصحف است و پیامبر زمان پیامبر است . »
 اینرا گفته برخواست و رخصت خواست و کسی را زهره آن نبود که
 سخنی گوید و او بر رفت . وزیر برد دبوسی و یا رانش عتاب کرده
 « دیدید که چه شد ؟ بما گفته بودند که وی درهرات چنین سخنها
 میگوید ، شما چنان کردید که آن سخنان اورا بگوتر خود شنیدیم .
 حیف است و اکنون چه باید کرد ؟ » . وزیر برای جبران این حادثه
 ناگوار کسی را در پی خواجه فرستاد تا شافته بهوی قبائی از جانب
 او هدیه دهد . خواجه هدیه را نپذیرفته زود از سرا پرده بیرون

رفت و به سوی شهر شتافت. دشمنان او یکبار دیگر بیچاره شدند. پس از این دانستند که برای اجرای مقاصد خود نباید از نظام الملك امیدی داشته باشند و باین پی بردند اینکه می‌بنداشتنند آن وزیر پشتیبان اصول اشعری است فکر خطا بوده. با اینهمه دست از زیان کاری نگذاشتند و چنانکه خواهیم دید آخرین خدعه خویش را به کار خواهند برد.

۱۴۳- سلطان اگرچه قارا ارسلان را مجبور به بیعت کرد مگر با او جوانمردانه رفتار داشته و سپس بسوی اصطغر حرکت کرد و آن حصار را فتح نمود. سپس بیماری نظام الملك سلطه خود را در ولایت فارس گسترده. پس ازین به خراسان برگشت. در آغاز ۶۲۴ (اخیر ۱۰۶۹ م) نامه از مکه به وی و اصل گردید که در آن خبر داده بودند نام او در حجاز در خطبه آدینه ذکر میشود. سلطان از هرات میگذشت. دشمنان خواجه عبدالله انصاری دست به آخرین حربه زدند و اینبار به وزیر نه بلکه به سلطان رجوع نمودند. سلطان فقیه نبود و بنا برین لازم افتاد که در باره خواجه الزام بزرگتر از الزامهای سابق وارد کنند. یکی از الزامهای سابق آن بوده که خواجه خداوند را به صفات آدمی مجسم میسازد. دشمنان خواجه به این فکر افتادند که این بار خصم خویش را بت پرست معرفی کنند. چون روز معین فرا رسید گروهی از ایشان به خانه خواجه رفتند. پس از سلام گفتند: «سلطان رسیده است و ما عزم کرده ایم که برویم او را سلام کنیم اینک خواستیم که نخست به سلام شیخ الامام آغاز کرده و سپس آنجا رویم» حقیقت آن بود که آمدنشان نزد خواجه از روی ادب نه بلکه بمقصد دسیسه ای بود. هنگامیکه

خواجه با آن گروه سخن میگفت یکی از ایشان مخفیانه بت کوچکی
 رازیر سجاده او نهفت ، و خواجه آگاه نشد. آن گروه رحمت
 خواستند و خواجه به حجره خود برگشت . مغالفا ن نزد سلطان
 رسید . و از خواجه شکایت و چنین دادخواهی کردند « او پروردگار
 را به صورت آدمی مجسم میسازد و در محراب خود بتی را گذاشته
 و میگوید خداوند عزوجل بصورت آن بت است . کاش سلطان
 اکنون کسی را بفرستد تا آن صنم را از سجده گاه او بیارد .
 الپ ارسلان را این سخن باور آمد و چند نفر را فرستاد . ایشان
 مخفیانه به خانقا پیرو هرات رفته به زودی آن بت خرد را یافته
 و نزد سلطان آوردند . سلطان به خشم شد و خواجه را فراخواند . وی بشگفت
 افتان و دانست چرا آن گروه آنجا چنان گرد سلطان جمع آمده اند
 و سلطان چرا بتی پیش رو دارد و در خشم است . الپ ارسلان
 به شدت پرسید « این چیست؟ » خواجه گفت « این بتی است ساخته
 از مس پسان لعبتی... » گفت « من از تو سواهی دیگری کردم ! »
 خواجه پرسید « پس سلطان از من چه میپرسید؟ » سلطان گفت «
 این گروه میگویند تو این بت را می پرستی و می گوئی خداوند عزوجل
 بصورت آن است . خواجه به کمال صولت فریاد کرد ؛ « چه بهتان
 بزرگی » الپ ارسلان از لهجه صادقانه و باوقار پیرو هرات دریافت
 که بروی تهمت بسته بودند . فرمان داد که خواجه را به عزت به خانقا
 اش رسانند . به آن گروه گفت که بروی حقیقت کار را بگویند
 ورنه ایشان را به سختی سزا خواهد داد . ایشان گفتند « ما در
 دست این مردم و از غلبه او درنگاه مردمان سخت بیچاره شده ایم
 و خواستیم به این گونه شر او را دفع کنیم .
 ازین برمی آید که خواجه بین هراتیان رسوخ بزرگ داشت

الپارسلان برای مجازات آن گروه از هریک ایشان عهد کتبی گرفت که جریمه بزرگی به خزانه بپردازند و به این ذلت از دیگر مجازات سلطان جان به سلامت بردند. این واقعه موجب عبرت دشمنان خواجه شد و پس از این پیر هرات بیست سال بآرامی زیست.

از بن روی دادها اندکی گذشته بود یعنی در سال ۴۶۲ (۱۰۷۰ م) پیروزی خواجه عبدالله انصاری به نیکوئی تجلیل یافت. خلیفه بغداد القائم بامر الله برای عزت اوقبائی تحفه فرستاد.

رهاوی مینویسد که این اقدام خلیفه در اثر تذکر نظام الملك بوده که در این زمان میخواست رعایت خود را از اهل سنت اظهار کند. بنا برین سلوک وزیر در مقابل خواجه عبدالله انصاری مطابق آرزوی یاران او بود.

بر اوج بزرگی

۴۷۳-۴۶۲ هجری

۱۰۸۱-۱۰۷۰ مسیحی

۱۴۵- خواجه عبدالله انصاری پس از هفتاد و نهمین سال در سمنان درگذشت. او چند بار در قیام بر ضد او تا کام شدند. کینه ایشان اندک نه بلکه زیاد تر گردیده بود. مگر ناگزیر گردیده بودند که دیگر قیامی نکنند و دسیسه‌هایی نسازند زیرا از خشم مردمان شهر که شیفته خواجه شده و او را پیر خویش می‌شمردند می‌هراسیدند. خواجه عبدالله انصاری از مایشهای گوناگون را دیده در ارشاد و وعظ تاجر به اعظم یافته بود. ارباب قدرت پشیمان او شده و ارادت مند آن او بیشتر گردیده بودند و گویا خواجه در اوج بزرگی و استادی خود رسیده بود.

۱۴۶- طی این دوره که بر آن نظر می‌افکنیم حوادث مهم رو داده. الپ ارسلان پیر وزیرهای پی در پی یافت و حتی شهنشاه بیزانسی را در سال ۴۶۳ (۱۰۷۱ م) اسیر گرفت. سلطان در ماورالنهر کشته شد و پسرش ملک‌شاه بر تخت نشست (۱۰ ربیع الاول

۴۶۵-۳ دسامبر ۱۰۷۲ م) القائم یا مرابه نیز از جهان چشم پوشید و پس از او المقتدی خلیفه بغداد گردید (شعبان ۴۶۷ اخیر اپریل ۱۰۷۵ م) بالاخره اینکه در شهر بغداد حنبلیان و اشعریان با هم در آویختند و در اختلاف شورش ها واقع شد .

بهر صورت این وقایع دوران شهر هرات رود امرگک الپ ارسلان و بر تخت نشستن سلطان هژده ساله بجای او مقام نظام الملک را استوارتر کرد و زمام امور شهتشا همی در کف او ماند. بنا برین در سیاست عمومی تغییری واقع نشد و سلوک با مذاهب و عقائد مانند زمان پیش باقی ماند .

۱۴۷- بررسی در تاریخ هرات نشان میدهد که درین ده سال حادثه مهمی رونداد. همچنین بررسی در زندگی خواجه نشان می دهد که در این چند سال سانه بزرگی واقع نگردیده بنا برین برای تحقیق درباره این دوره تذکر رویداد ها سال بسال لازم نیست بلکه اوضاع نسبتاً ثابت را باید تحقیق کرد. آیا درین دوره پیر هرات چگونه میزیست؟ بچه کار می پرداخت؟ به اطرافیان خود چه سروکار داشت؟ بگوئیم که درین فصل باین سوالات جواب دهیم .

۱۴۸- چنانکه دیدیم اینکه پیر هرات مدتی از خلل اندازی دشمنان فارغ بود نتیجه سلوک نظام الملک در باره او بود. بهتر است چگونگی روابط بین این دو کس را اندکی توضیح دهیم نظام الملک بصوفیان احترام بزرگ میداشت و این قسماً بسبب سلوک نیک او با پیر هرات هنگام ملاقاتها با او بوده اما کلید حقیقت موضوع را در یا سغی می یابیم که آن وزیر به ابواسحاق شیرازی استاد مد رسه نظامیه بغداد نوشت. ابواسحاق شیرازی نامه ای

به نظام الملك در باره زرد و خورد حنبلیان و اشعریان بغداد فرستاد بود. نص پاسخ نظام الملك را ابن جوزی در «المنتظم فی التاریخ» چنین آورده :

« نامه ات با شرح درازی که داده بودی رسید . سیاست سلطان و حکم عدل ایجاب این نمیکند که بیکی از مذاهب میل داشته باشد و بدیگری نه . کار ما تأیید سنت است و نه تشدید فتنه !»

مقصود ما از بنای این مدرسه جز صیانت اهل علم و مصلحت کار نبوده و هرگز مراد ما اختلاف و تفریق نیست و اگر کارها در این باره برخلاف اراده ما رخ دهد آنگاه مقدمتر از اینکه در این مدرسه بسته شود کاری نخواهد بود .

ممکن نیست که بمردم بغداد و نواحی آن چنان بیانی بشود که ایشا ترا از آنچه عادت ایشان بوده دور و بیجا سازد . در آنجا مذهب ابن عبد الله احمد بن حنبل رحمه الله علیه غلبه دارد که محل او بین ائمه معروف و قدر او درست معلوم است . چنانکه بما خبر رسیده سبب تازه شدن شورش ها این بود که در باره مسأله ای از اصول از ابو نصر قشیری پرسشی کردند و او بایشان پاسخی داد برخلاف آنچه مردم از روی معتقدات خود میدانستند .

و شیخ الامام ابو اسحاق (که خداوند او را توفیق بخشد) مردی است صافدل ؛ هر سخنی را به آسانی پذیرد و هر چه را بوی بگویند درست شمارد و دانستیم که به سهولت جذب شود . چنانکه نامه های او بما دلیل آنست :
«والسلام»

۱۴۹ - همان بود که مطابق آنچه درین نامه وزیر گفته شده
تدابیر جدی اتخاذ شد چنانکه ابونصر قشیری را به اصفهان خواستند
و از آنجا به نیشابور فرستاده شده یعنی که يك فقیه بز رگه شافعی
معزول گردید .

خلاصه اینکه نظام الملك همه امور را از روی سیاست حل و فصل
میکرد. مراد او این بود که دولت آرام و ثابت بماند . بفکر
او نباشدن مدارس نظامیه به مقصد غلبه عقیده خاص یعنی مذهب شافعی
و اصول اشعری نبود . وی خواهان تقویت طریق سنت بود و چنان
مدرسه بنا کرد که بتواند امور آنها را به حسب دلخواه اداره کند ،
نزد او نشر مذهب شافعی مطابق اصول اشعری و سیله ای بود و نه
مراد . اگر درجائی اینکار دشوار میبود و موجب شورش مردمان
میکردید بدون تردد از آن صرف نظر میکرد و مذهب و عقیده عده
غالب مردمان آنجا پشتیبانی میکرد . میدانست که در بغداد باید
مذهب حنبلی را رعایت کرد و در هرات باید وجود خواجه عبدالله
انصاری را تحمل نمود و حتی باید او را عزت داشت زیرا مردم پیرو
او هستند و باینصورت از شورش مردمان میتوان جلوگیری کرد
و ایشان رامطیع نمود . اینکه گروهی از شافعیان اینکار را نمی
پسندیدند و خواجه عبدالله انصاری را به میدان پیکار میآوردند
موجب آن نبود که وزیر از ایشان پشتیبانی کند بلکه ایشان را
به خاموشی و امیداشت و اکنون میتوانیم باین پی بریم هنگامیکه
خواجه عبدالله انصاری نزد وزیر حاضر شد چرا او خواجه را عزت
داشت و چرا نزد خلیفه رجوع کرد و طلب کرد که خلیفه به پیر
هرات قبای عزت بفرستد .

۱۵۰ - آیا خواجه عبدالله انصاری مقابل این سلوک وزیر
چه شیوه در پیش گرفت ؟ طریقه خواجه چنان بود که ازار کان

ثروت هر کسی میبود کماره میگرفته رفتار او با نظام لملک نیز بر همین گونه بود. چنانکه دیدیم نظام الملک عطیه ای با او فرستاده بود تا در باره آن حادثه ناگوار مناظره با مخالفان در حضور او داشته باشد و خواهد و خواه آن عطیه را نپذیرفته بود. مقصد خواه چه آن بود که از هر تعلق آزاد باشد. اما از جانب دیگر بپیر هرات از سلوک وزیر هنگام مقابله او با دشمنانش و از حمایت جمال الملک در بلخ و از اینکه وزیر نوره تبعید او را در سال ۴۵۸ کو تاه کرد ممنون بود و چنانکه دیدیم پس از بازگشت بشهر خود بخوشی پذیرفته بود. برای عرض سلام به سرپرده وزیر رود. باخرزی دوبیت خواجهدرا بزبان عربی در ستایش نظام الملک آورده و آن دوبیت در طبقات خنامه نیز آمده است و ترجمه آن اینست :

« به یمن جاه تو ستم دیده داد رسی یافت و به عون تو دادگستر عمارت عدل را برافراشت. پیش از تو نام این و آن وزیر رامی ستودند مگر چون تو آمدی هر کسب ستایش وزارت میکنند (و نه ستایش نام کسی را) ».
 میدانیم که پیر هرات را عادت نبوده احدی را مدح و ثنا گوید و بنا برین این سخنان او ارزش بزرگ دارد زیرا خواه آنچه در تل داشت بزبان میآورد. گو یا در آغاز شعر اشاره بسلوک نظام الملک درباره خودش یعنی دادرسی به ستم دیده کرده. خواه به نظام الملک قضایح نیز نوشته که بچندین عبارت درج شده و بما رسیده است و آغاز آنرا بر سبیل نمونه می آوریم :

« یا نظام! در رعایت دلها کوش! و عذر نبوش! و عیب مردمان ببوش! و دین بدتیا مفروش! »

۱۵۱ - پیر هرات از جانب ارکان دولت فارغ البال گردید.

آیا زندگی او بر چه منوال بود؟ در بیست سال اخیر از بینوایی نجات یافته بود و جای ناتوانی را آهسته آهسته نعمت و برکت گرفته بود. درین باره خود کاری نکرده بود زیرا هرگز عادت نداشت از فقر خود به کسی سخن گوید و ازین عادت خود فخر میکرد جامی در نفعات از زبان او چنین می آورد:

«... هرگز در همه عمر خود الله تعالی مرا نیم روز در طلب دنیا ندیده. و اکنون بر من میگشایند اما مرا از آنچه میدهند اگر نپذیرم کافر باشم و اگر آنرا بر دل من هیچ قدر و خطر باشد کافر باشم. تا با آنوقت که از آن ترسم و بایست آن از من نبردند آنرا بر من نگشایند و اگر ملك سلیمان باشد مرا از آنچه هر چیز که من دیده بودم و مرا خوش آمده بود و بایسته و بروز کار بچشم و دل من گذشته بود! آن مرا نقد میکنند که میگویم، این آنست که فلان وقت دیده بودم و بر دل من گذشته بود آنوقت که مرا بایست آن بودند او اکنون ندیده ام».

عملاً چنان بودیک که سالانه یاد و بار مخلصان و پیامر یدان بوی تحفه می آوردند و باینگونه هزاران دینار و جامه و زیور انباشته میشد. وی پیش روی همه به صرف و تقسیم آن می پرداخت و مصرف سالانه خود و شاگردان را جدا میکرد. به نانوای بقال و قصاب زر میداد و باقی زر را همه ساله بفراخی پخش میرساند. زکوة را می گزارد و خیرات میداد چنانکه باری لباس خود راه بگدا می داد در حالیکه به مجلس تدریس میرفت.

پس پیر هرات در فراخی و نعمت میزیست مگر حبه ای نزد

خود ذخیره نمیکرد و همه آنچه را وقت بوقت بدست می آورد
به انواع صورت بدیگران میداد.

۱۵۲ - خواجه عبدالله انصاری در خانقاهی میزیست که در آن
حجره‌ها زیاد و مسجد کوچکی بود و یک دالان کلان مشترك داشت
و شاید همان خانقاه شیخ عمودنوس و پشتیبانی زمان جوانی او بود.
جامه و خوراک او از جامه و خوراک شاگردانش فرقی نداشت
همه مرقع میپوشیدند و یکجا به طعام میبرد داختمند. رساله ای بنام
«معتصر فی آداب صوفیه و السالکین لطریق الحق» بزبان پارسی
از وی مانده است که در آن آداب نشست و برخاست مطابق قرآن
وسنت ذکر یافته. خواجه درین حلقه مخلصان آنچه را در مجالس
خود تدریس میکرد تکمیل میبخشیده و در همان جا کردار و گفتار
صوفیان بزرگت را بزبان بیان می کرد. طبقات الصوفیه
عبد الرحمن سلمی را اساس تدریس قرار داده مگر بسیار پایند
نص و ترتیب آن نبود و در هر جا معلومات و ذکر عقیده خود را بر گفتار
سلمی می افزود گاهی هم بیان دیگری را پیش می آورد، اشعاری را
میخواند که بعضی از آن از خودش بود.

و اگر مریدان را شعری بیاد می آمد عنان سخن را بایشان میداد
تا آن شعر را بخوانند. آنچه درین مجالس توسط شاگردان در قید قام
آمده بنام «طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری» مشهور است.
چهار قرن پس از خواجه عبدالله هروی، در شهر هرات مولانا عبدالرحمن
جامی «طبقات الصوفیه» را بزبان ساده نوشته و بر آن ذکر حال
دیگر صوفیه را افزوده است و آن کتاب معروف «نفحات الانس» است
که در نجا بارها پان رجوع کرده ایم. در همین مجالس مریدان از زبان

اومناجات اور اگہ اکنون معروف است بخاطر سپرده و بہ تحریر آورده اند کہ سجع کلام و کمال معنی آن دلیل بزرگم سفنوری و قوت روحانی پیر هرات است .

۱۵۳ - درباره آنانکہ در نزدیکی پیر هرات درین دورہ زندگی اومی زیستند اخبار کافی بدست نداریم . نام سہ نفر قابل ذکر بہ نظر میرسد :

حافظ ابوالخیر عبداللہ ابن مرزوق غلام آزاد شدہ پیر هرات ہونہ در سال ۴۴۱ (۱۰۵۰ - ۱۰۴۹) شاید در هرات دیدہ بہ جہان کشودہ بود . جوان را ستکار و سزاوار اعماد کامل بود . در آغاز زندگی از نعمت شنوائی محروم شدہ ، و دوبہ انوام سالہا این نقص او بزرگتر می شد و باین ہم محدث خوب گردید .

۱۵۴ - ابو نصر موتمن ساجی اصلاً از عراق ہو و در دیر العقول بین راہ واسط و دہانند جلدہ در سال ۴۴۷ (۱۰۵۶ - ۱۰۵۵) مسیحی ہدفیا آمد . بود . حدیث رادر بغداد و شامات خواندہ بسود و مدتی در بیت المقدس اقامت داشت و - پس در اصفہان و نیشاپور تحصیل کردہ بود . شیفتہ خواجہ شد و در حدود دہ سال در هرات ہونو بخصوص ذم الکلام را تحصیل کردہ آنچه را از زبان اسنادنوشتہ بود بوی باز خواند . ساجی در سلسلہ اسناد احادیث نقص چند یافتہ آترا بہ پیر هرات گفت و شاید در این زمان حافظہ پیر هرات اندکی ناتوان شدہ بود و فہرست آن نام های بشمار را سرتاپا نگاہ نمیداشت .

پیر هرات قوت آن شاگرد جوان رادر تحصیل حدیث بہیاری قدر میکرد و ساجی از این شاہمان میشد . از جانب دیگر در زندگی جہان برخود سخت میگرفت و محرومیتها را تحمل میکرد .

۱۵۵ - سومین مرید پیرهرات که باید در اینجا از وی سخن گوئیم

حافظ محمد ابن طاهر مقدسی بوده این مرد عجیب در باره زندگی پیر
هرات مطالب مهم بما واگذاشته . اصل او از بیت المقدس بود و چون
نهمین بار در سال ۴۶۵ (۱۰۶۳) خواجهر را دید ، نوازده ساله بود .
هفت سال شاگرد او بود سپس در طلب حدیث بسوی بغداد رفت و همه
زندگی در پی حدیث جهان گردی کرد تا به محضر محدثان رسید .
همیشه پیاده راه میرفت و پشتاره کتب برنوش میداشت . هرگز سوال
نمی کرد و از خداوند رزق می جست . میتوانست در شب باروز تا صد کیلومتر
پیاده رود . برای طلب حدیث در بیت المقدس ، بغداد ، مکه ، دمشق ، حلب
جزیره ، اصفهان ، نیشاپور ، هرات ، بودشنج ، سرخس ، ری ، شیراز ، بصره
و غیره بوده همچنانکه در طلب حدیث کوشید در نوشتن آن نیز مجاهدت
ورزید .

هفت بار صحیحین و سنن ابوداؤد و ده بار سنن ابن ماجه را بقلم
نوشته . این محدث صوفی ملامتی بود . به جماع شوق داشت . از پس
آزادمتش بود در درستی تلفظ ، تجوید و صرف و نحو توجه نداشت و در قرائت
بجای یک حرف دیگر را بر زبان می آورد و پیرهرات را حوصله
بسر میرسید و لاجول میخواند .

۱۵۶ - بر علاوه نام این سه نفر باید از حافظ ابو محمد عبدالله
سمرقندی ذکر کنیم که در سال ۴۴۴ (۱۰۵۳ - ۱۰۵۲) در دمشق
بجهان آمده . محدث بود و مدتی شاگردی پیرهرات را کرد . نظام الملک
اورا به وکالت خود به مجلس تدریس بزرگان میفرستاد زیرا شوق
حضور در مجالس ایشانرا داشت و فرصت نمی یافت .
پنا برین اطرافیان پیرهرات مردمان مختلف و اکثر جوانان

شایق طلب علم بودند. همه ایشان مانند خانواده ای شده بودند. بایک دیگر درس خوی و فکر تفاوتها و اختلافها داشتند مگر چون همه پیر خود را دوست میداشتند، متفق بودند.

۱۵۷- خواجہ عبداللہ انصاری ہمہ زندگی خود را در چہار دیوار خانقاہ نمی گذشتا ند. گاہی برای دیدن نوس تان بیرون میشدو بہ خصوص بہ مسجد جامع میرفت زیر اچنانکہ گفتیم در آن زمان کہ قاضی حنفی صاعدا بن سیار پراش یک منبر تدریس داده بود بر صدر آن مجلس تدریس می نشست. پیر ہرات نخست در خانقاہ جامعہ مرقع را از تن میکشیدو قبای مرصع در بر میکردو اسپ نمین را کہ بالہای دراز داشت سوار میشدو بہ کمال د پد بہ براہمی افتاد. آیا چرا چنین بہ حشمت و تجمل می پرداخت؟ خود او دلیل آنرا میگوید:

«اینکا روا میکنم تا دین عزت یابد و دشمنان دین عزت و تجمل مرا دیدہ حسرت برندو عزت اسلام را دیدہ بسوی اسلام رغبت کنند»

چون بہ مسجد جامع میرسیدشاگردان و مریدان زیاد چشم براہ او میبودند. بر کرسی بزرگ کہ اندک بلند بود جلوس میکرد. مردم نور اثور او بر زمین می نشستند وی بہ تفہیم قرآن کہ سی سال پیش یعنی پس از عودت از تبعید اول خود آغاز کردہ بودہ ادامہ میداد.

۱۵۸- دربارهٔ این دورہ زندگی پیر ہرات کہ اکنون از آن سخن میگوئیم این رجب از کلام کتبی در طبقات حنا بلہ آورده است تفسیر قرآن آہستہ آہستہ بسورہ ۲۴ یعنی بسورہ نور نزدیک میشدہ تفسیر سورہ نور در ضال ۴۷۳ (۱۰۸۱- ۱۰۸۰) واقع شد. در ضمن تفسیر آن مطالب ہم تدریس میشد. تنها تفسیر این آیہ کریمہ سہ صد و شصت مجلس

فراگرفت «ان الذین سبقت لهم منّا الحسنی اولئک عنها مبعودون»
یعنی آنانکه پیشتره ایشان را از ما نیکوئی رسیده از آن (یعنی از آتش
دوزخ) دور خواهند بود. (آیه ۱۰۱ - سوره انبیاء جز ۱۷) اینک پیرو
هر آیت در تفسیر این آیت مجالس زیاد را گذاشته اند
نشانه آنست که در این دور زنگی خود .../...

در باره طریقت مشاهدات نوین مینمود. میدانیم هنگامیکه در
رندان بوشنج بود مقام محبت را در ما زلیکه سالک می پیماید بسیار
بزرگ شناخته بود. مگر درین دوره مقام مهم را بیش از پیش به توحید
میداد. که در محبت سر رشته گویا بدست آدمی بود و این خیالی بیش
نیست زیرا کار بدست پروردگار و احد است. باید ملتفت گردید که
این تحول در طرز تدریس خواجه عبدالله انصاری یکبار دیگر پس
از یک دوره تبعید واقع گردیده چنان تبعید که ضمن آن خاطره
خرقانی بشدت بیاد او آمد. این تحول موجب تغییری در طریقه تدریس
او نگردید یعنی که احادیث نبوی را ذکر میکرد و هیچ حدیث را بدون
ذکر رشته اسناد آن بزبان نمی آورد و در بار صحت آن سخن میگفت
و باینکه آن حدیث را بصورتی غیر از معنای صحیح آن تفسیر کنند اظهار
مخالفت میکرد. از حنبلی بودن خود ذکر میداشت چنانکه ابن طاهر
مقدسی از زبان او اینرا به شعر تازی شنید و نوشته :

«تازنده ام حنبلی باشم و چون بمیرم مردمان را وصیت

کنم که حنبلی شوند ...»

۱۵۹ - پیر هرات به نوشتن میل نداشت بلکه ناطق و مدرس بود.

مجالس تدریس او اثر و کتاب او بود و از همانجا آواز او به رسومیرفت
و از همانجا به مخالفان حمله میکرد. درین مجالس همه توان و دانش
خود را بکار میبرد و ازین مستشرفون میگفت :

(۱۲۶)

«آنکه مجلس و تذکیر مرا ندیده و مراد شما میدهد»
حلال او باد!»

یعنی که خواجه عبدالله انصاری آنگاه در کمال بزرگی خود
میبود که بر مجلس تدریس و ارشاد می نشست.
۱۶۰ - مردم هرات روز بروز بیشتر شیفته خواجه میشدند. هر کسی
فرمانبر او بود و چنانکه ذهبی در «سیر» گرفته به پیر هرات مردم بیشتر
وقع میگذاشتند که سلطان را. به همشهریان خود بعضی عادات نیکو را
در عبادات آموخت مانند تکبیر گفتن پیش از نماز با مداد، ادای نماز
های پنجگانه در آغاز وقت آن ادای نماز سنت، رعایت آداب و آوردن
کلمه عبودر نام کودکان. چنانکه یکی از فرزندان خود را عبدا لهادی
نامید ...

۱۶۱ - در حالیکه مردم عوام هرات پیرو و شیفته خواجه بودند
آیا توانگران با وی چه سلوک میکردند؟ حیف آنکه در این باره اخبار زیاد
پدست نداریم. در جمله از کان دولت کسی در این نوبه مخالف پیر
هرات نبود.

او خود نیز تا میتوانست کمتر با ایشان سروکار میداشت و ایشان
نیز بکار او دخالت نمی کردند و باینگونه در سلوک خویش با او مانند
نظام الملك بودند. پیر هرات در جمله اعیان مریدان زیاد داشت،
و اینکه سالانه بوی زر بسیار میرسید نشانه آنست که در جمله از آتمةندان
توانگران نیز بودند. در جمله اهل دین، پیر هرات دوستان مخلص
داشت و یکی آن جمله قاضی حنفی صاعد ابن سیار بود.

۱۶۲ - شاید با قاضی شافعی ابو عامر از دی نو، قاضی ابو منصور
که یکی از نخستین استادان کودکی او بود نیز سروکار نیکو داشت.

ابو منصور چهار سال خرد تر از خواجه عبدالله انصاری بود در مجلس
ابو منصور از وی و هراچی همدرس او بود. معلوم میشود که نظام الملک
پار سائی او را و تمسک او را به شرع و میانہ روی او را در مجایل اعتقاد
می پسندید. ابو عامر و پیر هرات در یک سال از جهان رحلت کردند
و بعضی شاگردان مشترک داشتند مانند موتمن ساجی، ابن طاهر
مقدسی، عبدالملک کرخی و غیره.

از این برمی آید که ابو عامر پیرو اصول اشعری نبود و رنه
پیر هرات هرگز تحمل نمی کرد که عزیز ترین شاگرد دانش او را
«اهل بدعت» حدیث آموزند.

۱۶۳ -- درباره چگونگی سرو کار داشتن پیر هرات با امام
ابوبکر محمد ابن علی الشاشی چیزی نمی دانیم. او را نظام الملک
از غزنه به هرات خوانده بود تا در مدرسه نظامیه هرات فقه شافعی تدریس کند.
۱۶۴ -- در شهر هرات خواجه عبدالله انصاری دشمنان نیز داشت
که مجبور به خاموشی بودند. چون پیر هرات بسیار پار سا بود حتی
دشمنان او نیز بوی احترام می گذاشتند. نام هیچ کدام از دشمنان پیر هرات
در تاریخ درج نشده و از این برمی آید که هیچ کدام نامدار نبود.
اینکه نظام الملک کسی را از غزنین برای تدریس در مدرسه نظامیه طلب
کرد نشانه آنست که بین شاقعیان هرات هیچ یک سزاوار استادی نبود.
اینکه در زمان گذشتن الپ ارسلان از هرات بتی را زیر سجاده
خواجه نهفتند نشانه آنست که دشمنان او اکثر از راستی بهره نداشتند.
۱۶۵ -- درباره اهل دین سخن گفتیم. درباره اهل قلم و شعرای هرات
در آن زمان اخبار زیاد بدست نداریم.
باخرزی نام چند شاعر و نمونه شعر ایشان را که اکثر در مدح

نظام الملك بوده آورده است دربارهٔ سروکار ایشان با پیر هرات خبری بدست نداریم .

۱۶۶- از یکدسته مردمان که با پیر هرات گاهی مخالف افتادند تا کنون سخنان گفته ایم و آن اهل حکمت و فلسفه است. یکی از ایشان میمون ابن نجیب واسطی است که شاگرد بوعلی سینا بود. به نجوم و طبابت اشتغال داشت و از مردمان کناره میزیست و با تواترگران و اهل قدرت سروکارند. اشتهار بجدی که شرف الدین ظهیر الملك بیهقی او را بزور پاهیان ترک خویش حاضر کرد تا احوال او را از روی نجوم دریابد. چنان به نظر میرسد که پیر هرات خاموشی و کناره جوئی او را دیده با وی مخالف نیفتاده باشد.

۱۶۷- فیلسوف دیگر که آنوقت در هرات میزیست ادیب اسماعیل بود. وی تلمیذ فارابی بود و طبع شعر نیز داشت نظامی عروضی سمرقندی در مقاله چهارم چهارم مقاله خویش میآورد که «اسباب و معاش او از دخیل طبیعی بود...»

«پاری علاج سکنه کرد و آن مردمان عجیب داشتند»
عروضی سمرقندی این حکایت را در چهارم مقاله آورده :

«شیخ الاسلام عبد الله انصاری قدس الله سره با این خواجه تعصب کردی و بارها قصد او کرد و کتب او بسوخت. و این تعصبی بود دینی، که هر ویان درو اعتقاد کرده بودند که او مرده زنده میکند و آن اعتقاد عوام رازیان میداشت. مگر شیخ بیمار شد و در میان مرض فواق پدید آمد و هر چند اطباء علاج کردند سود نداشت. نا امید شدند. آخر بعد از ناامیدی قارور شیخ بدو فرستادند و از او علاج خواستند بر نام غیری خواجه

اسمعیل چون قار و ره نگرید گفت این آب فلان است،
وقوا قش پدید آمد هاست و در آن عاجز شده است او را
بگوئید، يك استا ریوست هفت رسته بایک استار شکر
عسکری بگویند و او را دهند تا باز رهد و بگوئید که علم
بیا بد آمد و خت و کتاب نیاید سوخت . پس از این دو چیز
سغو فی ساختند و بیمار بخورد و حالی فوق بنشست
و بیمار بر آسود .»

مردان بدون اجازه پیر هرات بان طیب مراجع کرده بودند و معلوم
نیست جرئت آن کرده باشند که پیام او را به پیر خویش رسانده باشند یا نه .

۱۶۸ - همه دوستان و دشمنان خواجه که از ایشان سخن گفتیم مردان
بودند . ناید از زنی ذکر کنیم : ام الفضل بنت عبدالصمد بنام بی بی
حرثیه که تقریباً سی سال سالخورده تر از خواجه بود . معرفت او در
در حدیث مشهور بود در « مجالس العشاق » آمده است که وی نخستین
کسی بود که خواجه عبد الله انصاری را از خرقائی سخن گفت
و باینگونه درزندگی خواجه تأثیری وارد کرده .

۱۶۹ - این بود که یکی پیر هرات در اوج زمان ارشاد او . اگر چه محض
در شهر خود تدریس میکرد مگر آوازه نام او به هر سو رسیده بود .
حنیلی دیگر که او نیز مخالف اهل بدعت بود یعنی عبدالرحمن ابن
مندی با وی مکاتبه داشت . عبدالرحمن در شوال ۱۴۷۰ پریل - می
۱۰۷۸) در اصفهان وفات یافت .

هر دو همنظر نبودند و حتی یاری پیر هرات گفته بود که این
مندی به اسلام فائده نه بلکه آسیب رسانده . ابن رجب میگوید
که درین مورد باید مزاج و خوی پیر هرات را بخاطر آورد که اگر کسی
اندک به خشم میشد چنین سخنان میگفت :

سال‌های واپسین

۴۸۱-۴۷۳ هـ

۱۰۸۹-۱۰۸۱ م

۱۷۰- در سال ۴۷۳ (۱۰۸۱-۱۰۸۰) پیرمهرات را چنان محنتی رسید که در همه زندگی، او نرسیده بود و آن اینکه نابینا شد این عمره شب زنده داری‌های او در کودکی در روشنائی خفیف بود که این نابینائی هنگام تفسیر این کلمات واقع گردید: «یکادسنا برقه بذهب بالابصار» (از آیه ۴۴ - سوره نور جزء ۱۸) یعنی «برق آن روشنائی چشمان را می‌برد...» پیرمهرات پس از این واقعه از تدریس دست نگرفت بلکه بیشتر محنت را پذیرفت چنانکه این دوره سال‌خوردگی او پرثمرترین دوره زندگانی طویل او بوده . پس ازین حدیث و شرح طریقت و اشعار به شاگردان املا میگفت و ایشان از زبان اومی نوشتند و باز برایش می‌خواندند تا اگر جائی خطا واقع شده باشد آنرا درست کنند .

۱۷۱- درباره آن کسان که درین دوره و ایسین زندگی پیر
هرات نزد او بودند اخباری بدست داریم : خادم او ابوالوقت
عبدالاول سجزی در سال ۴۷۳ یا نوزده سال داشت . نیکو منش متواضع
فداکار بود و طلب حدیث میکرد و مانند پیر خود روزی صوفی و محدث
نامدار شد

در جوانی او نوجوان دیگری که چهار سال کوچکتر بود ابوالفتح
عبدا لملک که خیلی به عبادات بسیار متمسک بود و در نوشتن نسخه
های کتب و ملفوظات همت میکرد داشت . مانند پیر خود به کتاب جامع
ترمذی دل بسته بود و یک نسخه آنرا به قلم خود نوشته به مسجد جامع
هرات هدیه داد . کتاب « علل المقامات » را که از آخرین ثمرات
تدریس پیر هرات است او از زبان استاد به تحریر آورده .

ابوجعفر محمد صدیق لالی هنوز کودک بود مگر از زبان پیر هرات حدیث
می نوشت . موجود بودن او در خانقاه در اطراف پیر هرات روزگار
کودکی او را مجسم میکرد که در مدرسه قاضی ابو منصور از وی
و جابودی آزمائی که خود نه ساله بوده حدیث می آموخت . صدیق لالی
شعری از زبان پیر هرات در ستایش مذهب امام حنبل یاد داشته
و آنرا ر و ابیت کرده و شاید پیر هرات این شعر را برای جلب شوق
آن شاگرد کودک خود سروده باشد .

سه نوجوان دیگر از محضر پیر هرات درین هنگام فیض میبردند
یکی مرید او ابوجعفر حنبل ابن علی بخاری که پیوسته در خانقاه
بود دیگر ابوالفتح جعفر فایزی که در سال ۴۷۴ چهارده سال داشت
و دیگر حمید الصبور ابن عبدالسلام و این هر دو شاید محض طلب حدیث
میکردند . فایزی وقتی قاضی غورچه شد و ابن عبدالسلام یازده سال
گردید .

۱۷۲- همچنین باید از حسین کتبی ذکر کنیم که گویا بین پیر هرات و شاگردان نوجوان او حلقه وصل بوده کتبی همان است که درباره زندگی و ارشاد پیر هرات برای ما اخبار زیاد گذاشته چون پیر هرات نایبنا شد وی شصت و پنج ساله بود. کاتب استاد خود بود و آنچه را او میگفت مینوشت و چون پیر هرات برای آخرین مرتبه از شهر خود اخراج شد کتبی یار وفادار او بود.

۱۷۳- یادگرایان چند نام میتوان دانست در حلقه آنانکه در خانقاه شاگرد و مرید بودند تغییرات پیش شده بود. از شش سال بانسو ابن طاهر باز به جهان کرده، در پی حدیث رفته بود. معلوم میشود که اقامت موتمن - اجی نیز پس از ده سال شاگردی در هرات خاتمه یافته باشد. بجای احمد قلانسی نیز خادم نوینی در خدمت پیر هرات بود. آنانکه نوآمده بودند همه نوجوان و فداکار بودند و در آخرین محنت های زندگی پیر خود را تسلی میدادند و ایشان میراث آثار و افکار آن مرشد را برداشتند.

۱۷۴- جریان احوال شهر تا آن دم نیکومی نمود که در موقعیت سیاسی تغییرات پیش آمده و مسو. جب تشویش گردیده در شعبان ۴۷۳ (جنوری ۱۰۸۱) ملک شاه به ری رفته و سپاهیان خود را معاینه کرد آنرا نپسندید و اگرچه نظام الملک پادشاه بسیار اندرز داد مگر هفت هزار سپاهی آنرا عزل و رخصت کرد. آنچه نظام الملک را ترسانیده بود بجاشد یعنی آن سپاهیان که بجز فن جنگ و اسباب معاش نداشتند در خدمت تکش برادر - سلطان که در بوشنج نزدیک هرات بوده رفتند. تکش باین فکر افتاد که سپاه کافی دارد و برضد

ملك‌شاه شورید. ازهرات گذشته مروالرود، مرو، ترمذ و دیگر شهر
 هارا گرفت. او راجز این کاری نماند که به نیشا پور تاخته همه
 خراسان را تحت حکم آرد. سلطان چون ازین آگاہ شد به خطای
 خود پی برد و ازاینکه به-من وزیر خود گوش نداد بود افسوس
 کرد. دانست که وقت آنست که بزودی ازجا بچنید. بسوی نیشاپور
 شتافت. بیشتر از تکش در آنجا دروید. تکش مراحمان شد بگر بهت
 و در ترمذ جا گرفت. ملك‌شاه در پی او تاخته او را محاصره کرد. تکش
 گردن نهاد و صلح واقع گردید. معلوم نیست که سلطان برای
 هودت بسوی دارالملك خود اصفهان کدام راه پیش گرفت. غالب
 گمان آنست که ازهرات گذشته در آنصورت باید نظام الملك ملتفت
 شده باشد که هرات در آرامی می‌زیست و پیر هرات بار سوخی که
 میان ایشان داشت و روشنائی دانش و پارسائی خود ایشان را ارشاد
 میکرد و سزاوار آن بود که پاداشی یابد.

۱۷۵- فرصت این تارسال بعد میسر گردید. آفوق وزیر

فخرالدوله از بغداد به اصفهان آمده دختر سلطان را برای نکاح
 با خلیفه المقتدی طلب گارشد. در ضمن مذاکرات نظام الملك خواهش
 کرد که خلیفه المقتدی عرتی را که خلیفه اسبق به پیر هرات نمود تجدید
 نماید. همچنان شد و قبل از پایان سال ۴۷۴ (۱۰۸۳) قبای مجملی
 بنام «شیخ الاسلام، شیخ الشیوخ... الحکماء ابو ا-ماعیل عبداللہ
 ابن محمد الانصاری» بر-ید. قبای دیگری بنام عبدالهادی پسر ارشد
 شیخ با آن یکجا بود. باینگونه خلیفه و امیرا امؤ منین لقبی را که
 مریدان خواچه از دیری به آنسوی میداند یعنی «شیخ الاسلام»
 با فرمان خلیفه رسمی گردید و این نشانق اوج هظمت دوره ارشاد
 پیر هرات بود.

۱۷۶ - در اینجا مناسب است از واقعه مهمی ذکر شود و آن تالیف منازل السائرین است. باین کتاب که به زبان عربی میباشد و بر جریانات مختلف تصوف مطبوعه اسلام تاثیر عظیم آورد. چنانکه شیخ الاسلام خود در مقدمه آن کتاب میگوید: از -الها به آنسو مریدان شیخ الاسلام از وی تحریر مختصری را در باره طریقی منازل طریقت خوانده بودند یعنی چنان کتابی که مجمل بوده و در آن ملفوظات و حکایات دیگران ذکر نشده باشد و متن آن کافی و دقیق باشد دارای ابواب و فصول منظم چنانکه به خاطر سپردن آن آسان گردد تا آنوقت هیچ کتاب تصوف باین صفاقت و اندها داشت شیخ الاسلام تا آن زمان زاری مریدان رامی شنیده و گوش خود را به کرمی میزد و تدریس شفاهی و اندرزهای شخصی را در باره طریقی منازل طریقت و احوال -الك ترجیح میداد. درین زمان شیخ الاسلام احساس کرد که وقت تالیف چنان کتاب فرارسیده و دیگر او را فرصت تدریس شفاهی نخواهد ماند. همان بود که به خواهش مریدان ترقیب اثر داده و شاهکار او یعنی کتاب منازل السائرین بمیان آمد و آن شرح منازل است که سالک در طی طریق بسوی او تعالی می پیماید.

این کتاب ده قسمت دارد: بدایات، ابواب، معاملات، اخلاق، اصول، ادویه، احوال، ولایات، حقایق، نهایت. هر قسم راده باب در باره يك منزل است و همه منزل را سه درجه است یعنی که در هر قسم صد درجه تحقیق شرح داده شده که یکی بی دیگری آید. در منازل السائرین که به زبان عربی است اکثر آنچه را در صدمیدان که به زبان پارسی است بازمی یابیم چنان که دیدیم صدمیدان در سال ۴۴۸ (۱۰۵۶ م) به تحریر آمده بود. اما مقابله و مقارنه صدمیدان با منازل السائرین نشان میدهد که از زمان تالیف اولی تا زمان تالیف دومی احوال

روحانی و طرر ارشاد و کلام شیخ الاسلام بختگی و کمان بیشتر یافت چنانکه دیدیم در صد میدان محبت میدان آخر بود مگر در منازل السائرین محبت میدان شصت و یکم و آغاز قسم الا - وال است که پس از آن غیرت، شوق، قلق، عطش، وجد... می آید. در باره محبت می گویند آن منزلی است که در آن بیش قرولان «عامه» به ساقه سیاه و خاصه در رسد. در منازل السائرین آخرین میدان میدان تو حید است که سرانجام راه سالک میباشد در قسم نوایات (پس از معرفت، نناء، بقاء، تحقیق، تلبیس، وجود، تجربه، تفرید و جمع) محبت می آید می گویند توحید تنزیه الله تعالی من العبدت (پاک داشتن خداوند تعالی از حدت) است و هر آنچه علماء گفته اند و محققان در این طریق به آن اشاره کرده اند برای تصحیح توحید بوده و سواهی توحید هر آنچه حال و مقام باشد در وی علل (نقائص) خواهد بود. توحید در اول شهادت است به یگانگی خداوند و اینکه انبازی ندارد و این توحید عامه است که با شواهد یعنی رسالت و صنایع بجام میشود توحید ثانی با قایق ثابت میشود و آن توحید خاصه است و آنست - اقط شمردن اسباب ظاهری و گذشتن از نمازات عقول و گذشتن از تعلق به شواهد و درین منزل، سالک در کار توحید دلیل نمی جوید و در توکل سبب نمی خواهد و برای نجات وسیله ای بکار نهد ارد و بلکه مشاهده حکمت و علم خداوندی میشود که اشیاء را بر موضوع آن وضع کرده . توحید ثالث آنست که حلق آنرا به خود مختص کرده و از آن روشنائی ای بر اسرار طایفه ای از یاکان می افکند و ایشان را از ستایش آن لال و از رساندن آن (به دیگران) عاجز میسازد .

و اما التوحید الثالث فهو توحید اختصاصه الحق لنفسه و استحققه

لقدوه والاح منه لائعا الى ا-رار طافه من صقوته واخر -م عن
نعته واعجز م عن بته .

کتاب منازل السائرین با این - بیت خاتمه می یابد که شارحان
کتاب در باره آن مناظره ها کرده اند . -

ما و حدالواحد من واحد اذکل من وحده جا حد

تو حید من ینطق عن نعته عار به ابطلسا الواحد

تو حیده ایاه تو حید . و نعت من بسنعته لا حسد

یعنی تو حیده خداوند تو حید خو و اوست و کسی (یعنی بنده ای)
که در بی بیان و ستایش آن شود لاجد است .

۱۷۷ - منازل السائرین را شیخ الاسلام در حجره ای از خانقاه
املا گفت . کاتبان آن، مریدان ارجمند و گرانمایه شیخ الاسلام
بودند . ابوالوقت - جزی ، عبدالملک کروخی و محمد صیدلانی و
حواله رشته ا-ناد نسخ خطی کتاب بایشان میشود . کتاب دره ۴۷
(۱۰۸۳ - ۱۰۸۲) پایان یافته . یکی از شارحان کتاب . عبدالرزاق
کاشانی چنان نسخه کتاب را دیده که بر آن شیخ الاسلام به دستخط
خود توقیع نمود و این مطلب را در آخر شرح آورده است و معلوم
میشود که نابینا می شیخ الاسلام تام و کامل نبوده و میتواندست بقلم
توقیع کند و این توقیع در همان سنه ۴۷۵ رده .

۱۷۸ - چون شیخ الاسلام این اثر مهم را املا گفت به املا گفتن
دیگر آثار پرداخت همانند « ذم الکلام و امله » که آنرا به سجزی
و کروخی املا گفته و کتاب « مناقب امام احمد ابن حنبل » که
به کروخی املا گفته و قصیده نوبیه که آنرا محمد صیدلانی از
زبان او املا نوشته شاید در همین زمان شیخ الاسلام به آنچه

تلامیذ از زبان او در طبقات الصوفیه نوشته بودند گوش داده و آنرا
عدل نمود. بالاخره در همین سالها شاید بعضی مطالب رسالات
تصوف را که به زبان پارسی بوده بنام وی معروف است املا گفته
بشرط آنکه آن کتب مانند کتبات السالکین و غیره - حقیقه از شیخ الاسلام
باشد و این مستلزم تحقیق است.

۱۷۹- در سال ۴۷۷ (۱۰۸۵-۱۰۸۴) اوضاع سیاه خراسان
از شور انگیز شد. تکش ما جرائی را که چهار سال پیش بجای
رسیده بود دوباره تازه کرد. مروالروند دیگر جاهار گرفت
سپس قلعه‌های رادر نزد یکی سرخس محاصره کرد که در آن مسعود
ابن یا خس مقابل او جنگید. ارکان دولت که در یشاپور بودند
حیله‌های ساخته‌بکی از ایشان خطی بسیار شبیه به خط نظام الملک
داشت این حیله کارگر افتاد و تکش خیال کرد که وزیر نزدی
رسیدنی است. رو به فرار اجاد و در قلعه و تاج پناه برد سلطان
سه ماه بعد رسید و او را در بند آورد ملک شاه سوگند خو رده
بود که به تکش آید. نرساند به او اندرز دادند که او را به پسر هفت
ساله خود احمد بپارد ناوی مجازاتش کند. احمد فرمان داد که
چشم‌عمش را کور کنند و او را به زندان افکنند چنان کرد
و خراسان آرام شد بی آنکه سلطان بر سوگند پا نهد.

۱۸۰- شیخ الاسلام مجالس تدریس خود را در مسجد جامع
ادامه میداد. نه املا گفتن آثار در خاقانه و نه بر یشانی‌های
زاده روی داد های سیاسی بر این مجالس تدریس تفسیر سکنه
وارد کرد. در سال ۴۷۸ (۱۰۸۶-۱۰۸۵) شیخ الاسلام به تفسیر
این آیه - و یدیه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین جزاء

بها کتاو یمملون ، یعنی خداوند می فرماید که هرگز کسی نداند که چه شادمانی های زیبا بر پاداش آبانکه به کردار های نیکو پرداخته اند در جهان دارد (آیه ۱۷) - (سوره سجده جزء ۲) درین باره به شاگردان گفت که در هر اسم از اسماء اللہ تعالی سری نوان وجود است اینرا گفته و به شرح اسرار اسماء الحسنی پرداخت ابن بیان چندین مجلس را فرا گرفت و خاتمه نیافت زیرا در رمضان ۴۷۸ (جنوری ۱۰۸۶) محنت دیگری آگاهان فرا رسید و درین حال معنی شصت و یکمین نام از نامهای الله تعالی را یعنی الممت را بیان میکرد.

۱۸۱- آیا چه واقع شد؟ در رمضان ۴۷۸ (جنوری ۱۰۷۶) يك متكلم فلسفی که شاید از هرات گذشته بود شروع به تبلیغ کرد شیخ الاسلام از بن آگاه شد و در یکی از مجالس خود به مخالفت وی سخن گفت چون هوا خواهان شیخ الاسلام این سخن را شنیدند به جوش آمدند و شتافتند تا خانه آن مبتدع را آتش زنند آن شخص ضرب و -تم دریافت از هرات بگریخت . اعیان هرات جلسه کردند تا راه خاموش ساختن شورش را دریابند . همه گناه را بر گردن شیخ الاسلام انداختند و عزم آن کردند که عملی الفور او را و کودکان و خاندان او را از شهر بیرون کنند . اخراج شیخ الاسلام و خا و ادم او پیش از چاشت آدینه بیست و رمضان (۹ جنوری) واقع شد و حتی به ایشان وقت ادا کردن نماز آدینه را نگذاشتند . شیخ الاسلام و همراهانش بسوی بوشنج رفتند که از هرات یکروزه راه بود . از سوه تصادف آن متكلم فلسفی آنچادر خاۃ قاضی ابو سعید ابن یوسف استاد مدرسه نظا میه آن محل پناه آورده بود .

هواخواهان شیخ الاسلام با وی همراهی کرده بودند همه در خانه آن قاضی ریختند مهمان او را و خود او را بزدند. ازین رویدادها شهر کوچک بو شنج در پریشانی افتاد. در ب مدرسه نظامیه را که صحن آن خون آلود شده بود بستند. هواخواهان شیخ الاسلام دیگر کاری نداشتند و به هرات برگشتند و شورش آرام شد.

۱۸۲ - شیخ الاسلام با چند یار نزدیک خود در بو شنج ماند. در این ایام عاملان هرات نامه ای به سلطان نوشتند شرح وقایع را به او دادند. درین نامه از اینکه شیخ الاسلام اشعریان را دشنام داده چیزی نوشتند و نه بر شیخ الاسلام آرام این کردند که خداوند را بصفات آدمی مجسم میکنند. تنها شرح ماجرا را داده نشان دادند که موجود بودن خواجه عبدالله انصاری در هرات نظام عامه را بخطر می افکند و برای آرام ساختن شورش احراج فوری او لازم بود. پس از دو ماه پاسخ از اصفهان رسید. ملک شاه و نظام الملک فرمان داده بودند که خواجه عبدالله انصاری و یارانش به ماوراءالنهر بروند. در فکر وزیر این امر از روی مجازات نه بلکه برای خاموش ساختن مردمان بود. اما بهر صورت نظام الملک میدانست که باید درین کار به ظاهر سخت گیری تا هراتیان پس از این دیگر به شورش نپردازند. فرمان نظام الملک در مسجد جامع از قرازمشیر یحیی ابن عمار خوانده شد دشمنان شیخ الاسلام شادمان شدند. گاری جز اجرای آن حکم باقی نماند.

۱۸۳ - شیخ الاسلام و یاران او را هر دو در پیش گرفتند و در طریق برایشان ممکن بود. یکی راه هرات و مر و الرود که راه عادی بود مگر شیخ الاسلام از هرات احراج شده بود و نباید

به آنجا بر میگشت و رفته امکان شورش نوین در آن شهر میرفت. بنابراین راه دیگری را پیش گرفت یعنی از نیشاپور بد زبادواز آنجا به طوس و به سرخس رفت. چون دومین قسمت سفر در ولایت نیشاپور بود شیخ الاسلام و یاران او را به پاسایان آن ولایت تسلیم دادند و با سپاهیان ولایت هرات برگشتند. شیخ الاسلام در نیشاپور خاطرات جوانی را بیاد آورد در آنجا به کتبی از ملاقات خود به امام ابوالفتح ناصر قریشی در همان شهر در سال ۴۱۷ (۱۰۲۶) یعنی شصت سال قبل سخن گفت. با در نظر گرفتن طول راه میتوان سنجد که شیخ الاسلام و یاران او در ماه صفر ۴۷۹ (نیمه اول جون ۱۰۸۶) به مرو رسیده باشند. شیخ الاسلام و یاران او باید از راه آمل بسوی آمو رفته و پس از گذشتن از رود خانه بسوی بغارا می رفتند مگر فرمان نظام الملک رسید که خواهی بسوی بلخ رود. اینگونه فرمان معنای تخفیف مجازات را داشت یعنی که شیخ الاسلام از خراسان اخراج نگردید و در یک شهر دیده و شناخته خود رفت. درباره اقامت شیخ الاسلام در مرو اخبار زیاد در دست نیست. معلوم می شود که از آنجا زود گذشته است و چون مقصد از مسافرت او اجرای مجازات بوده نمی توانست به اختیار خود در شهری زیاده تر سکونت کند.

۱۸۴- برای رفتن از مرو تا بلخ، رفتن بسوی جنوب شرق در امتداد مرغاب بطول ۲۶۰ کیلومتر بکار است و آنجا شهر مرو را رود بوده سپس راه بسوی شرق و آنکاه شمال شرق میرفت و چون این راه در حدود پانزده روز را می گرفت شیخ الاسلام در تابستان به بلخ رسیده باشد. در آنجا آن یاران را یافت که

۲۱ سال پیش هنگامیکه نخستین بار در آن شهر تبعید شده بود
 اورا عزت داشته بودند، خاصه جوان مردی چون امام ابو بکر
 تمیمی، حیف آنکه جمال الملک دیگر آنجا نبود و سلطان اورا
 در رجب ۴۷۵ (دسامبر ۱۰۸۲) در قیساپور زندانی کرده بود.
 صوفیان پیرامون شیخ الاسلام را گرفته و با همسفرانش ارکاناب
 «منارالساغرین» سخن گفتند که شیخ فایزنا بینا پنج سال پیش آنرا
 به مریدان املا گفته بود. مرید جوان بنام ابوالنجم مصباح ابن
 محمد از شیخ الاسلام وعده آنرا گرفت که چون به هرات برگردد
 نسخه ای از آن کتاب با و بفرستد، وقت عودت به هرات نیز
 فرارسید و شاید خزان بوده که به شهر بلخ فرمان آمد که
 شیخ الاسلام باخاف و ده و بار آتش به هر والرود با ز گذشته منظر
 امر تافی باشد، شیخ الاسلام برای آخرین مرتبه زیارت مرقد
 پدر را کرد و با همراهان به سفر پرداخت و همه شادمان بودند زیرا
 مر والرود منزلی بود در راه هرات.

۱۸۵- مر والرود مرومان شیخ الاسلام و همراهان اورا به
 صداقت استقبال نمودند. چنانکه از سلوک یکی از اکابر آن
 شهر امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی فرامعلوم میشود.
 وی اصلاً از توابع هرات و فقید شافعی و محدث بود و پارسا
 و درویش صفت بوده و جزعنان خشک چیزی نمیخورد و گاهی آنرا
 با اندکی روغن می آلود. او را لقب محیا لسنه داده اند
 و سزاوار آن بود و بشیخ الاسلام محبت بزرگ داشت و چون از او
 استقبال میکرد با او چنان خطاب نمود:

«خداوند ترا همه فضایل داده بود و یک فضیلت مانده بود
 و اراده فرمود آنرا قیض بتمو دهد تا تمام فضایل را داشته باشی»

و آن اخراج از وطن است

در اخباریکه بما رسیده درباره سلوک مردم آن شهر چیزی نیامده مگر معلوم میشود که سلوک پیوی استثنای نبود و یقیناً فقیه نامدار که او نیز محدث بود احمد ابن عبدالرزاق منبجی و دیگر مردمان از شیخ الاسلام به خوش رویی استقبال کردند. منبجی مدرسه بزرگی در مروالروند بنا کرده بود. پس میتوان گفت که زمستان بغوشی گذشت شیخ الاسلام بهار را دوست میداشت و بهار نیز در رسید. با ورود بهاران اجازت بازگشتن به هرات قیز، اصل شد. شیخ الاسلام با خانواده و یاران خود روز چهارشنبه ۱۴ محرم ۴۸۰ (۲۱ اپریل ۱۰۸۷) پاشان وشو گت در شهر خود بازگشت.

۱۸۶ - شیخ الاسلام به هرات برگشت از شاه و تندیس را

باز گرفت. در ماندگی و محنت سفرهای دراز و اندوه و ملال دو سال اخیر از قوای او بسیار کاسته بود و باین خود ملتفت بود و مریدان و شاگردان نیز اینرا میدانستند. چنان حس کرد که عمر فانی به آخر رسیده بنا برین شرح اسرار اسماء الحسنی را دیگر ادامه نداد زیرا آرزو داشت تفسیر قرآن را پیش از وفات باخر رساند. و پس از این هنگام تدریس تفسیر از تفصیلات بزرگه در گذشته وزود تر تفسیر میکرد و در هر مجلس درس در حدود ده آیت را بیان و تفسیر مینمود. دائره مجلس تدریس حدیث شامل کودکان قیز بود که پدران ایشان را برای استقاده تا آخرین لمحله از تدریس شیخ الاسلام انجامی آوردند ما قند عبدالجلیل ابن ابی سعد که ده ساله بود و ابو نصر فاقی که دو سال کوچکتر از او بود. کودك دیگر ابوالفتح پسر قاضی صاعد ابن سیار بود

که هنگام وفات خواجه عبد الله انصاری شش ساله بوده و آخرین کسی است که حق انتقال حدیث را از زبان شیخ الاسلام یافت - در خانقاه، شیخ الاسلام در آنچه خود املا گفته بود تعدیلات واپسین را مینمود.

۱۸۷ - گروهی درباره یکی از آخرین جماعات منازل السائرین سوالی کرده بود و آن درباره تو - مید است که در منازل السائرین آمده که - وای توحید هر چه حال و مقام باشد دارای علل (نقایص) خواهد بود شاید در جواب سوال او بوده که شیخ الاسلام رساله کوچکی املا گفت بنام «ذکر شی من الملل الی تدخل المقامات و تحفی علی المرید المبتدی» یعنی ذکر آن علل که داخل مقامات میشود و از نگاه مرید نو آموز پوشیده میماند.

درین رساله یعنی علل المقامات این تصور را رفع میکند که محبت دوگانه است یکی از جانب بنده و یکی از جانب خداوند زیرا خداوند آفریدگار آن محبت است که بنده اش با او دارد «فان المحبات کلها ضلت فی حجة الحق الاحیاء به» یعنی همه محبت ها خود را در محبتی که حق بدوستان خود را دارد گم کنند (یعنی ناپدید شود) پس میتوان گفت آن صورت شرح که بعداً کرده و حدت الشهود درباره افکار خواجها داده اند مقرون به صحت ثبت.

در این رساله اولیت توحید حتی اولی تر از آنچه در «منازل السائرین» آمده بنظر میرسد چنانکه می گوید .

«پس منازل اهل شرع که بسوی همین حقیقت رهروند

اراده ، زهد ، توکل ، صبر ، حزن ، خوف ، رجاء

شکر ، محبت ، شوق میباشد . چون عین حقیقت را دیدند آنکاه احوال این رهروان ناپدید میگردد و آنچه لم یکن بوده فنا میشود، و آنچه جاوید است باقی میماند : ویبقی وجه ربك !»

این کلمات شاید اظهارات واپسین عقیده شیخ الاسلام باشد .

۱۸۸ - روزی شیخ الاسلام گفته بود «اگر مرا پروردگار در بهاران بسوی خود خواند آنکاه نطع (خوان بزرگچرمی) بکار خواهد بود ، از خوف باران » . برآستی که يك روز بارانی ، اندکی پیش از قو بهار روزی که گل و لای زیاد بود شیخ الاسلام در گازرگاه در شمال هرات بخاک سپرده شد . آن بیشه را دو ست میداشت و در بهاران در میان لاله ها آنجا گشت و گذار میکرد .

شیخ الاسلام پیشین جمعه ۲۲ ذی الحججه ۱۴۸۱ (۸ مارچ ۱۰۸۶) به سن هشتاد و پنج سال قمری یعنی هشتاد و سه سال شمسی از جهان چشم پوشید .



نتیجه

۱۸۹- در پایان این تحقیق ، با چهره‌دخواه‌هد الله انصاری
هروی آشنا میشویم . پیش از همه ، استعداد سرشار او ما را در
شکفت می‌افکند . ذكاء و حافظه قوی ، حساسیت شعری ، قوت بیان
طبع پرشور ، عزم و اراده او از زمان کودکی و جوانی آشکارا
میگردد .

۱۹۰- با این همه صفات از تأثیرات بیهم زمان شاگردی
بسیار فیض برده و باین صورت استعداد بزرگ او بکار افشیده .
چون نخستین معلمان او محدثان بودند به کسب حدیث نبوی
علاقه بزرگ گرفت .

کامیابها و سخنوریهای او در مدرسه طبع شعر او را تقویت نمود .
اینکه پدر او در زمان کودکی او خانه و خانواده را گذاشته
بسوی بلخ رفت موجب آن شد که عبدالله در زندگی پدریتیم شده
و به استادان زمان کودکی و جوانی خود چنان دلبستگی داشته
باشد که فرزندی به پدر . اما فرزند نازدانه چنانکه شیخ صموئیل
همچو فرزند گرفت و عبدالله در برابر او آزادی نشان میداد و
حتی کودکانه قدر او را نمیدانست .

مربی او یحیی ابن عمار استادی بود با دبدبۀ همچو شاہ
واز دیدن او عبدالله فوق جلال حشمتی که عالم دین هنگام رفتن
بسوی مجلس تدریس داشته باشد ، پرورده شد .

طاقی در دل او نظر افکند و با روحانیت و دانشمندی خود
او را در طریق تصوف پابند و به مذهب امام حنبل بیشتر متمسک
کرد .

در نیشاپور عبدالله که طالب العلم تیزهوش و ساعی بود بر خود
اعتماد بزرگتر حاصل نمود -

بالاخره دیدار شورانگیز خرقانی عبدالله را بطور قاطع و دائم
در راه تصوف رهبر شد ، زیرا آن مرشد حال خود را با او بداناند
و طریق یکمال رساندن آنرا با او بنمود .

عبدالله خود باین اعتراف نموده ذکر میکند که اگر کسانی
چون پدرش و یحیی بن عمار و طاقی و بخصوص خرقانی او را تربیت
تدریس و ارشاد نمیکردند بجائی نمیرسید .

۱۹۱- از آغاز کودکی و نو جوانی عبدالله گواه حوادث
فاکوار سیاسی بود و معلوم می شود که از همان وقت وباندرز استادان
خود عزم کرده که در همه زندگی از اهل زمان و اهل قدرت
و متنفذان کناره جوید .

شیوۀ خواجه عبدالله انصاری در هنگام آغاز دورۀ تدریس
و ارشاد چنین بود مگر درین جهان همه چیز بر حسب مراد او واقع
نمی شد . با وصف این خواجه با کمال مردانگی مقام و منصب
خود را بحیث مرشدی گرفت و به طریقی که داشت دست به پیکار
با مخالفان زد .

چون امور سیاست با همه دسایس و نتایج عنف آمیز آن بودین
صدمه مستقیم نمی آورد خواه می توانست مطابق مراد از سیاست
کناره گیرد: چه غزنویان ر چه سلجوقیان در راه جهاد باغیردین
بیرون دارالاسلام و پیکار با ملحدان در سر زمین اسلام سعی
بزرگ نشان داده بودند و این موجب شادمانی مسلمانان و اهل
دین مانند خواجه عبدالله انصاری بود.

اینکه شهر هرات گاهی در جریان حوادث سیاسی شامل می شد
نتیجه موقعیت جغرافیائی آن بود یعنی که بصورت ضمنی چنین
واقع میگردید ورنه هرات دارالملک نبود و سر فوشت امور در غزنه
(و بعد در عهد سلجوقیان در اصفهان) تعیین میگردید.

۱۹۲ - خواجه عبدالله انصاری اگر چه در پیکارهای سیاسی
دخیل نبود مگر از پیکار های مذهبی کناره نمی جست خاصه آن
پیکار ها که باصل اساس دین ارتباط داشته مورد علاقه او
و اطرافیان او بود.

درین ساحت خواجه عبدالله انصاری بزودی مستشعر گردید خدمت
بزرگی را باید انجام دهد و جهان اسلام را از آن تباهی رهائی
بخشد که معتزله و اشعریان بسوی آن میروند و دلیل سفیف ایشان
این است که باید ایمان مبنی بر مقتضیات عقلانی باشد. خواجه
عبدالله انصاری از کودکی قرآن و حدیث را سرچشمه دین میدانست
و هرگز نمی پذیرفت که ایمان از رری عقل معاکمه شود و حتی
نمی پذیرفت که برای صحت ایمان دلیل عقلانی جستجو شود.
اینکار را تو همین به ایمان میدانست. اینکه کسی اقدام مزید
بشرح معنی ایمان از روی عقل کند گویا درین تباهی ایمان افتاده
بنا برین خواجه عبدالله انصاری با مخالفان به پیکار شدید

پرداخت و عزم جزم نمود که نه در مناظره و نه در مقابل قوت با
ایشان تن در دهد .

از اینجاست که در زمانه طویل تدریس ارشاد خویش پارها
محنت دیده : بر ضد او سعایت ها کردند و بر او تهمت ها بستند
و در پیش اهل قدرت احضار و بزندان افکنده شد و از شهر خود
اخراج گردید .

۱۹۳- این پیکارجویی خواجه اطرافیان او را تا گزیر مینه بود
که طرفدار او یا بر ضد او باشند . هراتیان بشور می آمدند .
بعضی از ایشان خواهی چه را يك متعصب تنگ نظر می شمردند
یعنی مرد کج بحث که هرگز نمیتوان با او مفاهمه کرد و کنار
آمد . ایشان برای خاموشی ساخن خواهی عبد الله انصاری
همه وسایل را بکار بردند مگر به مراد نرسیدند . اما اغلب
هراتیان که بمرور سالها بر عده ایشان بسیار افزوده شد
خواجه عبدالله انصاری را قهرمان راه سنت و پرچمدار فرزانه
اسلام حقیقی می شمردند . آنکه در راه حقیقت زجر هارا بر خود
گوارا میداشت . یکده از مردمان پاکدل خواجه را چنان گرامی
می شمردند که در راه حمایت او حاضر بودند چنان قدا کنند . خواجه
عبدالله انصاری خود در طریق خویش ثابت قدم و یکسان بود .
هیچگونه انحنا و انحراف در همه زندگی او را پدید نیامد دشمنان
باو تکالیف بزرگ رسانیدند و او با کمال مردانگی به آن پنجه
داد و از نبرد با ایشان هرگز دست نگرفت و همواره بيكسان بود .

۱۹۴- اکنون می آئیم بشرح تحول شور باطنی او و نظراو
در باره تصوف و ارشاد . اینجا باید گفت که خواجه عبدالله انصاری

همواره بیک سان نبود . در این مورد نظر خواجه تحول کرده
و مراحل مختلف آنرا میتوان دریافت نخستین تحول در روزهای
نیاذان بود در آنجا خواجه عبدالله انصاری به خطرات سماع پی برد
و این واقعه به طرز ارشاد او تأثیر آورد چنانکه تدریس تصوف
را گذاشته و محض به تدریس حدیث پرداخت .

از جانب دیگر باید در نظر داشته باشیم که تدریس و ارشاد
خواجه عبدالله انصاری با تجربهٔ روحانی شخص او و پیشرفت خود او
در طریق تصوف ارتباط بزرگ داشته . بنابراین شاید روزهای
قبلاً آن بیش از همه بر شخص او تأثیر بزرگ آورده
خرقانی او را براه تصوف رهنمون شده بود و تأثیر روزهای
نیاذان چنان بود که او را ازین راه بیرون سازد مگر شاید او را
ملفت ساخت که هنوز در بدایت طریق است و نباید بشور جوانی
خود تسلیم شده در حالیکه هنوز بجا نرسیده خود را بجا رسیده
پندارد و باید منازل طریقت را یک بیک ببیماید .

همچنین ، خواجه داشت که شاگردان و مریدان نیز باید
منازل طریقت را یک بیک از روی تدریج طی کنند . روزهای
نیاذان او را ملقت ساخت که صوفی نباید بخود غره شود و باید بداند
که راه طریقت دراز و پرمحنت است .

درین جاست که زندگی خواجه عبدالله انصاری بحیث یک صوفی
با زندگی او بحیث یک فقیه (آنهم مخالف اهل بدعت) با هم می آمیزد
در ۴۳۸ در زندان بوشنج به مقام محبت پی برد و این واقعه بر او
تأثیری آورد که در طرز تدریس تفسیر ظهور آمد . در ۴۵۸ به شهر
بلخ تبعید شد و طی این محنت باین پی برد که در راه تصوف هر آنچه
هست از آفریدگاری آید . خرقانی روشنائی از حقیقت او را نموده

بود و باینگونه خواجه عبدالله انصاری آهسته آهسته و با تحمل رنج ها و محنتها بسوی آن حقیقت راه میرفت . چون ناپیدا شد و به مریدان خود منازل السائرین را املا گفت گویا منازل و میدانهای طریقت را پیوده بود . تبعید سال ۴۷۸ محنت دیگری بود که دران شیخ الاسلام ثمرات واپسین رهروی طریقت شور انگیز تصوف را دریافت .

۱۹۵ - بنا برین در بیان سرگذشت خواجه عبدالله انصاری نمیتوان زندگی او را بحیث مدرس اسلام مطابق اصول اهل سنت (ومخالف اهل بدعت) از زندگی او بحیث صوفی جدا کرد . این دو زندگی یکی بر دیگری پیوسته تأثیر داشتند و یکی در دیگر دخیل بودند . چون خواجه عبدالله انصاری سخت متمسک به قرآن و سنت بود پس سلوک خود را بحیث صوفی از روی آن وادسی کرده و از روی قرآن و سنت به معنی حالات صوفیانه خود میبرد . و از روی قرآن و سنت این حالات را شرح میداد و مریدان را ارشاد میکرد . یا بندی او در طریقت سنت موجب آن شد که رنجها و محنتها را متحمل شود و این وقایع بر تحول زندگی صوفیانه او تأثیر آورد . از جانب دیگر هر قدر خواجه عبدالله انصاری در منازل طریقت پیشرفت میکرد او را بیشتر و بهتر معلوم میشد که در زندگی صوفی هر چه هست از جانب خدا و از خداست . به همین گونه بیشتر و بهتر معلوم میشد که اهل بدعت از راه خدا بیرون افتاده اند زیرا ایشان بنده ، دلایل عقلانی بشری شده میخواهد ایمان را از راه عقل دریا بند و درین کار حتی از تحریف معنی کلام الله گریزان نیستند .

۱۹۶ - در پایان شرح زندگی خواجه عبدالله انصاری باید مطلب مهمی را ذکر کنیم اینکه اهمیت این شرح منحصر آناریخی نیست

آن مسایل که شیخ الاسلام به آن رو برو میشد اکنون نیز درقبال مسلمانان وجود دارد . امروز نیز مقام عقل در برابر ایمان مورد بحث می آید . امروز نیز مسلمانان باید مقام دانش غیردینی بشر را در برابر علم دین دریابند . امروز نیز تعلیمات اسلامی درقبال موقف و روش عملی نول و کشور های مسلمان ذکر میشود و هنوز نیز فرد مسلمان امکان آنرا می جوید از یک موضوع بر او پاکتر گردیده و در طریق راه رسیدن بسوی خداوند پیشرفت کند و از سوی دیگر پیرو اسلام راستی و مطابق سنت باشد .

شاید آن راه حل که در برابر این همه سوالات شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری دریافته (یعنی اعتقاد بر مطابقت کامل شریعت و طریقت) یگانه راه حل آن نباشد و شاید در نگاه بعضی بهترین راه حل نیز نباشد . اما هر چه باشد این راه حل آنست که یکه مرشد متمسک به قرآن و سنت رهرو آن بود .

بنابراین آنچه پس از این تحقیق تاریخی لازم می افتد بررسی سرگذشت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی از نگاه علم روحيات است . و اینجاست که ای ازان ذکر کردیم . با چنین بررسی خطوط مهمه زندگی وی روشنتر ظاهر خواهد شد .



افکار خواجه عبدالله انصاری هر وی

آغاز متن سخنرانی مؤلف در نخستین روز محفل

نهمصدمین سالگرمه وفات خواجه عبدالله انصاری هر وی در کابل درك افکار خواجه عبدالله انصاری کار دشواریست . این مطلب محض از روی موجودیت چندین شرح که در باره کتاب منازل السائرین توسط اهل تصوف دارای تما یلات مختلف نگاشته شده واضح میشود منازل السائرین یگانه اثر جامع است که خواجه در ارشاد طریقت نوشته ست . چه طرفداران وحدت الشهود و چه طرفداران وحدت الوجود هر کدام خویشان را مفسر و ائق طریقت خواجه عبدالله انصاری بشمار می آرند .

سبب آنست که خواجه عبدالله انصاری مدرس نظری نیست و در امور تصوف و خداشناسی از عقل و تعقل آدمی بسیار حذر میکند . در مناظره استاد به نص را معتبر تر از جدال میشمارد . در تصوف اشارات را بر عبارت ترجیح میدهد .

سالها مریدان زاری کردند تا آنکه وی کتاب منازل السائرین را تالیف نمود . اما نباید بر شکل منظم - متن منازل السائرین حکم

کرد و از روی آن علی الفور افکار خواجه را معرفی نمود . با این تذکره میتوان گفت که بافکار خواجه عبدالله انصاری میتوان به سه طریقه پی برد :

۱ - نخستین طریقه درک افکار خواجه عبدالله انصاری این است که همه آثار او را بطور مجموعی در نظر آوریم و محتویات یکی آنرا با محتویات دیگر بیان و توضیح دهیم . از متنوع بودن آثار وی و نیز از موقف بعضی صوفیان ما بعد چنان تصور میشود که خواجه عبدالله انصاری گاهی عالم دین و مناظره دینی و گاهی مرشد طریقت و گاهی شاعر متصوف بوده و گویا چندین شخصیت داشته . حقیقت آنست که خواجه عبدالله انصاری شخصیت واحد داشته و این در کردار و گفتار او مشهود است و از تحقیق در دوره طولانی تدریس او شاد و معلوم میگردد . اینکه با اهل کلام مخالف بوده در اثر آنست که به قرآن متمسک بوده آنرا کلام الله می شمارد . به عقیده او قرآن یگانه دلیل و مرشد مومن بوده و او را به توحید حقیقی که از جانب خداوند است رهنمون میشود . اینکه اهل کلام میخواهند کلام الله را از روی عقل تفسیر و شرح کنند بمقید خواجه عبدالله انصاری سرکشی از رهنمائی قرآن و یائین شمردن رتبه امور ربانی بسوی عقل بشر است و نه سوق دادن بشر بسوی او و تعالی . از جانب دیگر چون خواجه عبدالله انصاری متمسک به قرآن بود بنابراین در روشنی آن همیشه حالات روحانی خود را وارسی میکرد تا از راه قرآن بیرون نگردد و نیز این حالات روحانی خود را از روی آنچه در کلام الله آمده بیان مینمود . یعنی خواجه عبدالله انصاری شریعت را هرگز از طریقت جدا نمیکرد . در اثر اینکه با معانی لغات و بخصوص اهل کلام پنجه میداد چندین بار با او محبت رسید و رنج کشید و در خلال این رنج منازل سیر طریقت را می پیمود . خلاصه اینکه در ضمیر خواجه عبدالله

انصاری تضاد و تناقض بین دو فکر و جود ندا رد. فکر او واحد و یگانه است.

۲- دو مین صریقه درک فکر خواجه عبدالله انصاری اینست که ببینیم خودش افکار قدما را چگونه بیان می‌کند. باین منظور مطالعه طبقات الصوفیه بهترین وسیله می‌باشد. خواجه در طبقات الصوفیه بحیث و رخ خالص بیانات می‌دهد بلکه بحیث مرشد سخن می‌گوید که بوی میراث روحانی رسیده و می‌خواهد آن میراث را با معك تجربه روحانی خود آزموده بمریدان برساند. اگرچه خود را به دستة محدثان بغداد نسلك میداند اما باز هم از جانب خود تمیز و تفریق می‌کند. ابوالسعید خراز را بسیار بزرگ می‌شمارد و سید العارفین مینامد (و بعضی این لقب را به بایزید بطامی داده اند) خواجه عبدالله انصاری میگوید:

« از مشایخ هیچکس مه‌از او نشناخند. در علم توحید

همه براو بالند. خراز غایت است. کسی فوق او نیست»

همچنین به رویم احترام بزرگ دارد و میگوید

« من موئی از رویم دوست تر دارم از صد جنید»

مقام جنید پس از رویم می‌آید و پس از او مقام نوری می‌آید.

درباره حسین منصور حلاج خواجه عبد الله انصاری محترز است

و مریدان را می‌گوید که درباره او حکمی نکنند.

میگوید: « من حالوی نپذیرم و سیرت او نپسندم و آن کشتن وی

را کرامت نهم امارد نکم»

و نیز می‌گوید: « کشتن حلاج را نقص است و عقوبت نه کرامت

... وی را در آن گناه بود که سخن با اهل سخن باید گفت ...

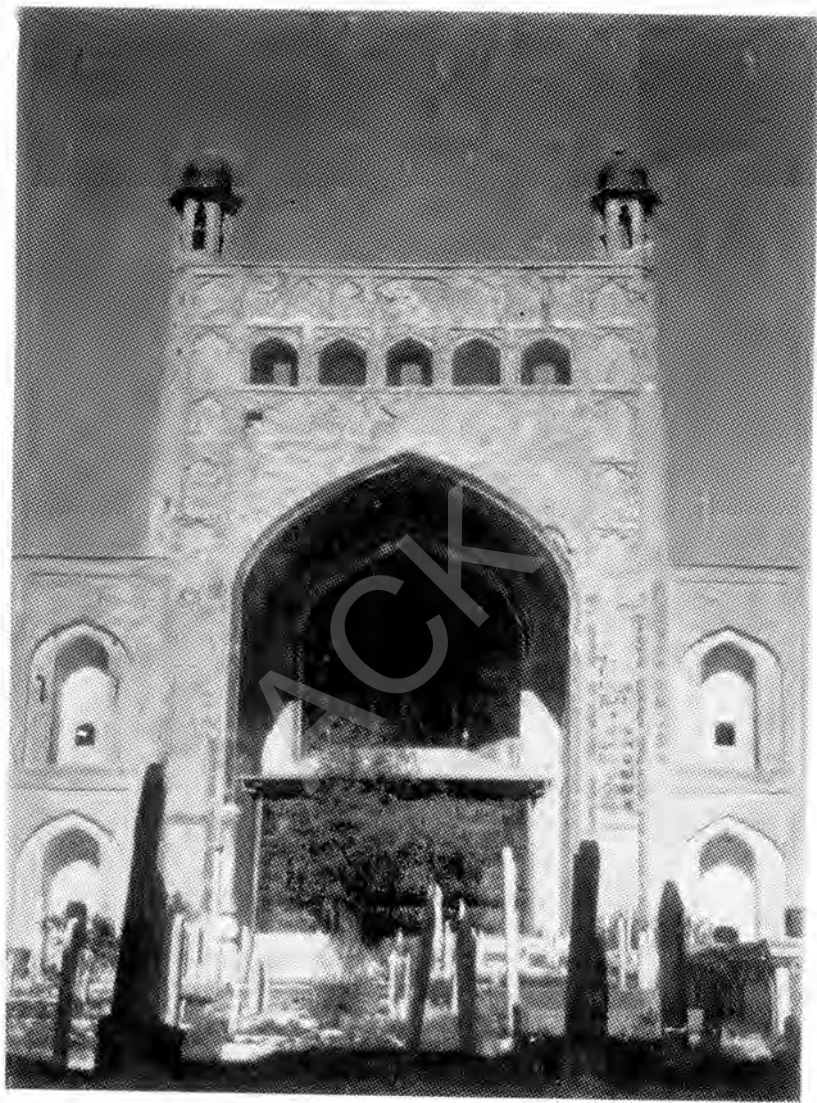
مقصود آنست که سر بیرون نیفتد و اگر کسی باغیر اهل گوید او را
 «گزند و عقوبت رسد» مگر باز هم چنین میگوید . *
 «ویرا موقوف گذارید و آنکس که او را نذیر دوست تر از آن
 دارم که رد کند.»

دراخیر زندگی خود در جملهٔ صوفیان نزد یکتا بر مانده نفس را
 بیظیر میدانست .

ابوالغیر نیناتی^۱ ابوالحسن قراقی، حصری، علی بندار صیراقی
 نصرآبادی، سیروانی، کهمین نیاوندی، محمد قصاب آملی، خرقانی،
 ابو عبد الله طاقی جستانی .

برای داستان دلیل و سبب این انتخاب او باید مملو ظات
 و حکایات راکه از هر یک ایشان در طبقات الصوفیه آورده و شرح داده
 خواند. گاهی در ضمن بیانات طولانی داده است و از روی آن دانسته
 میشود که خواجه عبدالله انصاری بکدام موضوعات بیشتر فکر میکرده
 جست و یافت، علم، معرفت توحید -

۳. سومین طریقت درک فکر خواجه عبدالله انصاری تحقیق در تحول
 خود است که چنان منازل، میدانهای طریقت را پیموده است و این
 از روی شرح زندگی او و تحول افکار و نظر بیان و ارشاد او از زمان
 تألیف ک اثر تا زمان تألیف آثار دیگر آشکار میشود. من کوشیده ام
 که زندگی خواجه عبد الله انصاری را در کتاب مجملی بیان فارم
 دوست من عبدالغفور روان فرهادی به ترجمهٔ آن کتاب همت گماشته
 و چنان که آن کتاب به مناسبت احتمال نهصد مین سالگهٔ پیر هرات
 به چاپ رسیده است (یقیناً این سخن رانی که مجمل این کتاب می باشد
 درین جا گرفته نشد)



آرامگاه حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری در هرات

فہرست محتویات

مقدمہ ۱۵

تذکر مترجم

معرفی مؤلف

تمہید مؤلف

مدارک و منابع (۱ - ۴)

کودکی، نوجوانی و شاگردی

۱۔ شہرہرات زادگاہ عبداللہ (۶-۱۵)

۲۔ تولد و محیط خانوادہ عبداللہ (۱۶-۲۵)

۳۔ کودکی عبداللہ (۲۶-۴۰)

۴۔ نوجوانی عبداللہ (۴۱-۵۰)

۵۔ سفر نیشاپور (۵۱-۶۰)

۶۔ درآستان استادی (۶۱-۷۳)

۷۔ نخستین سفر بعزم حج و اقامت بغداد (۷۴-۸۳)

۸۔ دومین سفر بعزم حج و دیدار خرقانی (۸۴-۹۵)

استادی و ارشاد .

- ۹- روزهای نیاذان (۹۸-۱۰۷)
- ۱۰- سالهای شکست تهنشاهی غزنوی (۱۰۸-۱۲۲)
- ۱۱- ده سال محنت (۱۲۳-۱۳۰)
- ۱۲- غلبه و پیروزی (۱۳۱۱-۱۳۶)
- ۱۳- پیکار با اهل بدعت (۱۳۷-۱۴۴)
- ۱۴- پیراوج بزرگی (۱۴۵-۱۶۹)
- ۱۵- سالهای واپسین (۱۷۰-۱۸۸)
- نتیجه (۱۸۹-۱۹۶)

تعلیمات

تعلیقات

۱ - نسخه «تاریخ الاسلام» ذهبی در بر تش موزیم و نسخه قلمی

«سیرالاعلام النبلاء» در دارالکتب قاهره محفوظ است .

۲ - جداول «ذیل علی طبقات حنابلہ» به کوشش استاد لائوس (شرق شناس فرانسوی) که بر مذہب حنبلی و خاصه شیخ ابن تیمیہ تحقیقات مهم کرده و داهان چاپ شده است (معهد فرسی دمشق سوریه - ۱۹۵۱)

در جمله آن آثار قدیمه که مورد مراجعہ ابن رجب بود ، از کتاب المادح والممدوح باید نام برد که آرا عبدالقادر رهاوی نوشته و آن اثر بزرگی بوده در شرح حال خواجہ انصاری . رهاوی خود به تاریخ ابو عبدالله الحسین کتبی که از بازماندگان شاگردان نور و اہلسین زندگی پیر ہرات بود رجوع میکرده . مرجع دیگر ابن رجب «کتاب المنثور من الحکایات والسوالات» از محمد بن طاہر حافظ (متوفی ۵۰۷) شاگرد خواجہ عبدالله انصاری بوده . همچنین ذیل تاریخ نیشاپور بقلم عبدالغافرین اسماعیل فارسی (متوفی ۵۲۹ سن ۹۳ سالگی) و نیز تاریخ ہرات بقلم ابونصر عبدالرحمان بن عبدالجبار فامی (متولد در ہرات در ۴۷۲ متوفی در اخیر ۵۴۶) که از ان حاجی خلیفہ در کشف الظنون (رجوع شود

به چاپ استا نبول ۱۳۶۲ مطابق ۱۹۴۳) ذکر کرده ، مورد
مراجعه ابن رجب بوده اند .

۳ - نفعات الانس اثر عبدالرحمن جامی چند بار در هندو ایران
چاپ شده اما هیچ طبع آن بر اساس علمی بنا نیافته . استاد منوچهر
در تهران باین کار مهم یعنی چاپ علمی و دقیق اثر مهم جامی پرداخته .
کتاب طبقات الصوفیه بمناسبت نهصدمین سالگرمه وفات خواججه
عبدالله انصاری هروی مطابق ۱۹۶۲ در کابل به کوشش یناغلی
عبدالحی حبیبی پچاپ رسیده .

۴ - کتاب مسالك الممالک بقلم اصطهری (متوفی ۹۴۱ هـ)
در لیدن (هولاند) به چاپ رسیده (۱۹۲۷) کتاب احسن التقاسم
فی المعرفه الاقالیم بقلم مقدسی (متوفی ۹۸۸) نیز در لیدن چاپ
شده (۱۸۷۷) «المنتظم فی تاریخ الملوك والامم» بقلم ابوالفرج
عبدالرحمن ابن جوزی (متوفی ۵۹۷) توسط دایره المعارف عثمانیه
در حیدرآباد هند در سال ۱۳۵۸ هـ مطابق ۱۹۳۹ به چاپ رسیده .
«الكامل فی تاریخ» بقلم ابن الاثیر (متوفی ۶۳۰ مطابق ۱۲۳۲ م)
در قاهره بسال ۱۳۵۳ هـ مطابق ۱۹۳۴ طبع شده . درینجا از اثر
ابن الاثیر بنام «کامل» و از ابن جوزی بنام المنتظم یاد شده است
تاریخ مسعودی بقلم ابوالفضل بیهقی (متوفی ۴۷۰ مطابق ۱۰۷۷) چند بار
در تهران چاپ شده مؤلف این کتاب به ترجمه عربی آن بقلم یحیی
المغشاب و صادق نشاءت چاپ قاهره ۱۹۵۶ رجوع کرده . (مترجم به اصل
متن فارسی بیهقی رجوع کرده رکلمات آنرا در ترجمه بکار برده است .
طبقات الشافعیه بقلم ابونصر عبدالوهاب سبکی در مصر به چاپ رسیده .
تذکره الاولیاء شیخ عطار چند بار و مخصوصاً در هند چاپ شده و نیکولسن فقید
در ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ آنرا در لیدن (هولاندی) در دو جلد به چاپ رسانیده .
۹ - آخرین این جغرافیه دانان عرب مقدسی بوده که در سال

۹۸۸- یعنی ۱۸ سال پیش از تولد عبد الله وفات یافته. خلاصه آنچه این جغرافیه دانان عرب نوشته اند در اثر شرق شناس برتانوی «اوسترانز» تحت عنوان سر زمین های خلافت شرقی در کمبریج به چاپ رسیده (۱۹۳۰) و شامل خریطه های جغرافیائی می باشد. اثر این شرق شناس اخیراً در تهران بفارسی ترجمه و چاپ شده است.

۱۱ - لوسترانز با مراجعه به کتاب اصطخری شرح میدهد که سه مسجد جامع (یکی از بلخ دیگر از هرات و دیگر از سجستان) مراکز مهم علمی و معقل تدریس در خراسان بوده اند.

۱۲ - رجوع به احسن التقاسیم بقلم مقدسی

۱۳ - احسن التقاسیم بقلم مقدسی دیده شود.

۱۴ - الکامل بقلم ابن الانیر خواننده شود.

۱۵ - نزهت القلوب بقلم حمد الله مستوفی قزوینی (چاپ لیدن ۱۹۱۵)

۱۶ - در نسخه های تفحات الانس تولد خواجه شعبان ۳۷۳ ذکر

شده. مگر ما در اینجا از روی طبقات حنابله ابن رجب آنرا اصلاح کردیم. ابن رجب با اثر رهاوی حواله میدهد و رهاوی به «کتبی» مراجعه میکند و کتبی خود شخصاً از شیخ الاسلام سال تولد او را پرسیده بود. واقعاً نوم شعبان ۳۹۶ هنگام بهار بوده (۴می ۱۰۰۶ میلادی) در حالیکه شعبان ۳۷۶ مطابق به موسم بهار نبود.

۱۷ - نسب خواجه در طبقات «ابن رجب» و نیز در سیر ذهبی

و در تفحات جامی و نیز در طبقات الصوفیه اثر خودوی آمده و چنین است:

۱ - ابو اسماعیل عبدالله انصاری ابن

۲ - ابو منصور محمد انصاری بن

۳ - ابو معاد علی انصاری بن

۴ - محمد انصاری بن

۵ - احمد انصاری بن

- ۶ - علی انصاری بن
 ۷ - جعفر انصاری بن
 ۸ - منصور انصاری بن
 ۹ - ابی منصور عث الانصاری

۱۸ - شرح حال پدرخواجه در نفحات الانس جامی آمده است.
 ۱۹ - در مورد تأثیر شخصیت پدر بر خواجه عبدالله باید گفت که شاید نقش ارشاد و هدایت در آن بر عطفوت پدری غالب بوده .
 ۲۰ - ابوالعزیز از سخنان ابوبکر و راقی بواطه محمد بن حامد ترمذی شنیده بود و توسط این دو استاد گویا تلمیذ حکیم تر مذی (متوفی ۲۸۵ مطابق ۸۹۸ م) بود .
 ۲۷ - درباره اهل حرفه که صوفی بودند نفحات الانس جامی دیده شود .

ابوسعید مالینی در سال ۴۱۲ در مصروفات یافته و شرح حال او را سبکی در طبقات ذهبی در تذکرة الحفاظ (چاپ حیدر آباد ۱۹۱۶) جلد سوم آورده اند .

۳۰ - شرح حال قاضی ابو منصور راسبکی در طبقات (جلد سوم) و ذهبی در سیر (جلد ۱۱) و ابن جوزی در منتظم (خایدی) آورده اند .

۳۱ - در آن سالها خایفه عباسی القادر سران معتزله را مجبور بترك مذهب کرد ایشان بظاهر چنان کردند . سلطان محمود غزنوی معتزله را در هر جا بپاداش سخت رسانید حتی حبس و طرد کرد (ابن جوزی المنتظم) چنانکه در کتاب تنبیه اثر ملطی (چاپ کوثری ۱۹۴۹) خوانده میشود وقتی معتزله در هرات غلبه کامل داشتند و بنا برین در شهر هرات نیز سلطان محمود باین مجازات پرداخته است .

۳۲ - شرح حال جارودی هروی را سبکی (جلو سوم) و نیز
ابونصر قامی و ذهبی (در جلد سوم تذکرة الحفاظ) داده اند .

۳۳ - حدود العالم در سال ۳۷۲ (مطابق ۹۸۳) نگاشته شده
(ترجمه استاد مینورسکی اکتوبر ۱۹۳۷) .

۳۴ - نفحات جامی و طبقات ابن رجب (جلد اول) دیده شود .

۳۶ - بعضی از صوفیان ملامتیه راه اقراط پیموده با اعمال خلاف
شرع می پرداختند و خواجه عبدالله انصاری این را زشت پنداشته
و شرح داده که صوفیان و ائمه و راستین ملامتیه پا از شرع فرامیگذارند .

عبدالله بعضی ملفوظات ابو المظفر ترمذی و نیز خاطرات
عبدالملک اسکاف را درباره منصور حلاج از پدر آموخت
(نفحات جامی) .

۳۸ - یحیی بن عمار اصلاً از سجستان بوده و از ستم عاملان شهر
خود گریخته در هرات جاگزین شده بود و محدث بزرگ بود . در شیراز
ابو عبدالله ابن خفیف (متوفی ۳۷۱ مطابق ۹۸۲) را دیده بود و ابن خفیف
خود به محضر حلاج در زندان رسیده بود . یحیی بن عمار بزبان تازی
شعر می گفته . شاگردان باو هدایای زیادی آوردند و بسیار غنی
بود و گنجینه داشت و در تهیه نفقه عبدالله بسیار مساعدت کرد .
(نفحات جامی - سیر ذهبی (جلد ۱۱) .

۳۹ - شیخ عمود در حالیکه هنوز بیست سال نداشت با پدر خود
به هرات آمده بود . استادش نهادندی شاگرد جعفر خلمدی

(۳۴۸ - ۲۵۳ / ۹۵۹ - ۸۶۷ م) صوفی نامدار مخالف منصور
حلاج بود .

درباره شغل و مقام شیخ عمو اخباری در دست نیست . جامی
در نفحات از و بنام سالار یاد میکند .

محمد بن احمد بن حمدون ابوبکر قرائی متوفی در نیشاپور
(۲۷۰) یکی از شیوخ بزرگ نیشاپور بوده و به محضر ابو علی
اشرفی (متوفی ۳۲۸) رسیده بود ، شرح حال او در طبقات بقلم سلمی
آمده است .

همچنان باید از عبدالله بن منازل (متوفی ۳۲۹) و ابوبکر بن طاهر ابهری
(متوفی در همین زمان) و ابوبکر بن طاهر ابهری متوفی (در همین زمان
و مرعش شاگرد جنیده که در سال ۳۲۸: در بغداد وفات یافته نام بریم .
باب فرغانی صاحب کرامات بود (نفحات الانس جامی)

شیخ عمو در مکه مکرمه ابوبکر طرسوسی را دیده بود .
علی ابن جعفر بن داود ابوالحسن شیر وانی در مصر به مجلس
خواص رسید و سپس جاگزین مکه مکرمه شده بود . وی نیز شاگرد
معاذ مصری و ابوبکر معاذ مصری و ابوبکر مرآزنی و جنید و شبلی
و ابوالخیر تیماتی و کتباتی (متوفی ۳۲۲) و ابوعلی کاتب و ابوبکر
مصری بوده و ۱۲۴ سال زیسته . شرح این همه در نفحات جامی و طبقات
سلمی و طبقات سبکی آمده است .

علی ابن عبدالله الحسین بن جعفم همدانی شاگرد کویسبی
و جعفر خلدی بوده در مکه مکرمه در سال ۴۱۴ وفات یافته .

شیخ عمو در حجاز دیگر استادان را نیز دیده مانند ابوالخیر حبشی و محمد شاخری ابوالحسن سرکی و ابو اسامه .

ابوبکر مفید محمد بن احمد در سال ۳۷۸ و فات یافته .

احمد بن محمد بن عبدالکریم ابوالعباس قصاب آملی، مرید محمد بن عبدالله طبری و از اکابر صوفیه است قصاب آملی خواننده و نویسنده نبود مگر مسائل دین را به نیکوئی میدانست . جامی در نفحات و عطار در تذکرة الاولیاء بیان میدارد که خواجه عبدالله انصاری آرزو مند دیدار او بود مگر آملی وفات یافت خواجه عبدالله انصاری به آرزوی خود نرسیده و او را ندید .

حسن بن محمد ابوعلی دقاق شاگرد ابوالقاسم نصر آبادی (متوفی در ۳۶۷) بوده (رجوع شود به طبقات سلمی) دقاق سخنور نامدار بوده و در نیشاپور در ذوالقعدة ۴۰۶ وفات یافت (رجوع شود به نفحات جامی و تذکرة الاولیاء عطار و جند سوم شذرات ابن العماد) .

۴۰ - نفحات الانس جامی دیده شود .

۴۱ - رجوع به نفحات الانس جامی .

۴۲ - عبدالجبار بن محمد بن عبدالله بن ابی الجراح مرزبانی

اصلاً از شهر مرو بوده و در هرات جایگزین شده بود و جامع ترمذی

تدریس میکرد و آنرا از ابوالعباس محمد التاجر محبوبی (متوفی

۳۴۶) آموخته بود و محبوبی خود شاگرد ترمذی بود (رجوع شود

به جلد سوم شذرات ابن العماد) .

۴۳ - نفحات جامی و سیر ذہبی دیدہ شود .
۴۴ - یحیی بن عمار دتدریس تفسیر قرآن را در سال (۳۹۲ - ۱۰۰۱ م) ختم کرده و دوم بار بسہ تفسیر پرداخت و بہ سورہ ۷۵ (القیامہ) رسیدہ بود کہ از جہان چشم پوشید . چنانکہ خواہیم دید خواجہ عبداللہ انصاری یک آہرا در ۳۸۰ مجلس تفسیر کرد (طبقات ابن رجب) چنانکہ در سیر ذہبی آمدہ یحیی بن عمار علوم را چنین تقسیم میکرد :

۱- علمیکہ زندگی دین است یعنی توحید (مطاب از اصفیاست) .

۲- علمیکہ قوت دین است یعنی وعظ و ذکر .

۳- علمیکہ دوا دین است یعنی فقہ .

۴- علمیکہ بیماری دین است یعنی اخبار نزاع بین علمای سلف .

۵- علمیکہ ہلاک دین است یعنی علم کلام (کوشش حل مسائل

ایمان از روی عقل آدمی) .

اکنون اگر طبقات الصوفیہ خواجہ عبداللہ انصاری را بخوانیم در میابیم کہ ہنگام شرح یکی از ملفوظات ذوالنون مصری علوم را دہ تقسیم میکند و در آن نیز توحید زندگی دین وعظ ، قوت دین ، فقہ دوا دین و کلام ہلاک دین نامیدہ شدہ است .

۴۵- طاقی مرید موسی بن عمران جیرفتی بود کہ از روی

مکاتبہ خود با ابن خفیف مشہور است (رجوع بہ نفحات جامی) .

۴۶- ابن رجب در طبقات یک اندرز منظوم خواجہ عبداللہ

انصاری را بزبان تازی درج کردہ است کہ در آن شخصی دارای رأی

اشعری بہ لقب شیطان بشر ذکر رفتہ و بہ مرید توصیہ شدہ چنین باشد۔

شافعی الشرع ، سنی الجلی ،

حنبلی العقد ، صوفی السیر

شیخ عطار نیز در تذکرہ الاولیا از ارادت خواجہ بہ امام شافعی سخن گفتہ و شرح بستہ بودن او با عقائد حنبلیان در جداول طبقات ابن رجب آمدہ ،

۴۷ - نفحات الانس جامی ،

۴۸ - ابو عبد اللہ محمد بن علی بن الحسن باشانی ہروی حدیث را

از ابو اسحاق احمد بن محمد بن یاسین ہروی (متوفی ۳۳۴)
و محمد ابراہیم بن نافع آموختہ بود (رجوع بہ سیر بقلم ذہبی) .

احمد حاجی مرید ابو الحسن حسری (متوفی ۲۷۱) بود
(رجوع بہ طبقات سلمی) و مرید ابو الحسن حسری (رجوع بہ نفحات)
خواجہ عبد اللہ انصاری از وی خاطرات اورا می پرسید خاصہ در بارہ
حسری (نفحات) ،

ابو سامہ باوردی واعظی بود کہ از شہری بہ شہری میرفت و عدہ
زیاد شیوخ را دیدہ بود از آنجملہ ابو عبد اللہ رودباری (متوفی ۳۶۹)
(طبقات سلمی) عباس شاعر ابو عمر متوفی ۳۶۶ (طبقات سلمی)
و ابو یعتوب نھر جواری (متوفی ۳۳۰) و بنا برین در سال ۴۱۰ (۱۰۱۹)
بسیار سال خوردہ بودہ .

ابو علی زرگر شاگرد ابو لعباس قصاب بودہ (نفحات) .

ابو علی ہوتہ گر بہ محضر حسری رسیدہ احوال اورا حکایت میکرد .

اسماعیل دباس از دیدار خود با مومن شیرازی به خواجه عبدالله انصاری سخن گفته بود ،

اسماعیل دباس به شرح میرفت و مومن شیرازی بوی اندرز داده بود که نزد مادر خود برگردد . (نفعات)

درباره ابوالقاسم ابیوری طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری .

۵۰- رجوع به جلد سوم شذرات ابن العماد و جلد سوم طبقات سبکی و نفعات جامی .

ذهبی در سیر می آورد که با شانی در هنگام رحلت ۱۰۶ ساله بوده .

۵۲- درباره نیشاپور اثر لو سترانژ دیده شود .

ابویکر پستی (متوفی ۴۲۹) و استر آبادی (متوفی ۴۴۰) هر کدام مدرسه‌ای برای تدریس آباد کرده بودند ، برای امام ابراهیم اسقرایینی نیز مدرسه‌ای اعمار شده بود (طبقات سبکی جلد سوم)

۵۳- شاید خانقاه ابن باکویه که در سال ۴۲۴ برای دیدار یاران در آن قروود آمد .

جامی در نفعات آورده که خواجه عبدالله انصاری از زبان شیخ ابن باکویه سی هزار کلامه و سی هزار حدیث نوشته و بنا برین بایست مدت دراز در محضر او بوده .

۵۴- رجوع به طبقات ابن رجب (جلد اول) هیچکس با اندازه او در راه تحصیل حدیث رنج نبرده (نفعات)

۵۵- درباره الاصم (کتاب الانساب) سمعاً فی دیده شود

(چاپ لندن ۱۹۱۲) ،

صیرافی در ذی الحجہ ۴۲۱ وفات یافته شد ذرات، ابن العما: (جلد دوم).
 طرازی شاگرد الاصم و نیز شاگرد ابو حامد احمد بن علی
 بن حسنو یہ (متوفی ۳۵۰، شاگرد ترمذی) و شاگرد ابو بکر
 محمد بن المومل و نیز شاگرد ابو عمر بن مطر بودہ .
 وفات طرازی در ۲۴ ذی الحجہ ۴۲۲ واقع شدہ (سیر ذہبی) ،
 ابو نصر منصور مفسر چند ماہ پیشتر از طرازی بسن ۹۵ سالگی
 وفات یافتہ (سیر ذہبی) سلیطی در جمادی الاول ۴۲۱ وفات یافتہ
 (سیر ذہبی)

قاضی احمد بن الحسن ابو بکر حیری در فقہ شافعی شاگرد
 ابوالولید نیشاپوری در علم کلام شاگرد خود اشعری و در حدیث
 تلمیذ الاصم و دیگر محدثان بودہ و در نیشاپور ، مکہ بغداد کوفہ
 و جرجان علم آموختہ (متوفی رمضان ۴۲۱) (طبقات سبکی)
 و شرح وضع خواجہ عبداللہ انصاری مقابل او در نفحات جامی سیر
 ذہبی و جلد اول «طبقات» ابن رجب دیدہ شود .

۵۶ - ابوالفتح (متوفی در ۴۴۴ در نیشاپور) فقہ را از
 ابوبکر قفال (متوفی ۴۲۷) و ابوالطیب صلحوکی (متوفی ۴۱۴)
 آموختہ پارسائی بود ، متواضع جلد اول طبقات ابن رجب ، جلد
 چهارم طبقات سبکی ، جلد سوم ذرات ابن عمامہ .

۵۷ - اسفرائینی شاگرد اشعری بودہ در نیشاپور در محرم ۴۱۸
 وفات یافت جلد سوم طبقات سبکی «کتاب المقتری» بقلم ابن عساکر
 چاپ دمشق ۱۹۲۹ .

امام الحرمین در سال ۴۰۷ جاگزین نیشاپور شدہ و بہ تعلیم

پرداخته، بود و در آن شهر در ۴۳۸ وفات یافت جلد سوم طبقات سبکی
و جلد سوم و شذرات ابن العماد (پسرش عبدالملك در آغاز ۴۱۹ در
نیشاپور بجهان آمد و پس از پدر امام الحرمین شد) طبقات
سبکی جلد سوم) .

اسماعیل صابونی واعظ ، مفسر و محدث بوده و مانند عبد الله
در کودکی ذکاوت زیاد داشت . چنانکه در ۹ سالگی بر مسند پدر
نشست . خواجه عبدالله انصاری او را هنگام گذشتن از نیشاپور
در ۴۲۳ دید . سبکی فقط صابونی را « شیخ الاسلام » می نامد .
وفات صابونی در ۴۴۴ (۱۰۵۷) واقع شده .

۵۸- ابوالقاسم قشیری چهل و یک ساله بود و تفسیر قرآن را
به پایان رسانیده بود که مشهور است . (طبقات سبکی) جامی
در نفعات از او ذکر میکنند مگر هیچ سخن خواجه عبدالله انصاری
را در باره اش نمی آورد .

۵۹- نام عربی دزباد « قصر الريح » است (رجوع شود بآثر
« لوسترانز ») در آنجا راه سوی شمال شرقی به مشهد ، طوس
و سرخس و بجنوب شرقی بسوی هرات میرفت .

۶۱- نفعات جامی .

۶۲- بوشتجی و احمدضبی هر دو در سال ۴۱۹ وفات
یافته اند (تاریخ « ذهبی »)

۶۳- نفعات جامی

احمد کوفانی به محضر صوفیان بزرگ و از آن جمله ابوالمنصور
معمربن احمد اصفهانی رسیده بود اصفهانی (متوفی ۴۲۸ مطابق

۱۰۳۷ م) رساله كوچك نهج الخاص را نوشته و مولف اين كتاب آن رساله را در مجموعه‌اي كه با احترام دوكتور طه حسين در سال ۱۹۲۲ در مصر بچاپ رسیده از روی نسخه استانبول نشر کرده است و بين نهج الخاص و كتاب منازل السائرين خواجه عبدالله انصاری شباهت در اسلوب تحرير و بيان موجود است ،

۶۵ - ابن اثير « الكامل في التاريخ » جلد هفتم .

۶۶ - ابن اثير و بيهقي

۶۷ - تاريخ بيهقي .

۶۸ - تاريخ بيهقي « ومنتظم » ابن جوزي جلد هشتم « طبقات »

سبكي جلد چهارم و « كامل » ابن اثير جلد (هفتم)

۶۹ - « طبقات » ابن رجب (جلد اول) و « سير » ذهبی

۷۱ - « طبقات » سبكي - جلد سوم

ابو بشر هروی در سال ۳۲۸ در هرات تولد و در ۳۸۵ (۹۹۵)

در بغداد وفات یافته .

خطیب بغدادی در تاريخ بغداد (چاپ ۱۹۳۱ جلد پنجم)

از وی سخن گفته . متن « اعتماد قادری » در منتظم ابن جوزی (جلد هشتم)

آمده است .

۷۲ - تاريخ بيهقي .

۷۳ - ابن خبیر را به همه شهر ها و از آن جمله هرات با نامه

اطلاع داده بودند .

۷۴ - تاريخ بيهقي .

۷۵ - « سير ذهبی » .

امام ابو الفضل در حدیث شاگرد عبدالله جزهری متوفی ۳۶۰
 در مرو و شاگرد حسین بن محمد عسکری (متوفی ۳۷۵) در بغداد
 و شاگرد علی ابن عبدالرحمن بکائی متوفی ۳۷۶ در کوفه و شاگرد
 ابو بکر اسما عیلی (متوفی ۳۷۰) در جرجان و شاگرد بشر بن
 احمد دهقان (متوفی ۳۷۰) در اسفرائین و شاگرد ابو عمر بن
 همدان (متوفی ۳۷۶) در نیشاپور بوده و غیره «سیر» ذهبی و «طبقات»
 ابن رجب دیده شود

۷۶ - طبقات ابن رجب دیده شود (جلد اول)

۷۹ و ۸۰ - به منظم ابن جوزی رجوع شود (جلد هشتم

۸۱ - «سیر» ذهبی دیده می شود .

خلال متولد ۳۵۲ در حدیث شاگرد ابو بکر قاطعی (متوفی ۳۶۸)
 و شاگرد ابوسعید حرقی بوده و نیز شاگرد ابن لوه لوه و راق
 (متوفی ۳۷۷) و ابو بکر و راق (متوفی ۳۷۸) و ابو عبدالله حسین
 بن عسکری و ابو حفص بن زیات و ابو بکر ابهری (که هر سه در
 سال ۳۷۵ وفات یافته اند) و محمد بن حیویه (متوفی ۳۷۳)
 و محمد بن المطرف (متوفی ۳۸۰) ابو بکر شاذان متوفی ۳۸۳
 ابو الفتح قواس (متوفی ۳۸۵) (تاریخ بغداد بقلم خطیب بغدادی
 جلد هفتم و تذکرة الحفاظ ذهبی جلد سوم دیده شود) .

۸۲ - تاریخ بیهقی و طبقات ابن رجب جلد اول .

۸۳ - نجات الانس .

وفات ابوعلی سیاه در شعبان ۴۲۴ (جولائی ۱۰۳۳)

سال دیدار خواجه عبدالله انصاری با خرقانی در نیشاپور ۴۲۴ بوده و آن -الی- است که قافله را بار نبود و از ری به شرق برگشت (نقحات جامی) اگر این مسافرت را پیش از ۴۲۳ (سفر اول حج خواجه) تصور کنیم پس باید خواجه دو بار خرقانی را دیده باشد یکی در زمان آن -فرویکی در ۴۲۴ («طبقات» ابن رجب جلد اول) و نیز در آن صورت تصور منقح گفته کنبی خواهد بود که سفر حج ۴۲۳ را دومین سفر خواجه می‌شناسد. (سفر اول بسوی نیشاپور در ۴۱۷ بوده). دیدار خرقانی در ۴۲۳ نیز نباید واقع شده باشد زیرا میدانیم در آن سال کاروان حج خراسان از ری گذشته و تا بغداد رسیده و این سفر بغداد باید پیش از ۴۳۹ (سال وفات خلال) واقع شده باشد. مسافرت دوم بعزم حج از ۴۲۴ بعد تر واقع نشده زیرا خرقانی در آغاز ۴۲۵ وفات یافته. از روی این همه موافق این سطور تسلسل و قایع را چنانکه درین کتاب خوانده میشود ترتیب نموده است و این ترتیب تسلسل در تذکره های سابقه دیده نمی‌شود.

۸۴- ابو عبدالله «ابن باکو» یا «ابن باکویه» که بنام بابا کوهی نیز معروف است در شیراز به جهان آمده و در همانجا شاگرد ابن خفیف بوده. در نیشاپور آمدن به محضر قشیری و ابوسعید ابن ابوالخیر رسید. بدیدار ابوالعباس نهادند و نیز نایل شد. سالهای بعد به شهر خود شیراز برگشت و در نزدیکی آنجا در غار کوه جاگزین گردید. صوفیان بدیدار او میرفتند و همانجا در سال ۴۲۸ (۱۰۲۷) و بروایتی در سال ۴۴۲ (۱۰۵۰) وفات یافت. در سال ۴۲۶ هنوز در نیشاپور بود و رساله «بدایه حال الحلاج و نهایت» را نوشت.

ابو سعید ابن ابی الخیر در میهنه سال ۳۵۷ (۹۶۷) تولد یافته و شیخ اول او در تصوف بشری است (متوفی ۳۸۰/۹۹۰م) بوده برای طلب علم بمرور رفته به مجلس ابو عبد الله حسری و ابو بکر قفال رسید. و ده سال در آن شهر بود. سپس به سرخس آمده به محضر ابوعلی ظاهر (متوفی ۳۸۹/۹۹۹) رسید و آنجا ابو الفضل حسن رانیده و او را پیر خود گزید. مدتی مقیم میهنه بود و سپس نزد ابو العباس قصاب رفت و باره شهر خود آمد. بعد در نیشابور رفت و دیری آنجا بود. باز به میهنه برگشت و آنجا بتاریخ ۴ شعبان ۴۴۰ (۱۲ جنوری ۱۰۴۹) از جهان چشم پوشید. (نیکولسن در باره وی در «مطالعات بر تصوف اسلامی» که در سال ۱۹۲۱ در کمبریج چاپ شده مقاله مفیدی نگاشته و شرح مناظره خرقانی و ابو سعید ابن ابی الخیر داده است. اخبار این مناظره در تذکره الاولیاء شیخ عطار آمده است.

خواجه عبدالله انصاری دو بار به محضر ابو سعید ابن ابی الخیر رسید.

۸۵- تاریخ بیهقی نفعات جامی

۸۶- نفعات جامی - تذکره الاولیای عطار.

۸۸- قریه خرقان را الوسترا نژبه پیروی متوفی به ضم «ق»

و نیکولسن از روی سمعانی و باقوت به فتح‌تین می‌خواند. در ایران و افغانستان بسیار کسان این نام را بکسرقاف می‌خوانند.

شرح حال خرقانی در نفعات جامی و تذکره الاولیای عطار آمده.

بایزید بسطامی در ۱۵ شعبان ۲۶۰ (۲۵ می ۸۷۴) وفات یافته

علامه ماسینیون در «مطالعات تصوف» (چاپ دوم ۱۹۵۴ پاریس) درباره او مطالبی نگاشته است.

۸۹ - نیکولسن در کتاب صوفیان اسلام (لندن - ۱۹۱۴)
کلمات خرقانی را با انگلیسی ترجمه کرده است. اینکه نیکولسن
خرقانی را تصویر کامل و حدت الوجود (پان تئیزم) شرقی نامیده
است بعقیده مرلف این کتاب خطاست. بطاهمی، خرقانی و انصاری
هیچکدام «پان تئیسیت» نبوده اند و عقیده ایشان غیر ازین بوده.

۹۰ - نفحات جامی .

۹۶ - اهتمام صاحب خانقاه بر روی بحدی بود که همه کار خانقاه

را بخواجه گذاشت (نفحات الانس، جامی)

۹۷ - مقصد از این کلام خواجه این بوده که مناظره بیهوده بین آن دو صوفی

قطع شود (نباید تصور کرد که خواجه پیرو «مو نیزم» بوده آفریده
و آفریدگار را یکی میدانسته) مقصد خواجه این بوده که معبود
و مطلوب ما خداوند است و بس و همچنین است مقصد خرقانی
(چنانکه در تذکر اولیا عطار آمده) که گفته بود:

من نه عابدم و نه زاهد و نه عالم و نه صوفی! الهی تو یکی ای! من از آن

یکی تو یکی ام!

درباره احمد چشتی نفحات الانس جامی دیده شود .

۹۸ - یا قوت در معجم البلدان (جلد چهارم صفحه ۷۳۶) مینویسد

که نباذان از توابع هرات است. از اینکه بوبشر کواشانی در آن روزها
آنجا بوده چنان تصور میشود که نباذان در جنوب هرات بسوی
افزار بوده (کتاب «لوس تراژ» دیده شود) .

درباره تاریخ وقوع اقامت خواجه در نباذان چند نشانه موجود

است یکی اینکه باید پس از دیدار او با خرقانی باشد و در زمانیکه
خواجه بتدریس پرداخته بود و در طرز بیان او تأثیر آن شیخ موجود

است. اینکه-خن از جمله نکردن ترکمانان بر خراسان میگوید باید
اجتماع نیاذان چندین سال پیش از ۴۲۹ واقع شده باشد. اینکه
خواجه خود میگوید نخست همانجا ارشاد تصوف نموده نیز علامت
آن است که آغاز تدریس او بوده.

۹۹- نفعات جامی .

۱۰۰- نفعات جامی .

۱۰۱- در طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری در چند
جواز مرگ ناگهانی مردم هنگام سماع سخن رفته .

۱۰۲- رجوع شود به تذکرة الاولیاء عطار و طبقات الصوفیه
انصاری.

در منازل السائرین سماع دهمین منزل (یعنی آخرین منزل قسمت
اول بنام بدایات) است (رجوع به بند ۱۷۶ این کتاب) .
منازل السائرین را خواجه در اخیر زندگی املا گفته اما در سه میدان
که شاگردان در سال ۴۴۸ یعنی ۲۵ سال قبل از زبان او نوشته اند
سماع میدان ۸۷ است. در طبقات الصوفیه که در اخیر زندگی او
شاگردان از زبانش نوشته اند سماع مقام برگزیده دارد. چنان
بنظر میرسد که روزهای نیاذان در ذهن و فکر خواجه نقش بزرگ
نکاشته و این نقش تا اخیر زندگی پیش چشم او بوده .

آداب سماع در مختصر فی آداب الصوفیه، خواجه عبدالله
انصاری دیده شود.

۱۰۳- ايسو يعقوب اسحاق بن ابيسرا هيم سر خسي
القسراب (متولد ۳۵۲) از دوازده استاد حسد است

آموخته بود از آنجمله عباس نصری (متوفی ۳۷۲) محمد بن عمر
حفصیه جد مادری او، ابوالفضل سیاری، عبدالله بن حمدویه (متوفی
۳۸۱)، ظاهر بن احمد سرخسی (متوفی ۳۸۹). قراب صاحب تألیفات
و بسیار باورع بود. وفات او در ۴۲۹ واقع شد. (تذکره الحفاظ
«ذهبی»، چاپ حیدرآباد (۱۹۳۵) جلد سوم - طبقات شافعیه «سیکی»
چاپ قاهره، جلد سوم)

بوشردر باره خواجه عبدالله انصاری همان نظر را داشت که
خواجه درباره خرقانی داشت.

۱۰۴ - حتی در «منازل السائرین» که در ظاهر بسیار منظم
و دارای فصول و ابواب است چنان نازکیها موجود است که با آن
رعایت حال هر سالک جداگانه شده است. چنانکه میدانم خواجه
عبدالله انصاری تدریس شفاهی را ترجیح میداد و تا بسیار سالخورده
نشد و تا آنکه شاگردان بسیار زاری نکردند «منازل السائرین»
را املا نگفت.

۱۰۵ - «طبقات» ابن رجب جلد اول.

۱۰۶ - در آغاز منازل السائرین سه دوره زندگی از روی سه
حدیث نبوی که با سلسله اسناد آن آمده شرح داده شده.

خواجه عبدالله انصاری برای رد معتزله و اشعریان اثر کوچکی
دیگری دارد: «کتاب الاربعین فی دلائل التوحید» (نسخه قلمی -
سرای ۵۱۰ ترکیه) در آن چهل حدیث را درباره صفات خداوند
آورده است.

۱۰۷ - شرح جغرافیای تاریخی چشت در اثر «لوسترا نژ»
دیده شود.

ابو احمد ابدال (متولد ۲۶۰) از روی نسب به امراء میرسد.
بیست ساله بود و در هنگام شکار در کجسار راه خود را گم کرد
و آنجا بیدار چهل صوفی رسیده و یکی از ایشان ابوالحاق شامی
بود. مانند ایشان جامه صوفیانه پوشید و به اندرز پدر که نمیخواست
فرزندش صوفی باشد گوش نداد. وفات او در ۳۵۵ (۹۶۶) واقع
شده (نفحات جامی دیده شود).

پسر او ابو محمد مانند پدر، پارای صوفی میش بود در ۴۱۸
(۱۰۲۷) اگرچه هفتاد سال داشت در سپاه سلطان محمود غزنوی
به غزوه هند رفت. سه سال بعد وفات یافت (نفحات جامی).

ابو یوسف ابن محمد سمعان تلمیذ عم خود ابو محمد بودی و تا
هفتاد سالگی عیال و اطفال نداشت و ابو یوسف را فرزند خوانده
بود. ابو یوسف پس از پنجاه سالگی در مکه مکرمه نزد مرقد حاجی
مکی گوشه گرفت و در جوار مرقد ابو الحاق شامی غاری کنده
و دوازده سال در آن میزیست و به یاز در وجد بود. وفات او در ۴۵۹
واقع شده و آنوقت ۸۴ سال داشت. (نفحات جامی) جامی در نفحات
از دیدار خواجه عبدالله انصاری با او سخن میگوید و این دیدار باید
پس از دوره دراز گوشه گیری ابو یوسف سمعان در ۴۲۸ یا ۴۲۹
پس از وفات قراب واقع شده باشد. چنانکه دیدیم خواجه عادت داشت
پس از مرگ عزیزان گاهی بسفر میرفت چنانکه پس از وفات طاقی
سجستانی به نیشابور سفر کرد (۴۱۷) و پس از وفات یحیی بن عمار
به سفر حج پرداخت (۴۲۳).

۱۱۰ الی ۱۱۴ - تاریخ بیهقی

۱۱۵ - تاریخ بیهقی طبقات سبکی (جلد سوم)

۱۱۶ و ۱۱۷ - تاریخ بیهقی .

۱۱۸ - تاریخ بیهقی و نفحات جامی و طبقات ابن رجب

(جلد اول) .

۱۱۹ و ۱۲۰ - تاریخ بیهقی .

۱۲۱ - تاریخ بیهقی والکامل فی تاریخ «ابن الاثیر» چاپ

قاهره (جلد هشتم) .

۱۲۲ - «الکامل» ابن الاثیر (جلد هشتم) .

۱۲۳ - «طبقات» ابن رجب (جلد اول) .

۱۲۴ - بند ۱۱۸ این کتاب دیده شود .

در طبقات ابن رجب و (جلد اول) آمده «و عقد اهل هراة

للمشیخ مجلساً آخر سنه ۳۸۴ و عملوا فیہ محضراً»

۱۲۵ - «طبقات» ابن رجب (جلد اول) .

۱۲۶ - یحیی بن عمار نخستین استاد او بود «طبقات» ابن

(رجب دیده شود جلد اول) .

۱۲۷ - بند ۱۳۴ این کتاب نیز دیده شود معلوم میشود که

خواجه عبدالله انصاری محبت را مخالف شرع نمیدانست بلکه

هر دو را مطابق و موافق بهم می شمرد و معنی اسلام را چنین میگفت .

کتابی سال و تاریخ تفسیر این آیه (سوره بقره ۱۶۵) را

نمیدهد اما این را میدانیم که تفسیر قرآن را که خواجه در ۳۷۴

آغاز کرده بود پانزده سال بعد به آیه ۳۱ سوره آل عمران

رسانید و سوره آل عمران بعد از سوره بقره میآید از این تأنی

در تفسیر معلوم میشود که تفسیر آیه ۱۶۵ سوره بقره پیش

از دوره زندان بوشنج نبوده و چون در تفسیر این آیت مدت

مدیر عمره خود را صرف کرد و پس از آن اخیر سوره بقره و آغاز سوره آل عمران را تفسیر کرد نایب تدریس سال ۴۴۸ رسید پس معلوم میشود که سال بازگشت او از زندان هوشنچ سال تحول و نفضح فکر او بوده زیرا در خلوت زندان بران تأمل کرده و حال آنرا خود دیده است و به قول اکتفا نکرده .

۱۲۸ - کامل ابن اثیر (جلد هشتم) .

۱۲۹ - نفحات ، جامی .

در باره سال بینوائی خواجه باید دانست که چاهي زمان او را تعیین نمیدارد . از اینکه در آن وقت در مجلس تدریس او توانایان و توانگران میآمدند معلوم میشود که در آغاز زمان تدریس نموده از اینکه حفاظ در مجلس میآمدند دانسته میشود که آنجا تفسیر تدریس میشده و بنا برین پس از ۴۳۶ بوده علاوه بران چنان امکان داشته که شیخ عمو پشتمیان و حامی او خواجه عبدالله انصاری را فراموش کرده و از بینوائی او بیخبر مانده باشد بنابراین این دوره بینوائی پس از وفات شیخ عمو بوده چنانکه شاگردان ملتفت آن بینوائی نشده و فکر نمیکردند وفات صوفی سالخورده ای سبب بی نوائی خو اجه شود خاصه اینکه خواجه بینوائی خود را به کسی آشکار نمی کرد .

۱۳۰ - نفحات - جامی

۱۳۱ - در باره این رو ی دادها «مننظم» این جو زی (جلد هشتم) «تبیین» ابن عساکر (چاپ دمشق ۱۹۲۹) «البدایه والنهایه» ابن کثیر (چاپ قاهره) «طبقات» سبکی (جلد دوم و سوم) دیده شود .

در باره عمید الملک کند ری علاوه بر «طبقات» سبکی

«وفیات الاعیان» ابن خلکان (چاپ بولاق - مصر ۱۸۸۲ م) جلد دوم، و «منتظم» ابن جوزی (جلد هشتم) و «کامل» ابن اثیر (جلد هشتم) و «تجارب السلف در تاریخ خلفاء و وزراء» اثر هند و شاه بن سنجر نخجوانی که در سال ۷۲۴ مطابق ۱۳۲۴ میلادی تحریر یافته و در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی بکوشش عباس اقبال در طهران بچاپ رسیده و (شذرات) ابن العماد (جلد سوم) دیده شود. ابوسهل ابن الموفق توانا، تو انگر و دلیر و پیر و مذهب اشعری بود و شافعیان و خنفتیان در خانه او گرد می آمدند «طبقات» سبکی جلد دوم و سوم) ،

طغرل بیگک دبیری بکار داشت که پارسی و تازی نیکو بداند و پدر ابوسهل، کندری را باو معرفی کرده بود و این سبب کسب قدرت کندری شد. «کامل» (ابن اثیر، جلد هشتم)

۱۳۲ - شکایت نامه قشیری را ابن عساکر در تبیین (جلد هشتم) و نیز سبکی در «طبقات» (جلد دوم) آورده است. قشیری شرح میدهد که مخالفان پنج عقیده را بناحق از اشعری میدانند. اول اینکه پیامبر پس از رحلت پیامبر نباشد. دوم اینکه مکافات و مجازات خداوندی از روی فرمان بر ونا فرمان بودن بندگان نباشد. سوم موسی علیه السلام آواز خداوندی را نشنیده باشد. چهارم قرآن آن نیست که در وقایع مصحف شیرازه بندی شده. پنجم آنکه عوام کافرند .

در بند ۱۲۴ این کتاب خواهیم دید که خواجه عبدالله انصاری در حضور نظام الملک مدعیان عقیده اول و چهارم را لعن خواهد گفت «طبقات» ابن رجب جلد اول، «سیر» ذهبی جلد دوم) . امام ابوبکر بیهقی که آنوقت ۷۱ سال داشت فقیه شافعی

محدث و اشعری مذهب بود «طبقات» سبکی جلد سوم «تذکره الحفاظ» جلد سوم) چون احوال نیشاپور باوسید در بییق بود و نص نامه او به کندی در «تبیین» ابن عساکر و اقتباسات طویل آن در جلد دوم «طبقات» سبکی آمده است .

در باره دو نفر شاعر «طبقات» ابن رجب (جلد اول) و «معجم الادبا» یا قوت (جلد ششم) دیده شود. البارع محدث نیز بود و در نیشاپور و بغداد زیست و چون در ۹۲۲ وفات یافت بسیار سخنورده بود .
۱۳۳ - شرح حال قاضی صاعد بن سیمار (متوفی ۴۹۴) در (جلد ۱۲) «سیر» ذهبی و در «شذرات» (جلد سوم) ابن عماد آمد . در سال ۴۰۵ پایتخت گننا شته و نه سال کسو چسکتور از خواجه بود . مهمان بوسعدی او در آن ضیافت شاید ابو سعید عبد الملك بن ابی عثمان نیشاپوری خر کوشی محدث و واعظ (متوفی در نیشاپور در ۴۰۷) بوده . (شرح حال او در «تبیین» ابن عساکر و در «طبقات» سبکی آمده) اینکه خواهی و یک تلمیذ بوسعدی در یک ضیافت مهمان کرده بود شاید برای تذکره خاطر آن نیشاپور بوده و اشعری بودن بوسعدیان دریاد او نبود . شاید آن مهمان پناه گزینی بود که تعدیپ اشعریان او را مجبور به فرار از نیشاپور کرده بود .

در شرح این ضیافت طبقات ابن رجب دیده شود . (جلد اول)
۱۳۴ - خواجه یکصد و هفت تفسیر از قد ما را اساس تدریس قرار میداد (جلد اول طبقات ابن رجب) اما بان اکتفا نمیورزید . مقام بزرگ ذکر و وعظ در قرآن پیهم چند جا آمده است .
ستایش خواهی از زبان یا خرسی در جلد اول «طبقات» ابن رجب ذکر شده .

۱۳۵ و ۱۳۶ - وفات داود بن وا یتمی در ۴۵۱ و یا بعد تر
واقع شده جلد هشتم «کامل» ابن اثیر جلد اول «طبقات»
ابن رجب، جلد هشتم «منتظم» ابن جوزی، جلد دوازده «بدایه»
ابن کثیر جلد دوم «وفیات» از ابن خلیکان، «تجارب»
هندشاه، «شذرات» ابن العماد دیده شود.

حبس و مرگ کندی نیز به کوشش نظام الملک واقع شده باشد
زیرا دو وزیر در یک ملک نمیکنند!

۱۳۷ - اینکه گفته اند نظام الملک اشعری متعصب بوده
ناشی از اشتباهی است و بعضی مولفان تاکنون این حکم نادرست را
میکنند «و منتظم» ابن جوزی این اشتباه را رفع مینماید.

۱۳۸ - «کامل» ابن اثیر دیده شود. درباره حاضر شدن
خواجه عبدالله انصاری در حضور نظام الملک و الپ ارسلان سالها
وسنه ها تعیین نیا فته میگر ابن رجب در جلد اول «طبقات»
آورده است که سمایت ادوسی» (بند ۱۴۲ این کتاب) درباره
خواجه پس از محنت و بازگشت او از بلخ واقع شده. ابن اثیر
و ابن کثیر درباره سال و ماه سفرهای سلطان و وزیر او معلومات
میدهند و از روی آن میتوانیم اوقات حاضر شدن خواجه را
در حضور سلطان و وزیر تعیین نماییم.

جلد اول «طبقات» ابن رجب و جلد یازده «سیر» بقلم ذهبی
دیده شود.

۱۳۹ - نسخه قلمی کتاب «زم الکلام واهله» که در برتش
موزیم محفوظ است (شماره ۲۷۵۲۰ فهرست ۱۵۷۱) بسال
۷۱۰ (۱۳۱۱ م) تحریر یافته.

همچنین نسخه از آن در دمشق و نسخه در انقره محفوظ است.

در سلسله روایت آن نام شاگردان خواجه عبدالله انصاری مانند
 ا و الوقت عبدالاول سجزی ۴۵۸-۵۵۳ و ابوالفتح عبدالملک
 کروخی (۴۶۲-۵۴۸) آمده است که از ایشان سخن خواهیم گفت
 اگرچه سال تالیف تم الکلام معلوم نیست یقیناً پس از تولد این
 شاگردان بوده و نیز در همین سالها جمع آوری دلایل در مقابل
 اهل کلام ضرور افتیده . شاید بعد تر چون او ضاع آرام شد
 شاگردان آنچه را از زبان خواجه وقت بوقت نوشته بودند یکجا
 گرد آورده کتاب ساخته و بوی قرائت کرده اند تا در آن اشتباهی
 نباشد . مؤتمن ساجی بزرگتر از سجزی و کروخی بوده شاید اول
 باین کار پرداخته باشد (ذهبی دیده شود) و اقامت الکلام جز
 مجموعه يك سلسله دلایل و براین برضد اهل کلام نیست که
 بمقصود نزاع با ایشان کرد آورده شده .

۱۴۰ - دربارهٔ برکت روحانیت خرقانی در زمان این مجتهد
 خواجه تذکره الاولیای شیخ عطار دیده شود .
 جمال الملک منصور بن نظام الملک را بفرمان نهانی
 ملک شاه در رجب ۴۷۵ زهر دادند و از جهان رفت (جلد هشت
 کسامل ابن اثیر) .

درباره مخالفت اهل بلخ با خواجه عبدالله انصاری رها وی
 معلومات داده است (جلد اول طبقات ابن رجب) .
 درباره اینکه مردم میخواسته اند خواجه را سنگسار کنند تذکره
 الاولیای شیخ عطار دیده شود . چنانچه معلوم میشود که خط السیر
 خواجه عبدالله انصاری درین محنت چنین بود ، هرات ، کروخ ،
 بالیقان ، ایشین ، مروالرود ، طالقان ، میمنه ، انیسار ، بلخ
 (رجوع شود باثر لوسترانز) .

خواجه عبدالله انصاری در بلخ زیارت مرقد ابوالمظفر
 ترمذی و شریف حمزه عقیلی و باران اورفته باشد
 ابوالقاسم تمیمی اصلاً از اصفهان آمده و در بلخ مقیم شده
 و رسوخ یافته بود و در سال ۴۸۸ هـ. ق. جازجهان چشم پوشیده .
 اگر چه سبکی تعیین نکرده که تمیمی در کدام سال خواجه
 عبدالله انصاری را مساعدت کرد درین سفر و یا بیست سال بعد
 در (سفر دوم هنگام محنت دوم) مگر شاید تمیمی در هر دو سفر از
 خواجه استقبال نموده و در هر سفر بوی مساعدت کرده باشد

۱۴۱- از شفاعت معمر لبنانی ابن رجب در جلد اول طبقات
 ذکر کرده. لبنانی در سال ۴۸۹ وفات یافته. نام او در معجم البلدان
 یا قوت (چاپ قاهره ۱۹۰۶ جلد ششم) آمده است و نیز در طبقات
 سبکی بنام لبنانی از نام او معلوم میشود که زحوالی اصفهان بوده
 یا قوت مینکسارد که لبنانی احوال صوفیه را بسیار میدانسته
 ۱۴۲- درباره شورش قارا ارسلان جلد هشتم «کامل» ابن
 اثیر دیده شود .

علی بن المظفر علوی حسینی ابوالقاسم دوسوی اصلاً از دیوسیه
 واقع ماورالنهر آمده دانش او در فقه و نحو زیاد بود. در سال ۴۷۹
 در مدرسه نظامیه بغداد بتمدد ریس فقه شافعی پرداخت و تا زمان
 وفات (۴۸۲) همانجا بود. جلد چهارم «طبقات» سبکی .
 شرح رسیدن خواجه به حضرت نظام الملک در جلد اول «طبقات»
 ابن رجب و جلد دوم «سیر» ذهبی آمده است .
 ۱۴۳- جلد هشت «کامل» ابن اثیر و جلد دوازده «بدایه»
 ابن کثیر و جلد اول «طبقات» ابن رجب و جلد دوم «سیر» ذهبی
 دیده شود .

۱۴۴- جداول «طبقات» ابن رجب -

۱۴۶- جلد هشتم «منتظم» ابن جوزی و جلد هشت «کامل»

ابن اثیر و جلد دوازده «بدایه» ابن کثیر .

۱۴۸- یکی از صوفیه به نظام‌الملک چنین اندرز داده بود:

«خدمت کن کسیرا که خدمتش بر تو نفع رساند و مشغول مشو
بکسیکه فردا سگانش بخورند» در آنوقت نظام‌الملک در خدمت
امیری بود که باری مست از شراب و در تار یکی شب تنها بیرون
آمد و سگان خودش او را پاره پاره کردند نظام‌الملک سخن آن
صوفی را یاد آورد و بان صوفی عقیده نمود («وفیات» بقلم ابن
خلکان- جلد اول)

ابراهیم بن علی ابو اسحق شیرازی در فیروز آبا و فارس
در ۳۹۳ تولد یافته و فقه شافعی را در شیراز و سپس در بصره آموخت
در سال ۴۲۵ به بغداد آمد و بزودی شاگرد ابو طیب طبری شد.
خودش استاد شد و در ۴۵۹ بخوانش نظام‌الملک به نظامیه بغداد
رفت و تا هنگام وفات (۴۷۶) تدریس می نمود پاکدل و پارسا بود
و خلیفه او را به بعضی امور نزد سلطان و امیر میگماشت صاحب
تالیفات بود (جلد سوم «طبقات» سبکی- جداول «وفیات» بقلم
ابن خلکان، «تبیح» بقلم ابن عساکر)

ابونصر قشیری چهارمین پسر مرد معروف ابوالقاسم قشیری
بود که «رساله فی العلم التصوف» را نوشته بود شاگرد استادان
بزرگ نیشابور مانند پدر خود و صاحبونی و امام الحرمین بوده .
چون از حج برگشت در بغداد به مجلس پرداخت و چنان شدت از
مذهب اشعری طرفداری کرده و دیگران را ملزم به مجسم کردن
خداوند بشکل آدمی نمود که موجب شورش در آن شهر گردید.

وفات اودر نیشاپور در سال ۵۲۴ واقع شده (جلد چهارم «طبقات» سبکی، «تبیین» ابن عساکر، و جلد هشتم «منتظم» ابن جوزی) ۱۴۹ - جاد چهارم «طبقات» سبکی و «تبیین» ابن عساکر دیده شود .

نظام الملك خود استادان مدرسه نظامیه را مقرر و معزول میکرد و آن و قفی که نفقه استادان از آن میرسد به اختیار او بود .

در باره شورش طلبی مردم هرات و احسن التماسیم فی معرفت الاقالیم» مقدسی (چاپ لیدن ۱۸۷۷) خوانده شود. سبکی در «طبقات» آورده که نظام الملك از اهل هرات دل خوش نداشت (جلد چهارم) .

۱۵۱ - در باره اینک که خواجه عبدالله انصاری چسان نفقه و مصرف میکرد جلد اول «طبقات» ابن رجب و جلد سوم «سیر» ذهبی دیده شود. خواجه عبد الله انصاری هرگز زجمع نمیکرد و مانند استاد خود یحیی ابن عمار نبود .

۱۵۲ - در باره عیال خواجه عبدالله انصاری هیچ اخباری در دست نیست دو پسر او عبد الهادی و جابر در گنا زر گناه نزدیک مرقد پدر مدفون اند . عبد الهادی را قاتلان فرقه باطنیه در سال ۴۹۰ و یا بعد از آن کشتند جلد دوم «طبقات» ابن ابی یعلی در باره فرزند و عیال و حانمان خواجه عبدالله انصاری در در مناجات چنین گفته :

هر کس که ترا شناخت جا نرا چه کند ! ؟

فرزند و عیال و خانمان را چه کنند ! ؟

دیوانه کنسی ، هر دو جها نش بخششی ،

دیوانه تو هر دو جهان را چه کنند ! ؟

در باره زندگی و لباس شاکردان خواجه جلد اول « طبقات »
ابن رجب خوانده شود. در طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری
آمده است .

دین اصحاب خود را عمارت باطن آموختم و نه خرده ظاهر
و آرایش جامه .. « این همه از مختصر فی آداب الصوفیه ، که
« زلف متن فارسی و ترجمه آنرا در مصر چاپ کرده (۱۹۶۰)
نیز معلوم می-گردد .

« طبقات الصوفیه » خواجه عبدالله انصاری بکوشش جناب
عبدالحی حبیبی در کابل بچاپ رسیده (۱۹۶۲) از « معانیات »
خواجه عبدالله انصاری نسخه های قلمی و چاپ های متعدد بدست
است و هنوز در باره در یافت متن اصلی آن تحقیقات علمی
صورت نگرفته است .

۱۵۳- حافظ ابوالخیر ابن مرزوق پس از سفر بسیار جاگزین
اصفهان شد و در سال ۵۰۷ آنجا وفات یافت « تذکره الحفاظ »
ذهبی ، جلد چهارم و « شذرات » ابن العماد ، جلد چهارم)

۱۵۴- در شرح حال مومنان ساجی « تذکره الحفاظ ذهبی »
(جلد چهارم) و « شذرات » ابن العماد (جلد چهارم) « منتظم »
ابن جوزی (جلد نهم) و « طبقات » سبکی (جلد چهارم)
دیده شود . مومنان ساجی در سال ۵۰۷ در بغداد وفات یافت .
خواجه عبدالله انصاری در باره او گفته بود :

« تا این مرد زنده است امکان ندارد کسی درباره رسول الله صلی الله علیه و سلم دروغی بگوید »

۱۵۵- ابن طاهر کتابی بنام « صفوت التصوف » نوشته است . اگرچه خواجه عبدالله انصاری از جمله صوفیه ملامتیه نبوده و درباره سماع نیز باحذر بود اما ابن طاهر از جمله ملامتیه بود و سماع را می پسندید (درباره او جلد چهارم « تذکرة الحفاظ ذهبی » و جلد چهارم « شذرات » ابن العماد خوانده شود) وی در سال ۵۰۷ بسن ۶۰ سالگی وفات یافت . روزی ابن طاهر در محضر خواجه عبدالله انصاری قرائت میکرد و چون در تلفظ پیهم اشتباه می نمود شیخ الاسلام لاحول خوانده و العوئ من آنجا حاضر بود و ذهبی (

۱۵۶- درباره ابو محمد سمرقندی جلد چهارم « تذکرة الحفاظ » ذهبی و « شذرات » ابن العماد خوانده شود . وفات او رسال ۵۱۶ در بغداد واقع شده .

۱۵۷- خواجه عبدالله انصاری بدیدار نوستان خود ما تندقاضی صاعد سیار وقاضی ازدی میرفت (جلد چهارم « طبقات » سبکی) . خواجه در « مختصر فی آداب الصوفیه » راجع به آداب رفتن به ضیافتها فصلی آورده است .

درباره تجمل و شوکت شیخ الاسلام هنگام رفتن به تدریس جلد اول « طبقات » ابن رجب و جلد دوم « سیر » ذهبی دیده شود .

۱۵۸- آنچه در تفسیر این آیه از زبان خواجه عبدالله انصاری بیشتر شنیده میشود شرح کلمه « سبقت » است که از آن قدیم بودن اراده خداوندی معلوم میگردد . کلمه « سبق » چندین بار در منازل السائرین آمده است .

در باره طرز تدریس خواجه جلد اول «طبقات» ابن رجب و جلد دوم «سیر» ذهبی دیده شود .

۱۵۹ - جلد نوم «سیر» ذهبی .

۱۶۰ - جلد نوم «سیر» ذهبی و جلد اول «طبقات» ابن رجب .

۱۶۱ - شاید ابو القاسم منصور عمری (نواده دختری قاضی صاعد بن سیار) از جمله شاگردان شیخ الاسلام بود و در آن وقت بیست سال داشت خانواده او دارای ثروت بزرگ و وقتی خود مالک ۳۶۰ آسیاب در توابع هرات بود. (جلد چهارم طبقات سبکی)

۱۶۲ - جلد نوازده «سیر» ذهبی - جلد چهارم «طبقات» سبکی و جلد هشتم «کامل» ابن اثیر دیده شود .

اینکه خواجه آموختن حدیث را از زبان متکلمان نمی پذیرفت در نفعات الانس جامی آمده است. در اخیر «ذم الکلام» نیز ذکر شده است که از متکلمان و دیگر اهل بدعت نباید دانش آموخت.

۱۶۳ - ابوبکر محمد ابن علی شاشی در شهر شاش در ۳۹۷ تولد یافته و شاگرد ابوبکر سنجی بود ، بفرزیه رفته و نظام الملك او را برای تدریس در مدرسه نظامیه به هرات طلب کرد و به نیشاپور نیز سفر نمود (متوفی ۴۸۵). جلد سوم «طبقات» سبکی دیده شود. ۱۶۴ - اینکه در هرات چنین کسی وجود نداشت که در نظامیه

تدریس کند نشانه آنست که در مخالفان خواجه هیچکدام مرد بزرگ و بسیار دانشمند موجود نبوده .

۱۶۵ - اکثر آنها در خدمت عاملان نظام الملك بودند و شعر ایشان اکثر مدح آن وزیر بود. خواجه عبدالله انصاری چنین نبود.

۱۶۶ - خواجہ عبد اللہ انصاری مغالہ استخراج احوال
مستقبل از روی نجوم بود (طبقات الصوفیہ)

۱۶۷ - در بارہ ادیب اسماعیل و ظہیر الدین بیہقی تاریخ حکماء
الاسلام، چاپ دمشق (۱۹۴۶) دیدہ شود .

۱۶۸ - در بارہ بی بی کہ در سال ۴۷۷ یا ۴۷۸ وفات یافتہ
جلد سوم «شذرات»^{۱۷} ابن عماد دیدہ شود. محمد صیدلانی پیش از آنکہ
شاگرد خواجہ عبداللہ انصاری شود از نزد آنزن حدیث می آموخت
(جلد چهارم «شذرات» ابن العماد) «قصیدہ نونیہ» را کہ شیخ الاسلام
بہ محمد صیدلانی املاء گفتہ توسط زنان روایت گردیدہ (جلد
اول «طبقات» ابن رجب) بنا برین در شہر ہرات چنان زنان بودند
کہ بہ حدیث مذهب حنبلی و شاید بہ تصوف بہ طریقہ شیخ الاسلام
دلہستگی داشتند .

۱۶۹ - عبدالرحمان ابن مندہ متولد در ۳۸۳ پسر حافظ
معروف ابو عبداللہ ابن مندہ بود در جوانی بسیار سفر کرد و حدیث
آموخت و در اصفہان جاگزین شد . سعد زنجانی گفتہ است
«خداوند اسلام را دو یا سیان دادہ است یکی در اصفہان
و دیگر در ہرات عبدالرحمن بن مندہ و عبداللہ انصاری»

اگرچہ ہردو در طلب حدیث رنج بردہ و ہردو مغالہ اہل
بدعت و از جہان وارستہ بودند مگر ابن مندہ در بزرگی بیایہ
شیخ الاسلام نمیرسیدہ (جلد اول «طبقات» ابن رجب جلد سوم
«تذکرۃ الحفاظ» ذہبی «و طبقات» ابن ابی یعلی دیدہ شود).
۱۷۰ - در بارہ نابینا شدن شیخ الاسلام جلد اول «طبقات»

ابن رجب و دربارهٔ املاء گفتن به شاگردان جلد دوم «سیر» ذهبی دیده شود .

۱۷۱- در باره ابوالوقت سجزی «سیر» ذهبی «طبقات» ابن رجب و «شذرات» ابن العماد دیده وفات او در اواخر ۵۵۳ در بغداد واقع شده .

دربارهٔ کروی سیر ذهبی و شذرات ابن العماد دیده شود . و ی در اواخر ۵۴۸ وفات یافته .

ابن رجب در جلد اول طبقات از کتاب «علل المقامات» ذکر میکند نسخهٔ قلمی آن در کتابخانهٔ ملی وین محفوظ است و متن آنرا مؤلف در سال ۱۹۵۶ در دمشق به چاپ رسانیده .

صیدلانی در اواخر ۵۶۸ وفات یافته («سیر» ذهبی و جلد چهارم «شذرات» ابن العماد)

ده بیت خواجه عبدالله انصاری در شأن امام حنبل در جلد اول «طبقات» ابن رجب و بیت اول آن در جلد دوم «سیر» ذهبی آمده است و بقیهٔ آن بدست مانیت .

حنبل ابن علی در سال ۵۴۱ در هرات وفات یافته (جلد چهارم «شذرات» ابن العماد) فاینی در ۵۴۸ وفات یافته (جلد چهارم «طبقات» سبکی)

عبدالصبور ابن عبدالسلام در ۵۵۲ وفات یافته («شذرات» ابن العماد جلد چهارم)

۱۷۲- دربارهٔ ابو عبدالله الحسین ابن محمد گنئی (متوفی ۴۹۶) مؤرخ معروف جلد ۱۲ سیر ذهبی دیده شود .

قربان تاریخ هرات را تألیف کرده و کتبی ذیلی بر آن تاریخ نوشته و رهاوی از آن استفاده کرده است و باین صورت ابن رجب در «طبقات» از اثر کتبی استفاده غیر مستقیم بوده است.

۱۷۳ - چنانکه در تعلیق بند ۱۵۵ دیدیم مؤتمن ساجی و ابن طاهر نزد شیخ الاسلام بودند. ده سال اقامت مؤتمن ساجی در هرات از ۴۶۷ هجری بعد نبوده زیرا در آن سال به بغداد رفته است. مگر چون در اسناد منازل السائرین نام او نیامده است آشکار میشود که پیش از ۴۷۵ هجری محضر شیخ السلام را ترک گفته است.

احمد قلانسی در سال ۴۵۹ هجری هنگامیکه خواجه عبدالله انصاری در حضور نظام الملک باد بوسی مقابله کرد خادم خواجه بود (بند ۱۴۲ این کتاب)

۱۷۶ - تاریخ املاء گفتن «منازل السائرین» آشکار نیست. از روی نامها و اسنادیکه در نسخه‌های قلمی ذکر شده معلوم میشود که «منازل السائرین» بعد از ۴۴۸ (سال تألیف «صد میدان») و پیش از ۴۷۵ (سالیکه کاشانی نسخه قلمی را دیده) املاء گفته شده.

مؤلف این کتاب تحول فکر خواجه عبدالله انصاری را در چند مقاله در جلد اول و دوم مجموعه معهد دو مینیکی مطالعات شرقی (قاهره) و در مقاله تحت عنوان «فقرو تصوف» (پاریس) و مقاله ای تحت عنوان امید در اسلام (مجله تومیس ۱۹۵۹) و مقاله درباره توبه (مجموعه معهد دو مینیکی ۱۹۶۱ قاهره) و نیز در مقدمه صد میدان شرح داده.

۱۷۸ - نام «کتاب مناقب الامام احمد» در سیر ذهبی و در طبقات ابن رجب ذکر شده نسخه ای از آن امروز بدست ما نیست.

(۱۹۳)

در باره «قصیده نوین» ابن رجب در «طبقات» (جلد اول)
ذکر کرده .

۱۷۹- جلد هشتم «کامل» ابن اثیر دیده شود. احمد پسر ملک شاه
همان سال که شیخ الاسلام وفات یافت، بسن یارده سالگی وفات کرده .
۱۸۰- در باره معنی اسماء الحسنی جلد اول «طبقات» ابن رجب
دیده شود .

۱۸۱- ابن جوزی در «المنتظم» (جلد اول) میگوید که گروهی
از «متصوفان» هرات به فساد پرداختند و گناه آن ناحق بکر دن شیخ
(خواجہ عبداللہ انصاری) انداخته شد و این شورش «نه فرمان او و نه
برضای او بوده .»

اخراج شیخ الاسلام از هرات در «طبقات» ابن رجب ذکر شده
اما در «منتظم» ابن جوزی نیامده است و از روی «المنتظم» چنان تصور
میشود که شور شیخان خود بدون (شیخ الاسلام) به بوشنج شتافتند
تا سزای آن «متکلم فلسفی» را دهند .

حوادث بوشنج را ابن جوزی در «المنتظم» آورده و ابن رجب
از آن چیزی نمیگوید .

در باره قاضی ابوسعید بن یوسف هروی جلد چهارم «طبقات»
سبکی دیده شود .

این شورش ها در اثر تحریک شیخ الاسلام و همراهان او نبوده
اما در جمله هواخواهان وی بعضی خون گرم داشته و به خشم آمده
بودند . چنانکه دیدیم در سال ۴۵۸ (بند ۱۴۰) این کتاب هواخواهان

خواجه عبدالله انصاری حاضر شده بودند او را بر شانه تا بلخ ببرند .
بیست سال پس از این یعنی در این هنگام رسوخ شیخ الاسلام در هرات
زیاده تر بود و بنا برین یقیناً مردمان زیاد باوی بسوی بو شنج
براه افتاده بودند .

۱۸۲- ابن جوزی پس از شرح شورش هرات و بوشنج آنها از
اقدام نظام الملك برای خاموشی ساختن شورش و سپس از فرمان
برای هودت دادن شیخ الاسلام به هرات سخن میگوید و خط السیر
شیخ الاسلام را شرح نمیدهد .

۱۸۳- از این برمی آید کتبی با شیخ الاسلام در این محنت
همراه بوده .

در باره شرح جغرافیای تاریخی مرو اثر لوستر انژ دیده شود
هنگامیکه شیخ الاسلام از آن شهر میگذشت استنادان بزرگ در آن
شهر بودند مثلاً در جمله شافعیان ابو الفرج عبدالرحمان الزاز
(متوفی ۴۹۴) چنانکه در طبقات سبکی آمده و ابو المظفر منصور
بن سمعانی (متوفی ۴۸۹) و ابو رجاء المؤمل بن منصور شاشی
(متوفی در اخیر ۵۱۷) .

۱۸۴- نسخه قلمی « منازل السائرین » که به بلخ فرستاده
شده در چند جا ذکر رفته و نسخه کتابخانه وین که در ۶۲۰ هجری
شده و قدیمترین نسخه قلمی « منازل السائرین » در دست ما است از
همان جمله میباشد .

۱۸۵- در باره امام حسین ابن مسعود (متوفی ۵۱۶ به سن
بیش از ۸۰ سالگی) جلد چهارم « طبقات » سبکی و جلد چهارم
« شذرات » ابن العماد دیده شود . سخنانیکه در آن هنگام وی به

شیخ الاسلام گفته در جلد اول «طبقات» ابن رجب آمده است .
در باره منبغی جلد چهارم «طبقات» سبکی دیده شود .
هودت شیخ الاسلام به هرات در جلد اول «طبقات» ابن رجب آمده است .
۱۸۶ - اگرچه پس ازین شیخ الاسلام در تفسیر به شرح های
مطول نپرداخت مگر باز هم تفسیر را به پایان نرسانید و هنگام تفسیر
آیه ۶۸ سوره سبأ و هشتم : « قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون »
از جهان رفت .

عبدالجلیل ابن ابی اسعد در هرات در سال ۵۶۲ و فات یافت
(جلد چهارم «شذرات» ابن العماد)

۱۸۷ - ابونصر قاسمی (متولد در هرات در ۴۷۲ متوفی ۵۴۶) نیز
تاریخ هرات را نوشته و ابن رجب در طبقات بان رجوع کرده است
در باره قاسمی «تذکرۃ الحفاظ» ذهبی (جلد چهارم) «طبقات»
سبکی (جلد چهارم) «شذرات» ابن العماد «جلد چهارم» دیده شود
ابوالفتح نیز آخرین کسی بود که جامع ترمذی را از زبان قاسمی
ابوعامر از دی آموخت (متوفی در هرات در آغا ز ۵۷۲ بسن ۹۷
سالگی) جلد ۱۲ «سیر» ذهبی (و جلد چهارم) و «شذرات» ابن العماد .
۱۸۸ - جامی میگوید که روزی آنجا در باغی شیخ الاسلام لاله ای
بزرگ مانند بیاله دیده بود .

در باره رحلت شیخ الاسلام «سیر ذهبی و خاصه «طبقات» ابن رجب
(جلد اول) دیده شود که در باره دفن شیخ الاسلام ابن اخبار
را داده است



(۱۹۶)

نمبر مسلسل ۳۳

طَبِيعًا تَوْسِطًا لِيَسْتَأْذِنَ
دكتور فيزيوچيسر ونولوى ميريت
۱۹۴۱ ازدا وكتا بوچاپون
خانگه

دولتی مطبعه

تاریخ طبع : میزان ۱۳۴۱